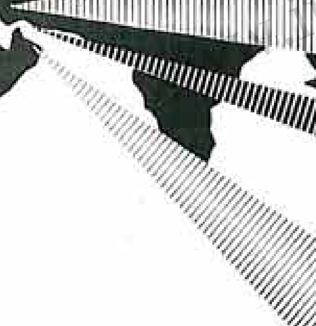
# برای فتح جهانی

獲得的將是整個世界

۱۰ ـ ۱۳۶۷

## خلیج:
## کانـون
## تلاقی تضادها



توفان اکتبر
همچنان در غوغاست

KAZANILACAK DÜNYA

GANAR UN M

UN MONDO DA CONQUISTARE un mo

پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند

پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۰ ــ ۱۳۶۷

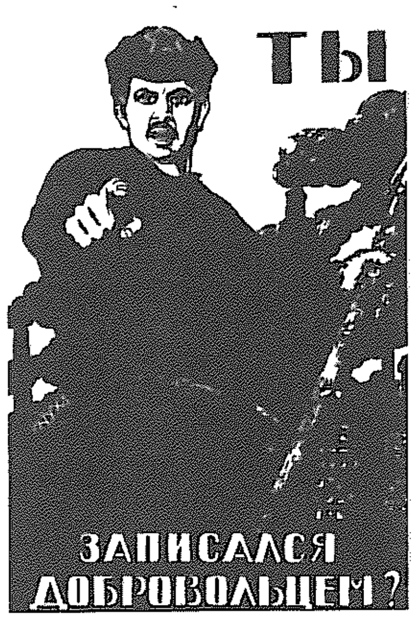
## پرسترویکا

"خواب بکمك قرص خواب آور در سرزمین شیر و عسل" • این توصیفی از "زندگی شیرین" درمسکو است، نه در میلان یا مانهاتان • طنزآمیزتر اینکه، غربیهای اهل کتاب، نوشته صدر کمیته مرکزی حزب شوروی را به رتبه پرفروشترین کتاب در سطح جهان رساندند، گرباچف در مورد اشکالات شوروی و جهان چه فکر میکند؟ و برای آنها چه پیشنهاداتی دارد؟

## بورکینا فاسو

این تازه ترین تلاش دریافتن "راهی مستقل" جهت رسیدن به رهائی ملی و حتی سوسیالیسم بدون جنگ انقلابی توده‌ها، حزب پرولتری و یا مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون است • کودتا، پرده آخر خونین نمایشی بود که، همچون تراژدیهای یونان، جزء لاینفك این شکل نمایش بحساب می آمد •

## توفان اکتبر همچنان در غوغاست




## خلیج: کانون تلاقی تضادها



## توفان اکتبر همچنان در غوغاست



## جنوب آسیا



## بررسی کتاب

# مشترک شوید ! مطالب مهم شماره‌های ۹-۱

۱ـ۱۳۶۳

آنگاه که کوهستان آند می‌غرد .
"گردانهای مسلح فقرا "تحت رهبری حزب کمونیست
بمصاف حکومت پرومیشتابند . این مقاله به بررسی تـ
ریخچه واهداف جنگ خلق میپردازد .

هنـــــــد :
مسئله درمورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آ
کان جهان "برمیخیزند ، سئوال اینجاست : چه وقت

جمهوری دمینیکن : دوروز قیام توده ای
بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دومینیـن

دربزرگداشت یولما زگونه‌ی : فیلم ساز انقلابی

۲ ـ ۱۳۶۴

پـــــرو

بازهم درباره‌ٔ جنگ انقلابی رشدیابنده ، سفرپاب به پرووگزیده ای از
آثارخوزه کارلوس ماریاتکی .

انقلاب یا جنگ جهانی سوم
کوکلوکوپوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته-
ای غرب درآلمانغربی را ، بانگاهی برتدارك انقلاب موردتجزیه وتحلیل
قرارمیدهد .

ایران : شکل گیری حلقه ضعیف
چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه ازتخت سلطنت در سال
۱۳۵۷ انجامید ، نهفته بودند؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کمو-
نیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است .

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم وسد کردن تکامل اجتماعی .
بقلم : ریمـــونـــد لـــوتـــا

۳ـ۱۳۶۴

انقلاب ، آفریقای جنوبی رابخود میخواند .
اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است .
در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا وجود دارد .
پـــرو : بـایـکـوت انتخـابـات
جزوه ای ازحزب کمونیست پرو

رِکِـــه
موسیقی عصیانگر جامائیـــکا

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود .
حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است ،
پست هوائی ، ونرخهای موسسه ای وتجاری ازطریق درخواســت
در دسترس میباشد .
لطفا نام ، آدرس پستی ، چك و شماره نشریه درخواستی خود را
برای ما ارسال دارید . برای آغاز اشتراك خود بــا آدرس
زیرمکاتبه کنید :
BCM World to Win
London WCIN 3XX , U.K.
برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار
به آدرس زیر ارسال دارید :
Revolution Books, 13 East 16th St
New York, NY 10003 U.S.A.

۴ـ۱۳۶۴

آفریقـــاپـــی
ـران انقلابی تعمیق یابنده .
ـنهای شکست خورده خوب درس میگیرند "
تحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ، ازتجارب به
ـهای طوفانی انقلاب وقیام مسلحانه سربداران درآمل .
ـهـری"
یکی شهری "دراروپای غربی .

کردستان :
نجیمه سیاووش از الزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری
صحبت میکند .

بنگلادش : انـــبـار بـــاروت
به قلم یکی ازاعضای رهبری حزب پرولتری پوربابنگلا

۶ ـ ۱۳۶۵

پـــــرو
قطعنامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو وکمیته ج.ا.ا. درباره‌ٔ قهرـ
مانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند . دراین شماره .
پنج سال نخستین جنگ خلق نیز موردتحلیل قرار گرفته است .
هـــائیتـــی
در این شماره مقالاتی درباره بحران درهائیتی ، روحیه توده هاووظایـــف
انقلابیون وجود دارد . همچنین فراخوان مشترك دوگروه م-ل هائیتی درج
گشته است .

۷ ـ ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی ودهسال بعد از مرگ
مائوو کودتای ارتجاعی ، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب
وسازمانهای شرکت کننده درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته
است . در این مقالات ، تکاملی که درعلم مارکسیسم-لنینیسم توسط مائوتسه ـ
دون حاصل گشته موردتحلیل قرار گرفته وازعلت وچگونگی تعیین کننده بودن
اندیشهٔ مائوبخاطر پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی بحث شده است .

۱۳۶۶/۸
پـرو
سند مهم جدیدی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پرو
فیلیپین
نامهٔ سرگشادهٔ کمیتهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به حزب کمونیست فیلیپین که تحولات نوین خط ومشی
این حزب را مورد مداقه قرار میدهد

۹ـ۱۳۶۶

ناگزالباری ، هند
جمعبندی و گزارشاتی در بیستمین سالگرد خیزشهای دهقانـــی
در هند ؛ به انضمام نوشته هائی از چارومازومدار .
گرباچف
تحلیلی از اقتصاد شوروی و تدارکات نظامیش درســـطــح جهان
پـرو
بزرگداشت روز قهرمانی ؛ همراه با بخش دوم ســـنـــد حزب
کمونیست پرو .

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

# برای فتح جهانی

KAZANILACAK DUNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR

## به دهمین شماره رسیده‌ایم،
## وجهانی هنوز برای فتح
## پیش روی داریم!

انتشار دهمین شماره ((جهانی برای فتح))، بزرگداشت نقطه عطفی است. سه سال پیش در آغاز کار اعلام کردیم که ((جهانی برای فتح)) به ((ایده ای کهن)) اختصاص یافته: ((پرولتاریای سراسر جهان با وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی روبروست -همانها را که جهان را ناهنجار ساخته و بخش های گسترده ای از آن را تهدید به نابودی می کنند. داغ لعنت خوردگان تاریخ باید به صاحبان جهان بدل گردند. استثمار، ستم، و جامعه طبقاتی بهیچوجه نظم طبیعی امور نبوده و تنها مانعی بر سر راه پیشرفت بیش از پیش بشریتند.))

با خوشوقتی اعلام میکنیم، تجربه نشان داد بسیار بسیار مردان و زنان در سراسر جهان هستند که همچنان بر ایده ها و اهداف مشترکمان پای میفشرند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که با پیدایشش در سال ۱۹۸۴ موجد انتشار مجله ما گردید، همچنان قدرتمندتر میشود. مضاف براین، نسل جدیدی در جهان بر عرصه نبرد انقلابی گام نهاده است. در بسیاری از کشورها، جوانان بیشتری به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون که تنها راه برای انقلاب راستین پرولتری است، گرایش می یابند. در این میان باید ازحداقل نقشی که ((جهانی برای فتح)) ایفانموده قدردانی کرد.

در عین حال، بحران درون جنبش مارکسیست-لنینیستی که از کودتا ۱۹۷۶ در چین متعاقب مرگ مائو تسه دون نشئت گرفته، کماکان پابرجاست. از دست رفتن چین چیزی بیش از دست دادن سنگر انقلابی که یك چهارم جمعیت جهان را در برمیگرفت، بود-انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو پیشرفته ترین تجربه پرولتاریا در کسب قدرت و متحول ساختن جهان می باشد...و امروز نسل جدید انقلابیون در مقطعی گام به پیش نهاده اند که دشمنان رنگارنگمان از هیچ تلاشی برای مدفون ساختن، منحرف کردن و بزیر سؤال کشاندن میراثمان،فروگذار نکرده اند.

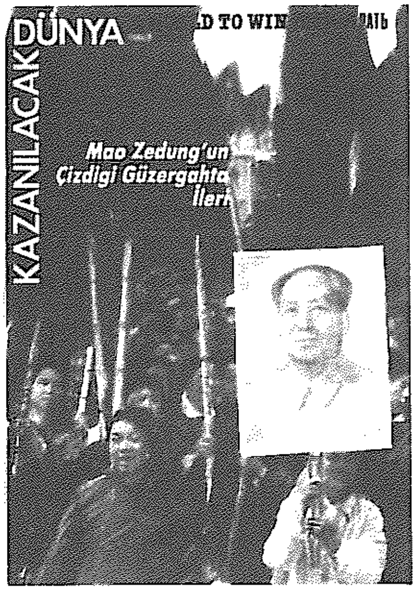
بقیه ...

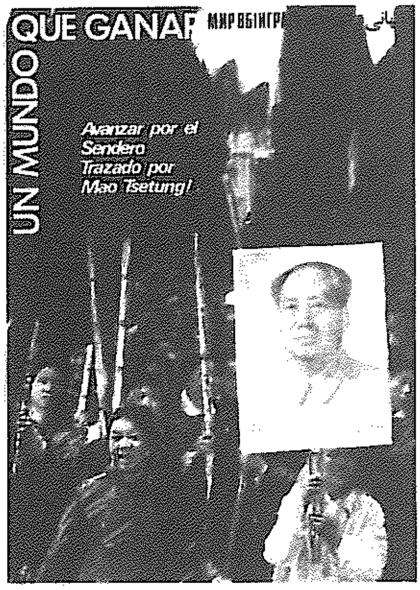
UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER

این دلیلی مهم برای بذل توجه بسیار «جهانی برای فتح» از همان ابتدا به دفاع و تبلیغ گسترده دستاوردهای طبقه ما در کشورهای مختلف جهان می باشد. بطور مثال، مجله ما مقالاتی را به تجربه مهم جنبش ناگزالباری در هند تحت هدایت چارومازومدار، آثار ابراهیم کایپایا، مارکسیست -لنینیست ترك، اختصاص داد. بعلاوه، شماره ۷ مجله مهمترین تلاش ما در دفاع و احیای میراثمان محسوب میشد. این شماره که تحت عنوان «به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون»، انتشاریافت، کلا مختص به بحث در مورد مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بود. شماره ۷ جهانی برای فتح بزبانهای انگلیسی، فارسی، ترکی، اسپانیایی و آلمانی ترجمه شده و طبق اطلاع ما، بخاطر ارزشمندبودن علیرغم گذشت یکسال از انتشاراولیه اش، در حال ترجمه به سایر زبانهاست.

مسائل انقلاب کماکان مصافهای نوینی عرضه میکنند. تلاش ما بر آن بوده، مقالاتی ارائه دهیم که حاوی جمعبندی از برخی تجارب غنی و حیاتی باشد-تجاربی که غالبا به بهای خون مارکسیست لنینیستهای اصیل سراسر جهان بدست آمده است. این نیز واقعیتی است که در صفوف طالبان انقلاب جهت دستیابی به یك خط مشی صحیح برای پیشروی مباحثه و مجادله و مبارزه وجود دارد. و این امری ضروری است. بنابراین خوشوقتیم متذکر گردیم که برخی از مقالات مجله ما، واکنش سرزنده را در صفوف رفقایی که با مسائل مشابه در کشورهای مختلف رویاروبند، برانگیخته است. بویژه، شماره ۸ جهانی برای فتح که، حاوی نامه سرگشاده مهم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین بود، بحث و اظهار نظر فراوانی را باعث شد.

بیشك زندگی سه ساله جهانی برای فتح، حرکت با بادبانهای برافراشته در آبهای آرام را تداعی نمیکند. در مقاطع مختلف برخی مشکلات گریبانگیر شماره های متفاوت مجله گشته است. اما تجربه نشان داده که بر این موانع نیز میتوان گام به گام غلبه کرد. ما خصوصاً از خبر انتشار مجدد و منظم «جهانی برای فتح» به زبان اسپانیایی شادمانیم.



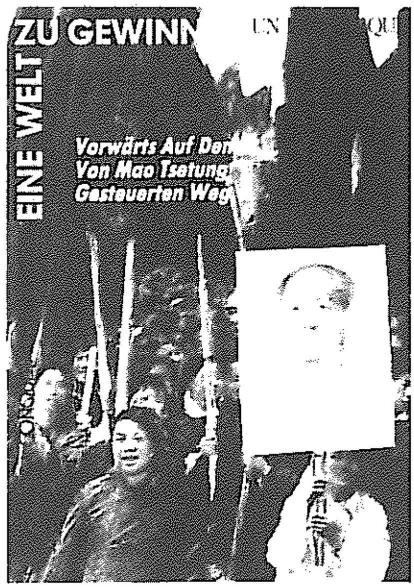

طی دوره انتشار «جهانی برای فتح» ما به درك روشنی از نقش نشریه در پروسه انقلاب دست یافتیم، و نیز به برخی نقاط قوت و محدودیت های خاص ناشی از کاراکتر «جهانی برای فتح» به مثابه نشریه ای به زبانهای مختلف با مخاطبینی در کشورهای بس متفاوت آگاه شدیم.

طی این چند سال سعی برآن بوده که بر نقش «جهانی برای فتح» در پاسخگویی به مسائل فشرده تئوریك و خط و مشی سیاسی، تمرکز بسیار گذاشته شود. ما کماکان تلاش داریم که ابزار مهمی جهت بررسی تحولات مهم جهان عرضه کنیم اما با این واقعیت هم روبروئیم که فصلنامه بودن جهانی برای فتح و «تاخیر زمانی» در انتشار آن، اظهار نظر در مورد کلیه وقایع مهم را ناممکن ساخته است.

وقتی به این سه سال نگاه میکنیم، با غرور به نقش ویژه ای که «جهانی برای فتح» در تبلیغ تجربه جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ایفا نموده، پی میبریم. ما در آینده نیز کماکان پیشرفته ترین تبارزات مبارزه انقلابی پرولتری در پرو و در سراسر جهان را تبلیغ خواهیم نمود.

بیشك دورانی که جهان در گرهگاهی بحرانی قرارگرفته و خطر جنك جهانی کماکان باقیست و فرصت برای پیشرفت در مبارزه انقلابی روبه رشداست، زمان لم دادن بر افتخارات نیست. در دوره ای که پیشاروی ماست، در جبهه های مختلف مبارزه طبقاتی کارهای زیادیست که انجامشان طلب میشود. منجمله می باید «جهانی برای فتح» را بمثابه سلاح پرولتاریا بیش از پیش صیقل دهیم و آن را بهتربکار بندیم.

همکاران «جهانی برای فتح» در سراسر جهان که با مهمترین مسائل جنبش انقلابی رویاروبند، می باید کار کمك به نشریه را ادامه دهند. این امر کماکان حائز اهمیت است. لازم بتذکر است که تلاش برای تضمین ترجمه فوری «جهانی برای فتح» به زبانهای مختلف وقرارگرفتن نشریه دردسترس کسانیکه خواهان متحول ساختن جهانند دوچندان گشته است. ☆






# از زبان خوانندگان ...

دوستان گرامی،

... ما بسیارمسحور مقالات مختلفی شده‌ایم که در شماره‌های [جهانی برای فتح] به چـــاپ رسیده‌اند. در این میان یکی از آنها بسیـــار بسیار مورد توجه ما واقع شده و مباحثـــه و مبارزه فراوان و همه‌گیری رادرصفوف مـــا برانگیخته است: مقـــاله‌ای کـــه تـحـــت عنوان "درباره‌تئوری جنگ خلق مائو" توســط حزب‌پرولتری پوربابنگلا درشماره ۷ـ ۱۳۶۵ بچاپ رسیده است. این مقاله برای ما بسیـــار مفید بوده، زیرا رژیمی که درکشور ما به‌قـــدرت رسیده به استدلال برخاسته که "جنگ درازمدت خلق" او جنگ خلقی نیست که مــــورد نظـر انقلابیون پرولتری ــ بویژه مائو ــ بوده وتوســط آنـها به پیش برده شده است.

از نظر ما، (رژیم) یك جنگ چریکی نـــوع فاشیستی رابه پیش برد. آنها باصطلاح "جنگ خلق" خود رابعنوان مسئله‌ای تا کتیـــــکی برگزیدند، نه بمثابه یك استراتژی کلی سیاسی و نظامی‌جهت کسب قدرت. آنـها از مطالعـــه مشخص کشور وجامعه ما وجمعبندی از مبارزات خلقمان ومبارزات انقلابی در سراسر جهـــان بدین تصمیم نرسیدند، بلکه سبك و سنگین کردن آلترناتیوهای دیگر ــ کودتا، جنگ‌منظم (مثـــل جنگی که قبلا درآن شرکت جستنــــد)، قیـــام و انتخابات عمومی ــ بود که آنها را بدین‌نتیجه‌گیری‌رساند.

ثانیا، این مقاله از جهتی دیگر نیز مفیـــد است. اینك بسیاری گروههای مسلح هستند که برای "رهایی" می جنگند. بدین جهت خطی پیدا شده‌که معتقداست‌از آنجا که همه گرایشات در مورد مبارزه مسلحانه صحبت میکنند، پس یك خط مشی انقلابی وتوده‌ای اصلا نبایددرمورد مبارزه مسلحانه حرفی بزنند. این خط مدعیست که در عوض برای ابراز وجود باید بسوی کار علنـــی قانونی در میان مردم ــ بویژه طبقه کارگر ــ روی آورد. این خط ادعا میکند که مبارزه مسلحـــانه به معبودی می ماند که همه گرایشات پرستـــش میکنند!

این همان‌خطی است که دنباله رو رژیـــــم کنونی شده وبا ارائه راهنمائی ونمایـــانـــدن اشکالات تاریخیش به مثابه "اشتباهات صرف" به تثبیت آن، کمك می‌کند. بنابر این درپـرتو آنچه ذکر شد، مرزبندی روشن میان برخـــورد انقلابی به مبارزه مسلحانه واین مبـــــارزات مسلحانه کاذب ورنگارنگ امری ضروریست ــ مقاله فوق الذکر در این رابطه بسیار مفید بود.

برخی مقالات نظیر انتقاد از خود رفقـــای ایرانی، نامه سرگشاده کمیته ج.ا.ا. بـه ح ك فیلیپین، ومقالاتی که‌درمورد مبارزه قهرمانانـه توده‌های پرویی تحت رهبـــــری ح ك پـــرو مارکسیست ــ لنینیست ــ مائوئیست نگاشتـه شده، و بسیاری‌مقالات دیگر، کمك شایـــانـــی به ما کردند. خلاصه اینکه، یك درك پایـــه‌ای در تمام این مقالات وجود داشت. این درك بـا مسائل مادر کشور خودمان بسیارمرتبط اســـت: اگر قرار است انقلابی در کار باشد، وجود یـــك حزب انقلابی، یعنی تشکیلاتی که بر پایه‌علـم انقلاب (مارکسیسم ــ لنینیسم ــ مائوئیسم) بنا شده وبدان‌مسلح است، ضروریست. اگرقراراست انقلابی در ... صورت گیرد، وجـــود چنیـــن تشکیلاتی ضروریست واکنون باید ایجادشود!

میدانیم‌که "جهانی برای فتح" ملهـــــم از تشکیل ج.ا.ا. است. ما مشتاقیم که بیشتر در مورد این‌جنبش و احزاب وســـازمـــانـهـــای مارکسیست ــ لنینیست شرکت کننــــده درآن بدانیم. بنا بر این، از شما می‌خواهیم که برخی انتشارات ج.ا.ا.منجمله "بیانیه" رابرای مـــا بفرستید.

باهمبستگی انترناسیونالیستی
(از کشـــوری در شـــرق آفـریقـــا)

☆ ☆ ☆

رفقا،

من هوادار ج.ا.ا. هستم. من "بیانیه‌جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مصوبهء مـــــارس ۱۹۸۴ راخوانده‌ام وکاملا با این سند توافق‌دارم. متاسفانه از ..... هیچ سازمـــــانی درج.ا.ا. شرکت ندارد... من درتلاش سازماندهی‌هستم‌و با هدف ایجاد یك حزب انقلابی آغازبکارکرده‌ام. مایلم انتشارات ج.ا.ا. رادریافت کنم. همچنین مایل بدریافت مجلهٔ "جهانی برای فتح" هستم.
(از آمـریـکـــای لاتیــــــن)

☆ ☆ ☆

رفقای‌گرامی،

دوکتاب برایتان میفرستم. یکی از آنهـــا "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستـــی" است که توسط ما ترجمه و تکثیر شده است. مابا تحلیل و استراتژی و تاکتیکهای بیانیه جهـــت رسیدن به کمونیسم موافقیم.

رفقا! ما گروه کوچکی هستیم، که برای‌انقلاب کمونیستی‌جهانی دوش بدوش شما می‌جنگد. مـــا فکر میکنیم که برای نیل بدین هدف باید یـــك حزب قدرتمند پرولتری بر اساس مارکسیســـم ــ لنینیسم ــ اندیشه مائوتسه‌دون بنا نهیم.

بادرودهــــای انقـــــلابـــــی
(از کشــــــوری درشــــرق‌دور)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

از شما بخاطر کاری که درجهان کنونی برای رهایی کامل بشریت انجام میدهید تشکر میکنم. رفقای گرامی، به شما اطمینان میدهم که بسا جدّیت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت میکنم. این [جنبش ـ م] به گسترش جنبش ضد امپریالیستی، که مسئله عمده در سطح بین‌المللی است، تسریع می‌بخشد. ما از کلیه اشکال مبارزات علیه رویزیونیسم وعلیه آنتی ـ مارکسیسم، حمایت میکنیم. رفقای گرامی، "بیانیه" و" اطلاعیه " ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰، صرفا باعث ظهور رویزیونیسم شد که از منافع امپریالیستهای غربی حفاظت کرد و جاده را برای تحکیم دولتهای بورژوایی هموار نمود.

امروزه خلیج کانون برخوردهای نظامی میان دو بلوك امپریالیستی است و خطر شروع جنگ جهانی سوم از این نقطه موجوداست.

من مایلم که انتشارات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در منطقه محل سکونتم توزیع کنم. همچنین در صورت امکان، برای من منابع ضد امپریالیستی برای پیشبرد کارم در اینجا ارسال دارید. ما باید علیه رویزیونیسم در نو مستعمرات و علیه رژیمهای دست ـ نشانده‌اش ـ که عموماً دولتهای سوسیالیستی آفریقا خطاب میشوند ـ نیز بجنگیم.

رفقای گرامی، من از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مبارزه علیه جهان امپریالیستی حمایت میکنم.

از دهکده‌ای در آفریقا

☆ ☆ ☆

برادران وخواهران گرامی،

دو شماره " جهانی برای فتح " را دریافت کردم و از خواندن چنین نشریه‌ای که در دسترس جهانیان قرار گرفته بسیار خوشحال شدم. ( برادران وخواهران ) دوشادوش در سنگرهای نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع به پیش می‌روند.

درعین حال، جای تاسف است که خارج از ایالات متحده نیز بسیاری از فجایع و بحرانها ـ و "بیشك " وخیمتر از اینجا ـ بوقوع می‌پیوندند. من بسیار دوست دارم بدانم که برادران وخواهران کردستانیم در نبردشان پیشروی میکنندو " بهترین نغمه‌هایشان را از گلوی تفنگ " به هنگام رزم سر میدهند و به تحولی که درپیش است آگاهند.

بعنوان یك زندانی در زندان ...، حداکثر تلاش را بعمل میاورم تا در مورد تحولات جهان و نیز مبارزاتی که آبستن تحولند، مطلع گردم از آنجا که مایل به دریافت "جهانی برای فتح" هستم، مرادر لیست مشترکین خود قراردهید.

برادرشما بر مسیر حقیقت وانقلاب

(از زندانی در آمریکا )

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

چندین سال است که تلاش میکنم مبارزه خلق در پرو تحت رهبری ح.ك.پ رادنبال کنم و مایلم در یك گروه هوادار آن در انگلستان فعالیت نمایم. من برای چند سال در صفوف چپ طی اعتصاب معدنچیان، اعتصاب کارگران چاپ، کارزارهای محلی و غیره فعال بوده‌ام. من همواره از مبارزه جاری در پرو که بنظر من عالیترین تبارز تضاد میان امپریالیسم و توده‌های ملل فقیر است، حمایت کرده‌ام. همچنین، معتقدم که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون که توسط ج ۰۱۰۱ و "بیانیه " تبلیغ می‌شود انقلابی ترین ایدئولوژی راستین نسل ماست. امروزه در انگلستان، مائوئیسم هم از نظر ایدئولوژیك تحلیل رفته است. حزب کمونیست انگلستان ( م ۰ ل ) C.P.B.(M.L.)/ کاملا به یك حزب رویزیونیست و سوسیال شونیست بدل گشته است. اتحادیه کمونیستی انقلابی R.C.L. از نظر کمّی نسبت به C.P.B.(M.L) کوچکتر و از بعد ایدئولوژیک برتر است. اما این جریان هنوز در بریدن از پکن مسئله دارد. و قادر نیست تفاوت کیفی میان مائوتسه دون و رویزیونیسم مدرن تنگ سیائو پینگی را درك کند. این تضاد ایدئولوژیك که اساساً بورژوایی ـ پرولتری است، در اکثر عملکردها ی این جریان بچشم میخورد. مثلا در عدم انتقاد به شعار " پرچم مستقل " آفریقایی. این جریان قا صر از درك مانورهای نئوکلونیالیستی در این عصر میباشد و چنین میپندارد که خرده بورژوازی به تنهایی میتواند پرولتاریا را در انقلاب رهبری کند (بهمین جهت به حمایت بی‌قید وشرط از نکرومه‌ایسم دست میزند.

...بنظرمن مجله شما، جهانی برای فتح، یك جای خالی را پر میکند...

با درودهای رفیقانه

(از سوی خواننده‌ای در انگلستان که خودرا بعنوان دانشجوی "مطالعات آفریقا ـ دریای کارائیب، " بی خانمان، مفلس و بیکار " معرفی میکند.)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

من یك زندانی سیاسی هستم و هم اکنون در زندانی در جنوب هندوستان بسر میبرم. از شما درخواست میکنم که بطور مرتب یك نسخه ازهر شماره "جهانی برای فتح " برای کمون زندانیان سیاسی حزبمان ارسال دارید. بهمین ترتیب نیز، لطفا هرگونه متنی که بیرون میدهید را برایمان ارسال دارید. متاسفانه در موقعیتی نیستیم که از عهده باز پرداخت هزینه برآییم.

با درودهای انقلابی

رفقای شما

☆ ☆ ☆

رفقای انقلابی گرامی،

.... من یك فعال سیاسی هستم که به تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون مسلح شده‌ام. ممکن است تئوریسین نخبه‌ای نباشم، امابسیاری از مهمترین آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو را مطالعه کرده‌ام. بر پایه، همین مطالعات مستقل به صحت مارکسیسم معتقد گشته‌ام.

رفقا، من از طریق مکاتبه با ج ۰۱۰۱ و فعالیتهایش آشنا شدم....

رفقا، در حال حاضر تلاش دارم که فعالین و دوستان ضد دولتی خود را از موجودیت و فعالیتهای شما مطلع سازم. تنها درصورتی در اینکار موفق میشوم که اطلاعات لازم را بصورت جزوات، اطلاعیه‌ها و.... ج ۰۱۰۱ و احزاب وسازمانهای تشکیل دهنده‌اش در اختیار داشته باشم.

همچنانکه از مبارزات مابرای کسب رهایی مطلع هستید، اوضاع معینی باعث ایجاد انواع واقسام سازمانهای رویزیونیستی گردیده‌است. این امر که بنظر من باعث عقب نشینی "خیزش خلق " خواهد شد. بنابراین، زمان لایروبی این طویله، اوژیاس، که مبارزه، آزانیا را تحت نفوذ گرفته، فرارسیده است. پیام منتشره‌از سوی ج ۰۱۰۱ در ماه مه کماکان معتبر بوده و در آینده نیز خواهد بود. کارگران و جوانان مبارز ما محتاج حزبی پیشاهنگند که بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون بنا گشته باشد.

بادرودهای انقلابی،

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه‌دون

(از آزانیا [آفریقای جنوبی] )

★ ★ ★



# بیانیه
# جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست ) •. حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آژیت / پروپ ( ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا ) • حزب کمونیست بنگلادش ( مارکسیست ـ لنینیست ) • حزب کمونیست کلمبیا( مارکسیست ـ لنینیست ) ، کمیتهٔ منطقه ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی • حزب کمونیست نپال ( ماشال ) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی ( انگلستان ) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست ( ایتالیا ) • حزب پرولتری پوربابنگلا ( بنگلادش ) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی ( جمهوری دمینیکن ) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران )

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ ازسوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین‌المللی احزاب وسازمانهای م.لامی باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی زیر احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادائی ، کردی،مالایائی نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید :


BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

## اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

# خلیج را با تاج و تخت

آبهای داغ خلیج را آنچنان ناوهای جنگی هسته ای آمریکا، انگلستان و فرانسه با حمایت ایتالیا و آلمان غربی از یکسو، وشوروی از سوی دیگر انباشته اند، که انگار میخواهد به بیرون سرریز کند. این استقرار عظیمترین تمرکزقدرت آتش بعد از جنگ جهانی دوم درعرصه دریاست.

همانطورکه بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موکد میدارد، آنچه تحت چنین شرایطی به یکباره ظاهر میگردد، همانا((خطر فزاینده یك جنگ جهانی جدید. جنگ سوم ـ وهمچنین؛ دورنماهائی واقعی برای انقلاب در کشورهای سراسر جهان است.))

این آرایش و انباشت نظامی بی اندازه خطرناك است به همان اندازه که عوامفریبی دستگاههای تبلیغاتی طرفین متخاصم را حدومرزی نیست. این حفاظت از ۱۱ نفتکش کویتی نیست که چهار دوجین ناو هواپیمابر و سایر ناوهای جنگی و زیر دریائی ها را به خلیج کشانده است. این نیروها برای مقابله با قایقهای تندرو با مین گذاری ایرانیها نیز به منطقه اعزام نشده اند. آخر دلیلی برای هراس قدرتهای بزرگ امپریالیستی از رژیم خمینی وجود ندارد. بعلاوه، این ناوهای جنگی بقصد بازگرداندن صلح نیز به منطقه نیامده اند. این قدرتهای امپریالیستی، خود هفت سال است که آتش بیار جنگ خلیج با نیم میلیون قربانیش هستند. این غرب و شرق امپریالیستی هستند که ایران و عراق رابا اسلحه و تجهیزات نظامی انباشته اند. آنها با توجه به آنچه بهتر با منافعشان خوانائی دارد، درحین تغذیه جنگ و تلاش جهت ادامه آن، برخی تغییرات را در دستور کاردارند.

حمله عراق با شلیك یك موشك ساخت فرانسه به ناو جنگی آمریکا پوشش دیگری شد برای پیشبرد تمام این اقدامات. مینهائی توسط ایران وعراق کار گذاشته شد. مین های ایران را ایتالیا تأمین کرد.ایران موشکهای کرم ابریشم را با توافق آمریکا و توسط دلارهای عربستان ازچین خریداری کرد. در این شرایط، شوروی که در نشان دادن خود بعنوان برادربزرگ ایران و نیز تأمین کننده اصلی عراق کاملا دچار دردسر شده است، از چند هفته پیش واحدهای جنگیش را به بهانه حفاظت از کشتیهای کویتی (و ظاهراً علیه ایران) به خلیج اعزام داشته اند. تنها منطق و تنها طریق فهم این حرکات جنون آمیزرامیتوان چنین خلاصه کرد: اولا، هر یك از قدرتهای امپریالیستی بمثابه عضوی ازاین یا آن بلوك متخاصم، منافع امپریالیستی خود را دنبال میکنند. ثانیاً، هدف آنها هیچ نیست مگر کنترل خلیج، چرا که خلیج بموقع خود میتواند کلید تعیین کننده کنترل دنیا در دست این یا آن بلوك باشد.

رژیمهای ایران وعراق، هردو وابسته به امپریالیسم هستند. هردوی آنها کشورشان را به زندان ملل تبدیل کرده اند. آنها دهات کردنشین را بمباران میکنند و به کشتار خلق کرد که جنگ عادلانه و رهائیبخش ملی را در هر دو کشور به پیش میبرد، میپردازند. نخست، صدام حسین تحت اوامر غرب به ایران تجاوز کرد تا تضمینی برای پیوستن رژیم خمینی به زنجیره غرب فراهم آورد. لافزنیهای ایران مبنی بر((نه شرقی،نه غربی)) برای پرده افکندن بر بندهایش با هردو طرف بکار میاید، اما تلاش فزاینده این رژیم برآنست که خود را به غرب بفروشد. همین طبقه حاکمه بود که در جهت منافع امپریالیسم جهانی به سرکوب انقلاب ایران پرداخت ـ انقلابی که شاه را سرنگون ساخته بود. کارآرائی این رژیم برای امپریالیسم وقدرتهای خارجی بیش از هر زمان دیگر، خود را در ماجرای خرید اسلحه از اسرائیل به خرج عربستان سعودی و حمایت آمریکاوتوسط خمینی وسازمان سیا بنمایش گذاشت. سپس این اقدام جهت حمایت نظامی از جریان آمریکائی کنترا در نیکاراگوا بکار گرفته شد. درهمان حال که مردم جهان از ماجرای ایران گیت با نفرت و خشم یاد میکردند، رئیس مجلس ایران(رفسنجانی) اعلام کرد: ((آقای ریگان، ما اقدام شجاعانه شما را میستائیم و از شما میخواهیم که به اینکارادامه دهید!))

بخاطر رژیمهای ایران و عراق نیست که ناوگانهای امپریالیستی در خلیج مستقر شده اند،بلکه هر یك از دو بلوك کشتیهایش را بخاطر دردست گرفتن سرنخ اوضاع و ایجاد مناسبترین شرایط برای خود و نامناسبترین شرایط برای رقیب به منطقه اعزام کرده است. ناوهای امپریالیستها همچون کوسه ماهی ها در آبهای خلیج اینسو و آنسو میچرخند تمام این حرکات لزوما مورد دلخواه رژیمهای ایران و عراق نیستند. همانگونه که مائو قبلا،در ارتباط با یکی از نوکران امپریالیسم گفت، سگ زنجیری امپریالیسم بودن، این چیزها را هم دارد.

سربلند کردن جنگ جهانی سوم از این منطقه، یك امکان واقعی است. اما در عین حال،تشنج برخاسته از رقابت امپریالیستی، نظم موجود را بیش از پیش شکننده ساخته و بسیار محتمل است که همچون شیشه زیر ضربات انقلابی درهم شکسته شود. دراین میان، آنچه بیش از هر چیز هراس امپریالیستهارا برمیانگیزد، خیزش هائی به سبك خمینی نیست ـ ترس آنهااز این است که توده ها از قیود رژیمهای موجود خود رارهاکرده و تخت و تاج بسیاری را به قعر گرداب خلیج روانه سازند. این شرایط حاد نتیجه تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی است. این شرایط نشانگر آنست که، بقول لنین، امپریالیستها غولهائی با گِلین هستند. آنها هر قدر که با کشتیها وبمب افکنهایشان به اینسو و آنسو بجهند، رقابتشان گسترده تر شده و تشنج مابینشان بیشتر افزایش میابد. این نمایش قدرت واین توان نظامی میتواند به ضد خود بدل گردد. این امریست که در عدم قابلیت نیروی نظامی امپریالیستی جهت مقابله با چند مین کهنه که توسط قایقهای کوچك کار گذاشته شده، خود را نشان میدهد. همراه با تلاشهای امپریالیستها جهت تجهیز حکومتهای دست نشانده ارتجاعی خلیج در مسیر تدارکات جنگیشان، فرصتهائی نیز جهت مغلوب ساختن آنهاظاهر میشوند فرصتهائی که بخوبی میتوانند به تحقق بپیوندند. تحت چنان شرایطی است که حکومتهای نوکر امپریالیسم میتوانند به روزی بیافتند و چنان بلرزه در آیند که نتایجی غیر قابل پیش بینی بظهور برسند.

توده های انقلابی منطقه در تلاشهای بی وقفه

# امپریالیستها و مستبدین پرکنیم !

خود جهت رهائی، رنج بسیاری متحمل شده اند زیرا به راههای عرضه شده توسط امثال خمینی یا «جنگجویان آزادی» نظیر فئودالهای اسلامی تحت الحمایه آمریکا در افغانستان و شیوخ «معتدل» عربستان کشیده شده اند، یا اینکه به «جمهوریهای خلقی» ساخته و پرداخته شوروی در افغانستان یا یمن که تحت اداره ارتجاعیون کمپرادور طرفدار شوروی نظیر قذافی و اسد قرار دارند، گردن گذاشته اند! و یا اینکه بدنبال دلالان بین المللی نظیر عرفات روان شده اند. کسی که از شور انقلابی خلق فلسطین همچون اعتبارنامه ای برای خود فروشی در بارگاههای آمریکا، شوروی وحکومتهای مرتجع عرب استفاده کرده و سرانجام بهمراه سایر فراکسیونهای سازمان آزادیبخش فلسطین در تلاش هستند که توده های انقلابی فلسطین در تلاش هستند که توده های انقلابی فلسطین را قانع کنند که آنها از هدف سرنگون کردن دولت صهیونیستی دست کشند، چه کسی از میان ستمدیدگان خواهان تکرار چنین تجاربی است؟

چند بن بست دیگر بعنوان راه، در جریان تحولات خاورمیانه مقابل خلقها گذارده خواهد شد؟ ارتجاع شیعه و سنی ها بنیادگرائی اسلامی با «بدعت گذاری اسلامی» طرفدار امپریالیسم؟ استرتژی اعمال فشار بقصد انجام توافقاتی با امپریالیسم از طریق مسالمت آمیز یا از مسیر تروریسم؟ این راهی تماماً شکست خورده است و امپریالیسم همچنان بجای خود باقیست، ستمدیدگان تنها در صورتی قادر بحرکت بسوی رهائی حقیقی، بسوی رهائی کل بشریت هستند که طریق انقلاب پرولتری و مبارزه مسلحانه راستین تحت هدایت پیشاهنگی استوار برخط و دانش کمونیسم مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون را در پیش گیرند، بر این راستا ،تا کنون دو پیروزی عظیم بدست آمده است، انقلاب اکتبر روسیه تحت رهبری لنین و انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه دون، تاریخ بما نشان میدهد که سرنگونی قدرت پرولتری در این کشورها معادل با رجعت به امپریالیسم و ارتجاع بوده است، اما این عقبگردها، دلیلی بر ناممکن بودن انقلاب ما نیست، درست برعکس، تجارب توده های تحت ستم و استثمار در جریان تلاشهایشان برای رهائی نشانگر آنست که انقلاب پرولتری، تنها راه ممکن مقابل پای ماست.

فرصتها ـ و خطرات ـ عظیم پیشاروی انقلاب بیش از هر زمان بر ضعف یا نبود یك پیشاهنگ پرولتری ـ بمثابه مشکلی که راه حل میطلبد ـ تاکید میگذارد، واین مشکلی است که در بسیاری از کشورهای منطقه خلیج و نیز سایر کشورها موجود است، خطر سرخوردگی وراحت گذاشتن ارتجاعیون در بین است. و نیز خطر درغلطیدن بکام ایدئولوژیهای ارتجاعی ونامنوبسی در ارتشهای مختلف ارتجاعی و جنگیدن درراه منافع امپریالیستهای رقیب.

انقلاب پرولتری تنها آلترناتیو عملی در مقابل بردگی ابدی تحت نظام امپریالیستی است، دلیل این گفته، فقط تاریخ گذشته نیست، امروز در پرو نمونه ای از یك جنك توده ای راستین تحت هدایت پیشاهنك پرولتری (حزب کمونیست پرو) جریان دارد، این جنك همه قیود برپا شده توسط خائنین و عوامفریبان امپریالیست در قدرت، و کسانیکه مستقیماً حاکمیت ارتجاع و کل سیستم امپریالیستی را نمایندگی میکنند، درهم شکسته است، آنچه در پرو امکانپذیر بودن خود را نشان میدهد، در سایر نقاط نیز امکانپذیر است، همانطور که مائوتسه دون گفت، خط سیاسی و ایدئولوژیك درست یا نادرست تعیین کننده همه چیز است، کلید پیشروی انقلاب، نه کمك مالی است، نه اسلحه و نه حمایت خارجی، مائو تاکید نمود که اگر در آغاز حتی یك سرباز هم در کار نباشد ولی یك خط صحیح وجود داشته باشد ،سربازان گرد خواهند آمد.

توده های منطقه، ذره کوچکی از توان خود راپیش از این با سرنگون ساختن شاه قدرتمند به نمایش گذاشتند، این تنها توده های تحت ستم و استثمارند که توان جلوگیری از جنایات موجود را دارند و میتوانند از کشتاربس عظیمتری که در دست تدارك امپریالیستهاست، جلوگیری کنند. انقلاب در منطقه خلیج و خاورمیانه، ضربه عمده ای بر تدارکات جنگی امپریالیستهای بلوك شرق وغرب خواهد بود.

در کشورهای امپریالیستی که به آرایش قوای دریائی خود در خلیج پرداخته، یا به تأمین حمایت لجستیکی توسط قوای نظامی خویش دست زده اند، (یعنی در آمریکا، شوروی، فرانسه، انگلستان، آلمانغربی، ایتالیا، وغیره)، انقلابیون و توده های تحت ستم و استثمار میباید وقت را دریابند و به مبارزه علیه اقدامات طبقات حاکمه امپریالیستی خویش بپردازند. این طبقات حاکمه ،مدتهای مدید است که با مکیدن خون مردم منطقه و سایر ملل تحت ستم فربه گشته اند. اینها بمثابه اعضای دوبلوك متخاصم بر سر سلطه جهانی دربرابریکدیگر صف آرایی کرده و منافع خونخوارانه خود را دنبال میکنند. به قول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هرگزنباید این نکته را فراموش کنیم که در ضدیت با جنك امپریالیستی «تنها وتنها انقلاب قرار دارد، یعنی جنك انقلابی که تحت هدایت م لام ها بوده و یا آنها برای بدست گرفتن رهبریش در تلاشند. این جنگی است که میتواند آن جنایت عظیم را مانع شود.» بندمحکمی مبارزات انقلابی توده های خلیج و خاور میانه را به مبارزات در کشورهای امپریالیستی متصل میکند و مبارزه جهت سرنگونی سیستم امپریالیستی رادر سطح جهانی بهم مرتبط میسازد ـ مبارزه علیه سیستمی که سرمنشاء جنك و تمامی نکبتهای موجود درجهانست. «از جنك جهانی جلوگیری کنید، مبارزه برای انقلاب جهانی رابه پیش برانید!» این شعار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، همانگونه که در بیانیه جنبش ما با آغازیدن از فرمولبندی مائو آمده: «یا انقلاب جلوی جنك را میگیرد، یا جنك به انقلاب پا میدهد... بنا براین، کمونیستهای انقلابی میباید خود تدارك ببینند ونیز با تسلیح کارگران به یك آگاهی سیاسی طبقاتی، آنان و سایر بخشهای مردم را آماده گردانند. آنها می باید مبارزات انقلابی را شدت بخشند.» ★

۲۱ اوت ۱۹۸۷

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

# امپریالیسم در جنگ امواج



# خروشان خلیج



بقلم بهناد گوگوشویلی

از جنك ایران و عراق هفت سال میگذرد، این جنك طولانی با یك میلیون کشته و زخمی و با ضایعات بیحسابی که بجای گذارده بیشك سند زنده ای از پلیدی و جنایتکاری سیستم امپریالیستی ونیروهای ارتجاعی حافظ آن و نیز طرفین متخاصم است،دست خونالود کلیهٔ حکومتهای امپریالیستی(آمریکا، شوروی،انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا،سوئد و غیره) و دول مرتجع وابسته به آنها نظیر اسرائیل، سوریه، عربستان سعودی و چین در همه‌اجزاء جنایات و تخریب ناشی از این جنك پیداست، طرحریزی های مخفیانه و دسائس پشت پرده، مانورهای کوتاه مدت و درازمدت هر دو بلوك امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی مدتهاست که آشکار شده و حرکات اخیر آنها، در عرصهٔ نظامی، در منطقه خلیج و دریای عمان نیز شاهد این واقعیت است، جنك ارتجاعی خلیج تبلور روشنی است از حدت یابی تضادهای اصلی و بحران سیستم جهانی امپریالیستی و شکنندگی فزایندهٔ آن، چرا که همهٔ قدرتهای امپریالیستی بیش از پیش در چنبره رقابتی مرگبار برای حفظ و گسترش منافع همه جانبه استراتژیك خویش دست و پا میزنند،

### زمینه برپائی جنك خلیج

«تأثیر کلی وقایع و تصمیمات سالهای ۱۹۸۰ -۱۹۷۹ یك تحول استراتژیك در موقعیت جهانی آمریکا بود، تا سالهای دههٔ ۷۰ سیاست خارجی ایالات متحده بر اصل وابستگی متقابل با اروپای غربی و سپس با خاور دور استوار بود، به خاورمیانه همچون منطقه ای نیمه بیطرف [!] که از قدرت شورویها توسط کمربند حفاظتی ترکیه، ایران و پاکستان دور نگاهداشته شده و از محافظی بنام افغانستان بیطرف برخوردار است، نگاه میشد، منافع آمریکا بهمراه امنیت خلیج فارس بر دو ستون مطمئن در نظر گرفته میشد: ایران و عربستان سعودی،... لیکن سقوط ایران و ورود شوروی به افغانستان که با حضور جبری نظامی و غیر قابل پیشگیری روسها در اتیوپی و یمن جنوبی تعقیب شد، یك مسئلهٔ

اضطراری امنیتی را برای کل منطقه ایجاد کرد. مسئله ای که تشخیص وابستگی متقابل امنیتی ۳ منطقه استراتژیك با اهمیت مرکزی برای ایالات متحده را به پیش نهاد: اروپای غربی، خاوردور و خاورمیانه.)) -برژنسکی، مشاور امنیت ملی کارتر- (۱) انقلاب۵۷ ایران و متعاقب آن انقلاب در نیکاراگوآ بیانگر تکوین بحران عظیمی بود که جهان امپریالیستی از اوائل دهه۱۹۷۰ بدان گرفتار گشته است. بحرانی که هر روز با قدرتمندی هرچه تمامتر راه حلی قطعی طلب میکند.

امواج مبارزات انقلابی مردم ایران موفق شد امپریالیسم آمریکا را از ژاندارم منطقه ایش محروم سازد و در شبکه نوکران وفادار و دول مرتجع آمریکا در منطقه خلائی ایجاد کند. بعد از نقطه اوج شکست ایالات متحده در هندوچین، انقلابی دیگر در یکی از کشورهای وابسته به آمریکا بشدت بر ((آقای شمارهٔ یك جهان)) ضربه زد و در سایر کشورهای تحت سلطهٔ آمریکا و حتی در خود کشورهای امپریالیستی نیز شور و هیجان انقلابی و روحیه پشتیبانی از مبارزات مردم ایران برانگیخت. برای امپریالیستهای آمریکائی این بمعنای از دست دادن سلطه بر منبع عظیم غارت و بیش از آن، بر یك خطه استراتژیك بود. این بمعنای برچیده شدن یکی از مهمترین پایگاههای نظامی و جاسوسی آمریکا در منطقه، بمعنای از دست دادن مراکز حیاتی استراق سمع در مرزهای جنوبی شوروی، بمعنای خروج دهها هزار کارشناس و مستشار نظامی و غیرنظامی آمریکائی از ایران و ازهم گسیخته شدن رشته های فرماندهی ارتش نیم میلیونی و تابدندان مسلح شاه و بمعنای شکستن حلقه پیمان منطقه ای ترکیه- ایران- پاکستان که در واقع امتداد زنجیره پیمان ناتو تا اقیانوس هند محسوب میشد، نیز بود. و از نظر سوسیال امپریالیستهای شوروی، این امر گشایشی عظیم جهت پیشبرد منافعشان در رقابت با بلوك تحت سرکردگی آمریکا بحساب میامد،خصوصا در شرایطی که نیروهای پرولتری انقلابی اصیل ضعیف بوده و قادر به استفاده از اوضاع و تبدیل ایران به گورستان مرتجعین نبودند. انقلاب و بطور مشخص سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی وضعیتی را پدید آورد که امپریالیستها آنرا ((خلاء قدرت)) منطقه ای نامیدند. در پروسه این تحولات، شوروی سوسیال امپریالیستی گامهای معینی به پیش برداشت تا بتواند دامنه نفوذ خود در ایران را گسترش داده و از تبدیل دوباره همسایه جنوبی خود به پایگاه امپریالیسم آمریکا ممانعت بعمل آورد. مسلما شورویها از همین حد تغییر خرسند بودند: جو بی ثباتی امکان مانوردهی حدیدی را برای آنها جهت نفوذ در ایران فراهم میکرد. وضع بی ثبات آمریکا در منطقه این امکان را به شورویها داد تا در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب بهمن با ۱۲۰ هزار نیرو، افغانستان را به اشغال خود درآورند.

امپریالیسم آمریکا در مقابل این اوضاع بیکار ننشسته بود. استراتژیستهای آمریکائی از ماهها پیش از سقوط شاه، هنگامیکه معلوم شد شاه رفتنی است، به چاره جوئی پرداخته و بر همین پایه بود که نوع برخوردشان را به اپوزیسیون اسلامی و مشخصاً جریان خمینی در رأس آن تنظیم نمودند؛ و تدابیر مهم دیگری نیز اتخاذ کردند. در سال۱۹۸۰ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد: ((هر اقدامی از سوی نیروهای خارجی برای اعمال کنترل بر منطقه خلیج فارس بمثابه تعرض به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی شده و با هر وسیلهٔ ضروری -منجمله نیروی نظامی- به آن پاسخ داده خواهد شد.)) (۲) آمریکا بیدرنك گامهائی جهت تحکیم حکومتهای دست نشانده اش نظیر ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی به پیش گذاشت و کوشید تا قدرت نظامی خود در منطقه را تقویت نماید. کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه و یورش وحشیانه به انقلابیون این کشور جزئی از این سیاست تحکیم و تقویت بود. در اکتبر ۱۹۸۰ برژنسکی طی نامه ای به کارتر اظهار کرد که وقوع یك جنك در منطقه خلیج در خود تهدید اوضاع منطقه را نهفته دارد، اما ((چنین تهدیدی به ما فرصتی بیسابقه برای تحکیم موضع امنیتیمان اعطا میکند.)) ((ما نیز به ابتکاراتی هشیارانه تر نیاز داریم....تا بر ایران فشار گذارده و اگر نه همه، اما بیشتر این خطه اشغال شده را پس بگیریم. و بدین طریق ایران را در مقابل نفوذ و دخالت شوروی یا ازهم گسیختگی داخلی حفاظت نمائیم. ما میباید بروی کمك ترکیه، الجزایر، پاکستان و جمهوری خلق چین حساب کنیم. ابتکار عملهای خصوصی و محرمانه مورد نیاز است.)) (۳)

آمریکا به تدوین یك استراتژی همه جانبه در قبال خلیج پرداخت. در این استراتژی، تاکید برفرسایش و سرکوب انقلاب در ایران گذاشته شده بود. از طرف دیگر، یك سلسله سیاستهای چماق و شیرینی برای شکل دهی دوباره به حکومتی مطلوب در ایران در نظر گرفته بودند. استراتژی آمریکا هدف جلوگیری از پیشروی شوروی در منطقه -خصوصاً در ایران-، تحکیم حکومتهای نوکرمنش ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی و حکومتهای حوزه خلیج، گسترش نفوذ ایالات متحده در حکومتهائی نظیر عراق و یمن جنوبی، و استفاده از بهانه ها جهت گسترش حضور نظامی خود در منطقه و درگیر ساختن متحدان غربیش در خلیج بطریقی کیفیتاً گسترده تر بود. در مواجهه با همه اینها، شورویها بشدت در پی منافع خود بودند و از هر اقدام آمریکا برای دخالت بیشتر خود استفاده میکردند. شورویها در اینکار حتی رزم ناوهایشان را بکار گرفتند. اگرچه این اقدامات با معرفی خود بمثابه یك ابرقدرت صلح جو همراه بود.

## امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

پیش از بقدرت رسیدن خمینی، آمریکا در پی ایجاد آلترناتیوی بهتر از وی بود تا بتواند بر دورهٔ پر آشوب طغیان اجتماعی وجوشش انقلابی نقطهٔ پایان گذارده و ساختار حکومتی ساخته و پرداخته خود را از تلاشی بیشتر حفظ کند (این امر خصوصاً به ارتش و سازمان اطلاعاتی مربوط میشد). اما آمریکائیها هیچکس دیگر را نیافتند، بنابراین راه را برای استقرار جمهوری اسلامی (با همان ترکیب ناهمگون اولیه اش) هموار ساختند، یا دقیقتر گفته باشیم، موانع حدی در راه قدرت گیری خمینی ایجاد نکردند.

بعد از استقرار رژیم جدید، امپریالیستهای آمریکائی به محکم کردن بندهای برجای مانده میان ایران و غرب، و ایجاد رشته های نوین ارتباط پرداختند. آنها در سرکوب و به انحراف کشاندن روحیه قوی ضدامپریالیستی و انقلابی توده ها، در شکار و کشتار انقلابیون و سرکوب کارگران و دهقانان و ملیتهای تحت ستم، جمهوری اسلامی را یاری دادند. افسران ارتش و ساواك با صلاحدید و طبق فرامین آمریکا با رژیم جدید اعلام همبستگی کردند (رجوع کنید به بررسی خاطرات ژنرال هویزر -جهانی برای فتح شماره ۹). شخص خمینی آنها را عفو کرد و برای خدمت به حکام نوین بسرکار برگرداند. این افسران به ترمیم ارتش از هم گسیخته و ساواك (که اینك ساواما خوانده میشود) مشغول شدند و در امر ایجاد و تحکیم سپاه پاسداران با جمهوری اسلامی همکاری کردند. همین نیروها بلافاصله در عملیات جنایتکارانه برای سرکوب و جلوگیری از گسترش مبارزه انقلابی در کردستان و جنك ضدفئودالی دهقانان در ترکمن صحرا، و کشتار خلق عرب در خوزستان و غیره شرکت جستند. لازم به تذکر است که رویزیونیستهای نوکر شوروی در ایران نیز از همان روزهای نخستین حکومت جمهوری

اسلامی فعالانه در امر بازسازی نیروهای نظامی و امنیتی رژیم شرکت کردند. آنها بدنبال ممانعت از هر خیزش انقلابی و سرکوب آن در طول مرزهای جنوبی شوروی بودندو نیز برطبق خط فکریشان، این حیطه ها را برای بسط قدرت و نفوذ خود در ساختار دولتی و گسترش نفوذ شوروی در رژیم جدید و ایجاد زمینه برای احتمال انجام نوعی «انقلاب» شبیه افغانستان در ایران کلیدی میدیدند.

امپریالیستهای آمریکائی با هدف الك کردن رژیم جدید، ایجاد ائتلافات نوینی از نیروهای ارتجاعی و شرایط مطلوبتری برای نیروهای هوادار خود درون حکومت ایران و نیز در کل کشور، به اعمال فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی بر جمهوری اسلامی پرداختند. در دسامبر ۱۹۷۹ برژنسکی توصیه کرد که «گامهای معینی جهت افزایش حضور امنیتی ما در منطقه و اعمال فشار بیشتر بر ایران میباید طراحی شود. بخشی از اینکار اقدامات کمکی احتمالی برای کنار زدن خمینی است. اینکار مشخصاً از طریق بعمل درآوردن نظریه تصرف جزیره خارك و تحمیل محاصره نظامی به ایران و شاید هم برخی ضربات هوائی میتواند صورت گیرد.» (۴) از خاطرات برژنسکی و دیگر مکاشفات ابراز شده، روشن میشود که طبق ارزیابی امپریالیستهای آمریکائی ضربات گسترده نظامی ممکن بود برخی جناحهای اسلامی در ایران و افغانستان را از آمریکا برمانند و باعث «سودجوئی شوروی از عملیات مهم نظامی اینکشور شود.» (۵) بعلاوه آنها نگران ظهور پیش بینی نشده یك «نیروی سوم» بودند: یعنی تکوین یك خیزش انقلابی در کل جامعه که خارج از تسلط تبهکارانه رژیم جدید سربلند کند.

مسلماً تجاوز قوای عراقی در شهریور ۱۳۵۹ به ایران با توجه به اهداف و محدودیتهای آمریکا، مطلوب حال امپریالیستهای آمریکائی و غرب -و همینطور سوسیال امپریالیستهای شوروی- بود. هر دو بلوك از جنك خلیج برای افزایش نفوذ گسترده خود در منطقه سود جستند و اینکار را به بهای خون اهالی دو کشور به پیش بردند. آمریکا از تجاوز قوای عراقی پشتیبانی کرد چراکه بیشبرد اهداف خود در مورد ایران، و افزایش نفوذ خود در عراق را مد نظر داشت. البته پیچیدگی اوضاع و تشدید رقابت درون امپریالیستی اجازه پشتیبانی تمام و کمال آمریکا از عراق را سلب میکرد زیرا خطر هل دادن قطعی ایران به آغوش شوروی در میان بود. شورویها هم نه میتوانستند بطور حدی در مقابل متحد دیرینه خود، عراق، قرار بگیرند و نه میخواستند ایران را از خود برمانند. بدین خاطر بود که آمریکا و شوروی همراه با متحدان و از طریق دست نشاندگانشان در هر دو سوی سنگرهای جنك خلیج فعال شدند تا منافع امپریالیستی خود را حفظ کرده و گسترش دهند.

## آغاز جنك خلیج

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بعد از یکدوره بروز تخاصمات میان رژیمهای ایران و عراق بشکل چند برخورد محدود مرزی، پاره ای خرابکاریها در خطوط نفتی خوزستان، و نیز پخش اعلامیه های عربی در ضدیت با رژیم بغداد توسط هواپیماهای ایرانی درون خاك عراق، سرانجام قوای عراقی در یك حمله سریع و غافلگیرانه در چند محور از ناحیه جنوبی و غربی وارد ایران شده و بخشهای قابل توجهی -از خرمشهر گرفته تا مهران و سوسنگرد و قصرشیرین- را به اشغال خود درآوردند. همزمان با این تهاجم، هواپیماهای عراقی در آسمان چندین شهر ایران ظاهر شده و به بمب اندازی پرداختند. در مقابل این حمله سریع که بقصد کسب **پیروزی های سریع طرحریزی شده بود حکومت جمهوری اسلامی مقاومت کردو اینکار را با تکیه به روحیه قوی ضد امپریالیستی مردم و البته با اتکا به توهمی که مردم نسبت به خود حکومت خمینی داشتند، انجام داد.**

دوره نخستین جنك از مهر ۵۹ آغاز شد و تا تابستان ۱۳۶۰ ادامه یافت. این دوره اساساً با تلاشهای قوای جمهوری اسلامی برای باز پس گرفتن مناطق اشغالی از قوای عراقی رقم خورد. طی همین دوره زمینه گشایشهای وسیعتر بسوی غرب چیده شد و بندها یکی پس از دیگری برقرار و محکم گردید. نیروهای نظامی ایران نیازهای تسلیحاتی خود را در بازارهای بین المللی از کانالهای مختلف اروپائی، اسرائیلی و آرژانتینی حل نمودند. و این کانالها تماماً سرنخشان به یك نقطه -وزارت دفاع آمریکا- ختم میشد. دستان خونبار امپریالیستهای کهنه کار اروپائی نیز در وقایع جنك خلیج فعال بود.

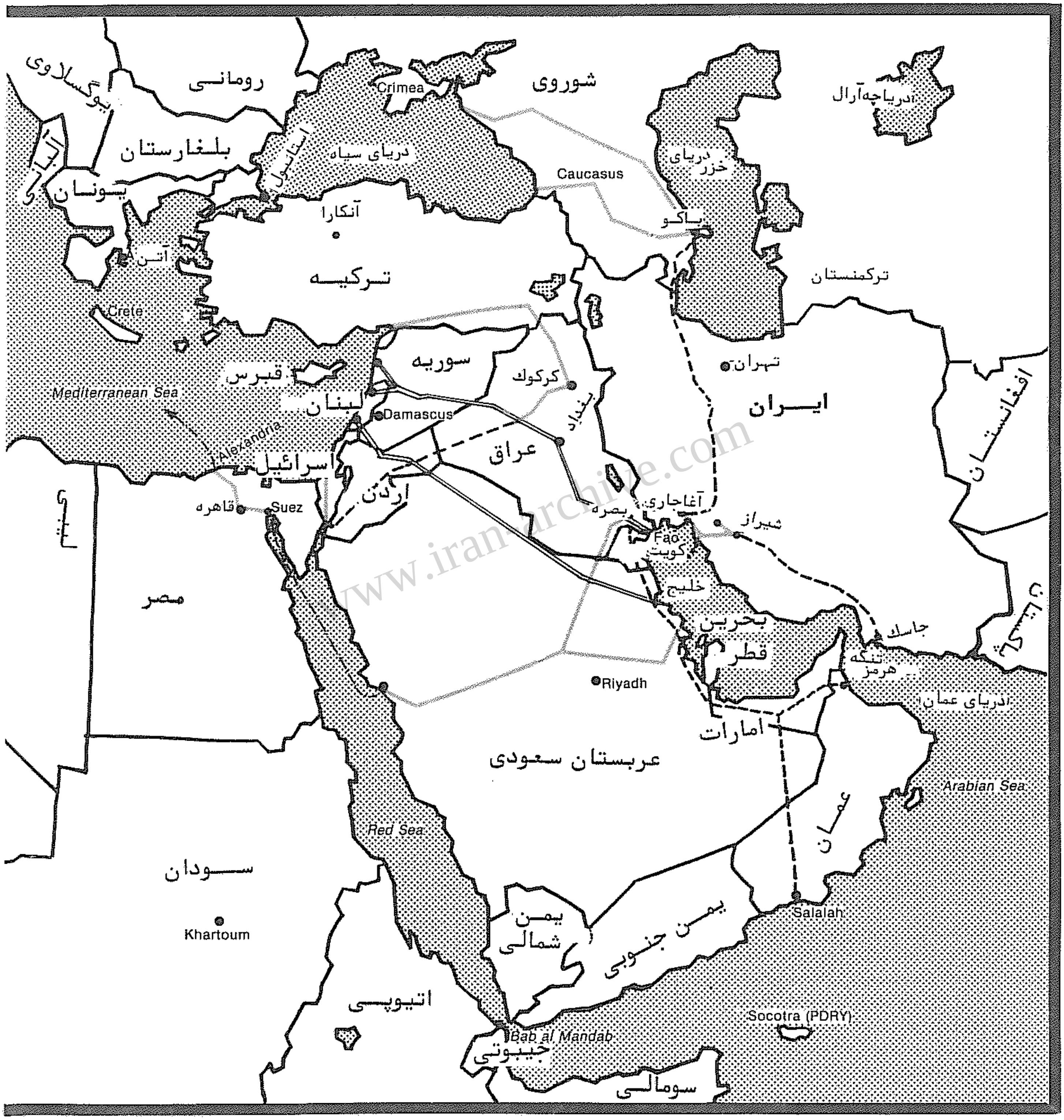
در سال ۱۳۶۶ فاش شد که خریدهای اصلی تسلیحاتی جمهوری اسلامی در لندن و کاملا زیر چشم دولت انگلستان صورت گرفته است. سپس روشن گشت که دولت «سوسیالیست» میتران تا سال ۱۳۶۵ معاملات مهم تسلیحاتی با ایران انجام داده؛

آن در حالیست که ۴۰٪ کل فروش تسلیحات فرانسه به عراق بوده است. طی سال ۱۳۶۶ که میتوان بر آن نام سال افشاگری نهاد، ماجرای مینهای ایتالیائی رو شد -همان مینهائی که در میدان نبرد و در آبهای خلیج کار گذاشته شده بود. سپس پای سوئد دوست داشتنی و عاشق صلح بمیان آمد که به ایران اسلحه فروخته بود. از طرف سازمان سیا و دائره شورای امنیت ملی آمریکا یك «بررسی اطلاعاتی سراسری مخصوص» در مورد ایران بعمل آمد و «روشن کرد که شورویها برای کسب موقعیت برتر از میان آشوب موجود در ایران جای پای خود را محکم کرده اند. و اروپائیان و دیگر متحدان ما میتوانند با حضور ارزشمند خود از منافع غرب محافظت کنند... هراندازه که متحدان ما بتوانند از لحاظ نظامی نیازهای ایران را رفع کنند، اقدام مهمی در ارتقاً قابلیت غرب برای جلوگیری از نفوذ شورویها بحساب میاید.» (۶)

وجود تحریم اقتصادی که بعد از ماجرای «گروگانگیری» از سوی بلوك غرب علیه ایران اعمال میشد، اوضاع مطلوبی را برای بلوك شرق فراهم آورد تا با پیش گذاردن پیشنهادات مختلف در زمینه تجاری، روابط گسترده ای با ایران برقرار نماید. در ماههای آغاز جنك حمل و نقل کالا در مسیر ایران- اروپا اساساً از طریق شوروی صورت میگرفت. با توجه به نیازهای تسلیحاتی ایران در جنك، شوروی کوشید تا با پیش گذاردن طرح همکاریهای نظامی حلقه مهمی در مناسبات خود با ایران ایجاد کند و در بخشی حساس جای پائی مهم بدست آورد. شوروی این پیشنهاد را با کاهش محسوس صادرات اسلحه به عراق همراه ساخت. اما جمهوری اسلامی آنرا نپذیرفت: ارتش آمریکائی بازمانده از دوران شاه نیازهائی اساساً آمریکائی داشت! بعلاوه شورویها قادر به پشتیبانی تمام و کمال از حکومت ایران نبودند، زیرا طرف دیگر جنك -عراق- فضای نفوذ شوروی در منطقه بحساب میامد و در اوائل دهه ۱۹۷۰ پیمان «دوستی و همکاری» میان دو کشور منعقد شده بود. اگرچه طی چند ساله آخر دههٔ ۱۹۷۰ گرایشات قابل توجهی درون هیئت حاکمه این کشور بسوی غرب پدید آمده بود

-و اگرچه تهاجم عراق به ایران اساساً با تحریك آمریکا صورت گرفت- ولی شورویها از منافع مشخص و مهمی در آن کشور برخوردار بودند که بهیچوجه خیال از دست دادنش را نداشتند. این اتفاقی نبود که در روزهای آغاز جنك، شوروی در سازمان ملل حاضر به همراهی با پیشنهاد جمهوری اسلامی مبنی بر محکوم کردن تجاوز عراق نشد. بعلت وجود همین پیچیدگی اوضاع و مواضع متناقض روسها، پشتیبانی علنی و فعال سیاسی از رژیم ایران در جنك خلیج را

لوله های در دست ساختمان
لوله های در حال کار
لوله های مسدود



دو رقیب دیرینه رژیم بغداد و متحد نزدیك شوروی یعنی سوریه و لیبی بعهده گرفتند ․

جنك خلیج: ((برکت الهی))

جمهوری اسلامی در آغاز از جنك برای تحکیم حاکمیت ضدانقلابی و دستیابی به وحدت ملی سود جست․ اما امروز همین جنك به یکی از علل بی ثباتی عظیم اوضاع بدل گشته است ․

خمینی در روزهای نخستین وقوع جنك، آنرا ((برکت الهی)) خواند و بدون شك چنین بود؛ چرا که مانند همه ((برکات الهی)) –منجمله خود رژیم خمینی– چیزی جز مکیدن خون ستمدیدگان ببار نیاورد! بدون شك این جنك بود که رژیم را بطور موقتی از آتش خشم توده ها رهانید․ جنك زمانی آغاز شد که جمهوری اسلامی بواسطه اختلافات از درون شکاف برداشته و توده های انقلابی در بخشهای مختلف کشور حاکمیت را بمصاف طلبیده بودند․ جنبش کمونیستی علیرغم فقدان جهت گیری روشن و خط صحیح در حال رشد بود․ جنك انقلابی ملی در کردستان سریعاً گسترش مییافت و جنبش کارگری اوج گرفته بود․ از سرکوب جنك دهقانی ترکمن صحرا چیزی نمیگذشت، ماسك انقلابی و ضدامپریالیستی رژیم پاره گشته بود و عوامفریبیهایش بسختی کاری از پیش میبرد! وقتی بمبهای عراق در آغاز جنك، آبادان را ویرانه ساخت و مردم دسته دسته آنرا ترك گفتند، یکی از سخنگویان رژیم چنین گفت: ((خوب شد․ چرا که آبادان به استالینگراد بدل گشته بود․)) این حرف حقیقت داشت: باندهای حزب الله جرأت ورود به محلات کارگری، کتاب سوزی، پاره کردن پوسترها یا چاقو زدن به انقلابیون را نداشتند․ حال آنکه در سایر نقاط کشور (بغیر از کردستان که از همان آغاز به گورستان حزب الله تبدیل شده بود) انجام این قبیل کارها عادی بود․

هر چند جنك به تحریك امپریالیستها آغاز شد اما جمهوری اسلامی از همان ابتدا از این واقعه در جهت اهداف ارتجاعی خود سود جست تا توده ها را سرکوب کند، حملات گسترده ای علیه انقلابیون براه اندازد و نیروهای نظامی و شبه نظامیش را آبدیده سازد․ این واقعیت که خمینی و دیگر سران منفور جمهوری اسلامی بطور لجام گسیخته ای در کوس جنك دمیدند و فراخوان ((جنك جنك تا پیروزی)) سر دادند را نباید نتیجه خواب و خیالهای برخی ملاهای مرتجع مبنی بر استقرار ((حاکمیت جهانی اسلام)) یا ((فتح کربلا)) و امثالهم دانست․ حتی اگر زمانی بعضی از حزب الهی های کودن چنین توهماتی داشتند، شکستهای مفتضحانه جمهوری اسلامی طی ((حملات بزرگ)) در جبهه ها و نفرت فزاینده توده های ستمدیده ایران و خاورمیانه از این مظاهر دروغ و قصابی انقلاب ایران باعث شد که مبانی چنان تخیلاتی از میان برداشته شود․ جنك در دست رژیم خمینی به پوششی مناسب جهت وارونه جلوه دادن علل واقعی تداوم و تشدید فلاکت اجتماعی و اقتصادی توده ها بدل گشت و بهانه ساده ای برای تعقیب و کشتار انقلابیون و پیشبرد سرکوب بس گسترده و علنی و تفتیش عقاید قرون وسطائی تحت لوای منافع ملی فراهم آورد․ در اینجا به ذکر یك مثال از روزهای آغازین جنك بسنده میکنیم: بسیاری از جوانان و انقلابیون عرب که از تحتانی ترین اقشار استان نفتخیز خوزستان محسوب میشدند، بجرم ((ستون پنجم عراق بودن)) دستگیر و اعدام شدند․

جمهوری اسلامی کارزار عظیم ایدئولوژیکی را بر مبنای ناسیونالیسم براه انداخت تا خشم توده ها نسبت بخود را تخفیف داده و منحرف ساخته و بسوی ((دشمن خارجی)) سوق دهد․ رژیم فراخوان ((اتحاد تحت لوای اسلام برای نجات میهن)) را سر داد و کوشید برای منفرد ساختن مبارزه ملی کردستان، شوونیسم ملی را در میان توده ها دامن زند․

اما کمی بعد، در فاصله ای کمتر از یکسال جمهوری اسلامی بشدت افشا شد و خیلیها با مشاهده چهره زشت رژیم متوجه این واقعیت شدند که دشمن عمده در اینسوی مرزهای کشور قرار دارد․ در همین موقع شکافهای درونی طبقات حاکمه بیش از پیش گشوده شد و رئیس جمهور خمینی (بنی صدر) و همراهانش کارزاری علنی علیه حزب حاکم (حزب جمهوری اسلامی) براه انداختند․ این شکافها بر غلیان خشم توده ها راه گشود․

امواج جنبش توده ای علیه جناح غالب جمهوری اسلامی بپاخاست․ بدلائل مختلف که توضیحشان در چارچوب این مقاله نمیگنجد (رجوع کنید به مقاله ((ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند))، جهانی برای فتح ۴) نیروهای اصیل کمونیست قادر به استفاده از فرصت و بسیج توده ها تحت یك خط انقلابی نشدند․ بهمین خاطر دامنه و افق دید و خواسته های جنبش توده ای محدود ماند و ائتلافی از نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری توده های شهری را بدست گرفتند․

اما بهرحال ظهور و گسترش این حرکت معضلی جدی در راه رژیم بحساب میامد و تسویه حسابی جدی را از سوی آنان طلب میکرد․ در آخرین روزهای بهار ۱۳۶۰ تهاجم همه جانبه ای از سوی نیروهای امنیتی، نظامی و شبه نظامی رژیم بطور همزمان علیه بنی صدر و همراهانش، و علیه تشکلات کمونیستی و انقلابی و عناصر و گروههای اپوزیسیون آغاز شد․ بعد از چند ماه سرکوب خونین، روحیه تعرضی رشدیابنده توده ها بطور جدی ضربه خورد و سرانجام درهم شکست․ رژیم بقصد بزانو درآوردن توده ها طی یکماه بیش از ۵۰۰ نفر را روزانه بقتل رساند که این شامل کمونیستها و دیگر انقلابیون، کارگران، میهن پرستان، جوانان، دانشجویان، معلمان، شعرا و نویسندگان و اعضاً اپوزیسیون بورژوائی بود․ نام اعدام شدگان هر روز در جرائد چاپ میشد․ جمهوری اسلامی شیوه پلید ((راه حل اندونزی)) را در پیش گرفت (این نامی است که امپریالیستهای آمریکائی بر کشتار خونین انقلابیون اندونزی بدست سوهارتو در سال ۱۹۶۵ نهادند)․ آمریکائیها بواسطه هراسشان از تحریك خیزش انقلابی، به شاه اجازه امتحان چنین راه حلی ندادند․ اتفاقی نبود که در ایندوره غرب و مشخصاً آمریکا و اپوزیسیون سلطنت طلب هوادار امپریالیسم برخوردی تأیید آمیز به حکومت پیشه کردند و حتی در جبهه های جنك ایران و عراق نیز نوعی ((آتش بس)) یا دقیقتر گفته باشیم تخفیف آتش طرفین درگیر برقرار گشت․

در بهار ۱۳۶۱ نواحی اصلی اشغالی با یورش قوای جمهوری اسلامی از دست ارتش عراق خارج شد و نیروهای دو طرف اساساً در پشت مرزها در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند․ اما این نه بمعنای پایان جنك بلکه بمفهوم آغاز دوره ای نوین در جنك خلیج بود․ دوره ای نوین از جنك فرسایشی آغاز شد که از سوی مطبوعات غربی نام ((جنك فراموش شده)) یا ((بن بست جنك خلیج)) بخود گرفت․ این دوره طولانی با تهاجمات پراکنده و وسیع ایران بدرون خاك عراق، گاه با استفاده از امواج انسانی برای گذر از میدانهای مین، و نتیجتاً بجای گذاردن قربانیان بیشمار مشخص میشد․ طی این دوره سیل اسلحه با شدتی بیشتر از گذشته بسوی هر دو کشور روان گردید․ عظیمترین قراردادهای نظامی میان کشورهای بلوك غرب –و مهمتر از همه فرانسه– با رژیم عراق منعقد گشت و تسلیحات پیشرفته و پیچیده در خدمت ارتش این کشور قرار گرفت․امپریالیستها بمبهای شیمیائی امتحان شده و نشده خود را به عراق تحویل دادند تا با برپائی جنایتی عظیم و کشتار هزاران تن از مردم، کارآئی آنها را به آزمون گذارد․ کشورهای عربی (عربستان سعودی و کویت از لحاظ مالی، و مصر و اردن از حیث نظامی) کمکهای مستمری به عراق

نمودند.
در طرف دیگر، بازار فروش لوازم یدکی فانتوم، موشکهای ضدهوائی و زمین به زمین و ضدتانك به جمهوری اسلامی داغ بود. طی این دوره اثری از موانع ناشی از سیاست تحریم اقتصادی غرب علیه ایران بچشم نمیخورد. دروازه های تجاری جمهوری اسلامی بروی ژاپن، آلمان غربی، ترکیه، ایتالیا و... باز شد. جنك ارتجاعی خلیج ثمرات گوناگون سیاسی- نظامی و اقتصادی خود را برای بلوك غرب در ایران ظاهر میساخت.
اتحاد شوروی که دست غرب و خصوصا آمریکا را در عراق بازتر از پیش میدید تصمیم گرفت در سیاست کاهش ارسال اسلحه به عراق تجدید نظر کرده و با اعطای يك اعتبار ۲ میلیارد دلاری به رژیم بغداد و از سرگرفتن صدور اسلحه به این کشور موقعیت خود را در مقابل پیشرویهای امپریالیستهای رقیب در این کشور مستحکمتر گرداند. اما در سال ۱۳۶۲ ضربه سختی بر شبکه نظامی -امنیتی روسها در ایران وارد آمد. بدنبال همکاری امنیتی سرویسهای اطلاعاتی انگلستان و آمریکا با جمهوری اسلامی، شبکه وسیعی از عوامل نفوذی شوروی در ارتش، سپاه پاسداران، سازمان اطلاعاتی و سطوح بالای وزارتخانه ها لو رفت و بیش از ۲۰۰ تن دستگیر گشتند -فرمانده نیروی دریائی جمهوری اسلامی نیز یکی از دستگیرشدگان بود که بعداً اعدام شد. حزب توده و فدائیان اکثریت غیرقانونی اعلام شده و برخی از سرانشان دستگیر گشتند. ۱۸ دیپلمات روسی بجرم جاسوسی از ایران اخراج گشتند. روابط دیپلماتیك شوروی و جمهوری اسلامی به تیرگی گرائید، هرچند در روابط اقتصادی دو کشور تغییر محسوسی ایجاد نشد.

همزمان با این وقایع جمهوری اسلامی با استفاده از افت عمومی روحیه انقلابی در جامعه، تهاجمی همه جانبه را به مناطق خارج ازکنترلش درکردستان که مبارزه ملی در آنجا جریان داشت آغاز کرد. این مناطق به اشغال جمهوری اسلامی درآمد. اما علیرغم این پیروزی نظامی، رژیم قادر به تثبیت حاکمیت خود در کردستان نشد. رژیم مجبور شد صدها پایگاه نظامی و دهها هزار پاسدار و ارتشی را در کردستان مستقر سازد.

جمهوری اسلامی مجبور به برقراری حکومت نظامی و منع عبور ومرور شبانه در شهرها شد و دهقانان کرد را به کوچ اجباری واداشت، اما با این وجود در به تسلیم واداشتن توده های قهرمان کرد شکست خورد.

**خلیج و تدارکات جنك جهانی**

تأثیرات جنك خلیج در کل منطقه به پیشرویهای بلوك غرب و مشخصاً آمریکا بر مسیر تدارکات جنگیشان راه گشود. به یقین اینهمه سلاح هسته ای موجود بقصد مقابله با خطر خمینی تولید نشده اند. بگذریم از اینکه هیچگونه خطری از جانب وی امپریالیستها را تهدید نمیکند. در فاصله ۱۳۵۹ تا امروز آمریکا موفق شده در قدم اول پیمان همکاریهای منطقه ای خلیج را با شرکت شیوخ و امرای مرتجع وابسته به غرب و تحت پوشش مبارزه با خطر بنیادگرائی اسلامی شکل دهد. آمریکابه بهانه تضمین «آزادی کشتیرانی» و گذر از تنگه هرمز و خلیج فارس، رزمناوهای خود را در این ناحیه استقراری دائمی بخشد. طی همین دوره، آمریکا هواپیماهای جاسوسی آواکس را در اختیار عربستان قرار داده و فضای منطقه و نقل و انتقالات نظامی را در شعاعی وسیع تحت کنترل گرفته است. تاسیسات ویژه و پایگاههای مجهز برای استفاده احتمالی نیروهای نظامی آمریکا در خاك عربستان و عمان تأسیس شده اند. قوای ضربتی تحت عنوان «فرماندهی مرکزی» که سابقاً واکنش سریع خوانده میشد، با بودجه ای ۲۰ میلیارد دلاری و ظرفیت ۲۰۰ هزار نفر سازماندهی گشته است. تحت لوای مبارزه با «تروریسم» و «تروریسم حکومتی» تبلیغات وسیعی جهت آماده کردن افکار عمومی بقصد پیشبرد هرگونه عملیات نظامی متصور در هر گوشه منطقه، توسط آمریکا براه افتاده است.
در مقابل، سوسیال امپریالیسم شوروی نیز به تسلیح بیش از پیش سوریه و لیبی، و

# جنگ و جناحبندیها

در این هفت ساله جنایتکاران اسلامی از جنك در جریان جدال درونی خویش سود جسته و کوشیده اند تا پیگیرترین مدافع جنك و موفق ترین تأمین کننده نیازهای جنك باشند. بهانه نیازهای جنگی و خصوصاً تسلیحات برای هر جناح به پوششی تبدیل شده تا در پناهش ارتباط خود با امپریالیستها -خصوصاً ابرقدرتها- را تحکیم بخشند و در عین حال به شعارپردازیهای بیشرمانه «ضد امپریالیستی» خویش ادامه دهند. در جریان جنك خلیج سیاست خارجی به محور جدال درونی بر سر قدرت تبدیل گشته است.
حسن کروبی در گفتگوهای محرمانه اش با مقامات اسرائیلی در پائیز ۱۹۸۵ (که بعداً در جریان ایران گیت برملا شد) مطرح کرد که ۳ جریان سیاستهای ایران راتعیین میکنند و محور اتحاد آنها تعهدشان به انقلاب اسلامی است.«اما این جریانات بر سر سیاست خارجی با هم تفاوت دارند... آنها حتی نمیدانند در آنسوی مرزها کسی از آنها حمایت میکند یا نه و اگر چنین باشد در قبالش چکاری باید انجام دهند، از آنها چه انتظاری میرود. گروه من از شناخت و نفوذ و قدرت معینی برخوردار است که میتواند در خدمت منافع مشترك ما قرار گیرد.» کروبی به غرب پیشنهاد کرد که بجای سیاست «تخریب»، برای «معتدل کردن رژیم مذهبی» تلاش کند. او به مقام اسرائیلی (از عالیرتبگان وزارت امور خارجه) تضمین داد که گروه وی «ایالات متحده را کمتر از اتحاد شوروی تبهکار میداند.» (۱) در گزارش هیئت نمایندگی رسوا شده آمریکا بریاست مك فارلین آمده است که مقامات ایرانی میگویند «شما باید بدانید اگر در دنیا فقط يك کشور ضد شوروی دیگر وجود داشته باشد، ما هستیم. ما ضرب المثل مشهوری داریم که میگوید دشمن دشمن تو، دوست توست.»[!] (۲)
واضح است جناحی که مطبوعات غربی مرتباً بعنوان «معتدل» از آن اسم میبرند سهم بیشتری در قدرت دارد و به اصطلاح رادیکالها در تلاشند از طرق مؤثرتر به مواضع عالی قدرت دست یابند. این طرق شامل افشاً رابطه گروه فوق الذکر با غرب، ایجاد پایه ای محکم از حزب الله و استفاده از آن بعنوان اهرم فشار علیه جناح «معتدل» یا ایجاد ارتباط با بلوك شرق بوده است. در رأس جناح «معتدل» سه تن از قدرتمندترین کارگزاران خمینی قرار دارند: رفسنجانی، موسوی و خامنه ای. همین گروه بود که با تأیید و آگاهی خمینی در سال ۱۹۸۶ با هیئت نمایندگی آمریکا در تهران ملاقات کرد.
و به اصطلاح رادیکالها که در جریان معامله شرکتی نداشتند برای نخستین بار در ۱۵ اکتبر از طریق صدور اطلاعیه در تهران پرده از روی این ملاقات برداشتند. و سپس از طریق دوستان شوری خود جهانیان را از ماوقع مطلع ساختند. روز ۴ نوامبر رفسنجانی علناً اعلام کرد که چنین سفر و ملاقاتی صورت گرفته اما مك فارلین و شرکاً «میهمانانی ناخوانده» بوده اند! رفسنجانی بلافاصله تأیید خمینی را برای دستگیری

آموزش و بازسازماندهی کادرهای نظامی و اداری افغانستان پرداخته است و یك ماشین نظامی عظیم و مجهز در این کشور ایجاد کرده است. شوروی در یمن جنوبی نیز پایگاههای بزرگ نظامی خود را توسعه داده و با انجام کودتا و تسویه حساب خونین درونی موقعیت حکومت وابسته بخود را مستحکمتر ساخته است.

اینك واضح گشته که تشدید جنك خلیج هربار بواسطه تغذیه تسلیحاتی بیشتر و کمکهای اطلاعاتی و مالی غرب و شرق به طرفین متخاصم صورت میگیرد، و هر بار نهایتاً به حضور نظامی وسیعتر قدرتهای امپریالیستی در منطقه میانجامد:

رزمناوهای بیشتر، نفرات بیشتر، شالوده ریزی بنای نظامی گسترده تر در کشورهای وابسته و امثالهم. خون جوانان ایرانی و عراقی ریخته میشود تا دستآویزهائی برای چنین اقدامات جنایتباری فراهم آید.و اینها خودتدارك جنایت عظیمتری است که در راه است: جنك جهانی امپریالیستی.

**دوره بن بست و تحریکات امپریالیستی**

بلوك غرب و بلوك شرق هر دو از دوره بن بست انتظارات بسیاری داشتند و در حالت جنك فرسایشی محسناتی میدیدند. برای هر دو بلوك این شکل از ادامه جنك «تضمینی» بر آن بود که اوضاع منطقه بر اثر تحولات سریع و جدی در جبهه و پشت جبهه ایران و عراق از کنترل خارج نخواهد شد و حوادث «غیر مترقبه ای» پیش نخواهد آمد که زمینه ساز اقدامات غافلگیر کننده و گامهای قطعی و پیش بینی نشده بلوك جنگی رقیب گردد. بعلاوه جنك فرسایشی یك جنك بود با تمام نیازها، الزامات، محدودیتها و تنگناهائی که برای طرفین درگیر پدید میاورد و بندهای محکمتری از وابستگی را ایجاد میکرد و جای پاهای عمیقتربرای قدرتهای امپریالیستی رقیب در هر دو کشور فراهم میساخت. برای امپریالیسم آمریکا ادامه بن بست معادل بود با تلاش فزاینده جمهوری اسلامی برای ایجاد گشایشهای هرچه بیشتر بسوی غرب، تمایل شدیدتر به گسترش مناسبات سیاسی- دیپلماتیك با اروپا و ژاپن و نیز با دست نشاندگان آمریکا در منطقه؛ معادل بود با استحکام و گسترش بندهای تسلیحاتی ایران با اسرائیل و آرژانتین و خود ایالات متحده؛ معادل بود با قدرت یابی فرماندهان طرفدار غرب در ارتش و سیاستمداران متمایل به آمریکا در رأس هیئت حاکمه کمپرادوری ایران. بر این زمینه امپریالیسم آمریکا بطور متناوب تحریکاتی را در دمیدن به آتش جنك اعمال نمود. سرازیر کردن ناگهانی سیل اسلحه به زرادخانه ایران میتوانست هربار موجد حمله ای بزرگ گردد و در مقابل، رساندن اطلاعات نظامی به ارتش عراق میتوانست چنین حمله ای را عقیم گذارد. یکی از نتایج این بازی تبهکارانه قربانی شدن هزاران تن در هر دور جنك بود. مناسبات دیپلماتیك عراق با ایالات متحده نیز که از جنك ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل قطع شده بود رو به بهبود گذاشت و در سال ۱۹۸۵ سفرهای دیپلماتیك دوجانبه ای میان بغداد- واشینگتن انجام گرفت.

شورویها نیز از دریچه حفظ جای پاهای موجود و گسترش نفوذ در هر دو طرف به جنك فرسایشی نگاه میکردند. برای شورویها جنك خلیج بمعنای آن بود که جمهوری اسلامی امکان دخالت در امور افغانستان را بمیزان زیادی از دست داده و خیال قوای اشغالگر روس و دولت دست نشانده کابل تا حد زیادی نسبت به مرزهای غربی افغانستان و کمکهای جمهوری اسلامی به گروههای مرتجع اسلامی اپوزیسیون آسوده میگردد. طی این دوره پشتیبانی مالی و تسلیحاتی به این گروهها بطور محسوسی کاهش یافت.

اما در عرصه تبلیغات بین المللی هر دو بلوك همچنان بر «بیطرفی» خود در قبال جنك خلیج پای فشردند. قطعنامه های «ضد جنك» به مجامع ارائه شدند تا تصویب نشوند؛ هواپیماها و کشتیهای حامل سلاح از چارگوشه جهان بسوی خلیج در حرکت بود تا ادامه جنك را تضمین بخشد؛ گازهای سمی ساخت آمریکا بمصرف رسید تا در دهه ۱۹۸۰ هزاران نفر را بقتل رسانند! هر دو بلوك از جنك بعنوان امری «غیرمنطقی» و نتیجه کار «ملاهای دیوانه» یاد کردند که

بقیه در صفحه ۷۴

# درون جمهوری اسلامی

«رادیکالها» گرفت و رهبرشان را بجرم «محاربه با خدا» در مقابل جوخه اعدام قرار داد.

این وقایع استیصال رژیم خمینی را بیش از پیش آشکار ساخت. بنا به گزارش هیئت مك فارلین که سپس در گزارش کمیسیون تاور بچاپ رسید، «... در جریان ملاقات ۴ ساعته روشن شد که ۳ رهبر حکومت ایران یعنی رفسنجانی، موسوی و خامنه ای هریك از مجموعه تحولاتی که بعد از ملاقات بازرگان با برژنسکی در بهار ۱۹۸۰ بوقوع پیوست و باعث استعفای بازرگان شد در هراسند (در آن زمان احساسات توده ای علیه معامله با شیطان بزرگ بسیار قوی بود). اینها هنوز نمیتوانند بر مسئله عاجل خود فائق آیند، یعنی اینکه چطور میتوان با ما به صحبت نشست و در عین حال جان سالم بدر برد. آنها از این در هراسند که برملا شدن مذاکرات پیش از آنکه مردم را آماده پذیرش تصویر دیگری از آمریکا کرده باشند، موقعیتشان را در برابر حملهٔ جناح رقیب متزلزل کند...» (۳)

اما رژیم بطور کلی -و علیرغم هراس نمایندگانش - حیات خود را در تحت الحمایگی هرچه بیشتر به قدرتهای امپریالیستی میبیند. این رژیم در رأس سیستمی کمپرادوری نشسته که توسط امپریالیستها و برای خدمت به امپریالیستها برپا گشته است. بدون اتکاُ به اربابان امپریالیست مشکل بتوان به حافظ چنین سیستمی تبدیل شد. این را حکام ایران خوب فهمیده اند. همانطور که مشاور وزیر امور خارجه ایران به هیئت آمریکائی گفت: «ما به موشکهای تاو و خصوصاً به تکنیسین برای براه انداختنشان محتاجیم... ما برای توضیحات شما در مورد اف-۱۴ و موشکهای فونیکس و هارپون ارزش قائلیم. وقتی قطعات یدکی بحد کافی بدست ما برسد، آنوقت مردم طبیعتاً از مبدأ محصولات باخبر خواهند شد و بعد از چند بار رهبران ما میتوانند بر این تغییر بطور رسمی صحه گذارند. ما میباید مردم را گام بگام برای چنین تغییری آماده کنیم.» (۴)

اگر زمانی جنك ایران و عراق نقطه اتحاد میان محافل ارتجاعی رنگارنك جمهوری اسلامی بود، امروز با هر دور تشدید یا افت جنك، جدال درونی اوج مییابد و رژیم را آسیب پذیرتر میکند. جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از آن نگران است که این شکافها بر غلیان قهرآمیز خشم توده ها راه بگشاید: یعنی همان چیزی که میتواند ضرباتی مرگبار بر جمهوری اسلامی وارد آورد.

-ب.گ.

پانویس ها

۱) همهٔ نقل قولها از مقاله «نگاهی عمیقتر به ارتباط ایران- آمریکا»، هرالد تریبیون ۱۳ اکتبر ۱۹۸۷

۲) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورك تایمز ۱۹۸۷) ص۳۱۳ انگلیسی

۳) همانجا، ص ۲۹۹-۲۹۸

۴) همانجا، ص ۳۱۷

## ماجرای ایران - کنترا:

# حفره‌ای ناهنجار بر پیکر

نوشته : جان پیترز*

نوامبر امسال یکسال از آغاز ماجرای ایران- کنترا گذشت . این سخترین بحران سیاسی درون صفوف بورژوازی آمریکا اززمان روی کار آمدن ریگان در ۱۹۸۱ و واقعه ای مهم در تاریخ اخیر محسوب میشد . تاپیش از برملا شدن ماجرای ایران - کنترا،دستگاه اداری ریگان بموفقیتهای معینی در زمینه پیشبرد برنامه های کلی بورژوازی جهت تدارکات جنگ علیه بلوک شوروی دست یافته بود و چنین بنظر میرسید که بر خر مراد سوار است . آمریکا عظیمترین ساختار نظامی در زمان صلح را برپاداشت ودرمواردی موفق شدشوروی را در موضع تدافع سیاسی قرار دهد . آمریکا شاخ وشانه کشیدنهایش رادر عرصه بین المللی، ظاهراً بدون دردسر، افزایش داد- ازاشغال گرانادا گرفته تا بمباران لیبی ، و کارزار تروریستی کنترا علیه نیکاراگوئه . بعلاوه این کشور ،برخی طرحها را جهت تقویت وحدت بلوک غرب حول شعار ((تدارک برای جنگ ))ارائه داد . در ابعاد داخلی ، دم و دستگاه ریگان توانست اقتصاد آمریکا رابشکننده ترین شکل وصله پینه کند، ارتجاع عهد بربریت و ناسیونال - شوونیستی بیحدی را بسیج کند، و بطور سیستماتیک ارگانهای سرکوب دولتی راتقویت بخشد .

بورژوازی نعره سر داد که امریکا ((دوباره جان گرفته )) و (( سربلند)) ایستاده است . مطبوعات ریگان را قدرتمندترین رئیس جمهوری که تاریخ بیاد دارد ، خواندند و از نظر آنها،حداقل ریگان قاعدتا ازهرگونه انتقادی مبرا بود .

امابحران ایران - کنترا شکافهای بزرگی برپیکر باصطلاح ((آمریکای دوباره جان گرفته)) پدید آورد. ریگان موردحمله واقع شد و کابینه اش شدیداً تضعیف گشت . جناحهای درون بورژوازی آمریکا بهیچوجه نتوانستند باهم کناربیایند (هیئت تحقیق کنگره حتی نتوانست برسریک جمعبندی مشترک از ماجرا بتوافق برسد وبناچار دو گزارش جداگانه منتشر ساخت .)

رسوائی با افشاگریهای یک روزنامه لبنانی در مورد سفر مخفیانه مقامات عالیرتبه آمریکا به ایران آغاز گشت . آنها در یک دست انجیل امضاشده و کیکی بشکل کلید داشتند ودر دست دیگر موشکهای تاو و برای تلاش جهت جوش دادن معامله ای بارژیم خمینی رفته بودند. در ابتدا ، دولت آمریکا رابطه باجمهوری اسلامی راشدیداً انکار کرد.اما این انکار بسرعت رنگ باخت.دیری نپائید که معلوم شد آمریکا بیشتر از یکسال است ازطریق اسرائیل مخفیانه به ایران اسلحه میفرستد. چند هفته بعد نیز افشا شد که آمریکا وجوه حاصله از فروش این تسلیحات را برای یک شبکه مخفی ترور علیه رژیم ساندنیستی نیکاراگوئه ارسال کرده است . طی سال گذشته ، موارد توطئه های جنایتکارانه جهانی آمریکا یکی پس از دیگری روشده اند.



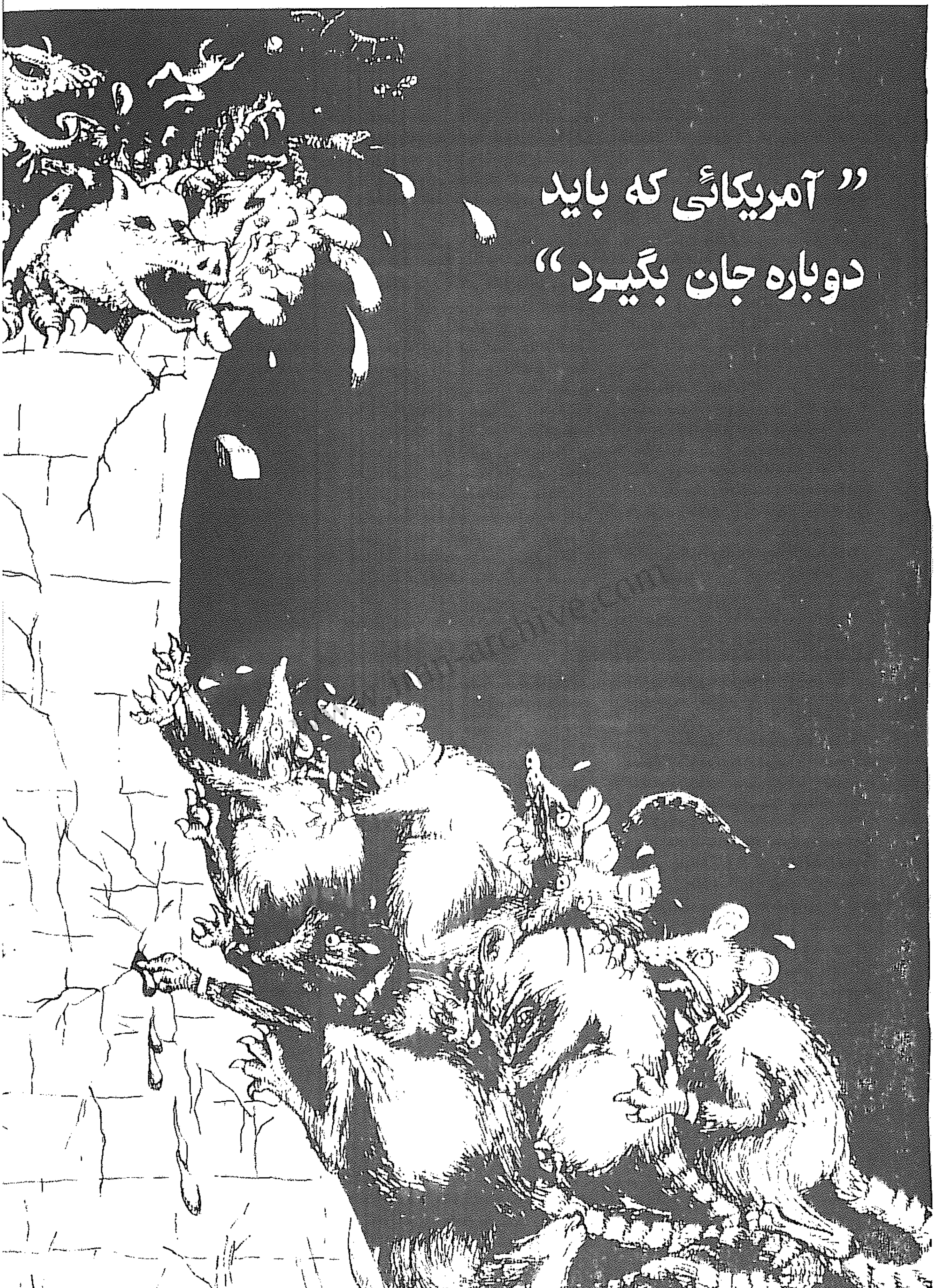
مباحثات بی نتیجه هیئت حاکمه از طریق تحقیقات سه گانه دولتی ، چهار ماه استماعات عمومی کنگره ، ساعتها بحث و تفسیر در رسانه های گروهی ، و تحقیقات جنائی که کماکان در حال اجرا است ،نشان میدهد که بورژوازی آمریکا بروی مفاد((ریگانیسم - آمریکای دوباره جان گرفته ))متحداست ، امابرسر برخی جوانب نحوه اجرای آن شدیدا دچار تفرقه گشته است:

درمورد نظریه های اساسی جهت حفظ امپراطوری آمریکا درشرایط تدارک شدید جنگ علیه بلوک شوروی ، هیچگونه تردیدی بروز نکرده ، اما برخی مسائل ظریف درامر پیشبرداین سیاست در آمریکای مرکزی و بویژه خلیج فارس مورد بحث شدید است و اینکه چگونه ابتکار عملهای آمریکا در این مناطق بررقابت جهانی آمریکا با شوروی و برروی موضعگیری ماقبل جنگ او در مقابل شوروی تأثیر گذارده است . این رسوائی همچنین دربر گیرنده مباحثاتی برسر برخی عملکردهای تشکیلاتی و پروسه تصمیم گیری در دستگاه دولتی بورژوائی بود .

واقعیت این است که مبارزه ومباحثه شدیددر صفوف امپریالیستها انعکاسی از اوضاع حاد جهانی درکلیت خود میباشد. درچنین شرایطی، حتی توطئه های منطقه ای توسط هریک از دو بلوک تاثیر مهمی برتناسب نیروها در سطح جهانی بجای میگذارد و بدین جهت از اهمیت استراتژیک زیادی برخوردارمیشود. باتوجه به این نکته است

---

* جان پیترز عضو حزب کمونیست انقلابی آمریکا است.


" آمریکائی که باید
دوباره جان بگیرد "

که شکست سیاستها ویا اختلاف برسر استراتژی امپریالیستی بسرعت می تواند آتش برخوردهای شدید میان طبقه حاکمه هریك از دول معظم رابیفروزد .

**ابتکارعملهای منطقه ای و موضعگیری پیش از جنك**

سیاست آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه نقطه عطف این بحران بود . هردو کشور در مناطقی واقع شده اندکه از نظر استراتژیك برای امپراطوری آمریکاو برنامه های جنگیش حیاتی اند . هردو کشور درسال ۵۸ – ۱۳۵۷ بواسطه انقلاب از جایگاه دست نشاندگی سابقشان در بلوك آمریکا کنده شدند : نیکاراگوئه اکنون دربلوك شوروی جای گرفته و ایران گرچه در چنگال حاکمیت ارتجاع گرفتار است و به غرب گرایش دارد اما اکنون مهره ای نامطمئن است . هردومنطقه طی دهه گذشته دستخوش بحران ، خیزشهای توده ای وتخاصمات روزافزون امپریالیستی بوده است .این امر باعث مشغله بسیار برای محافل حاکمه آمریکا گشته وتلاش هاي گوناگون علنی و مخفی را طی ماجرای ایران – کنترا ،جهت احیای سلطه آمریکا موجب شده است .

ارسال اسلحه به ایران بخشی ازتلاشهای امپریالیستهای آمریکائی جهت افزایش نفوذ خود درون دولت ایران میباشد .اگرچه جزئیات کامل این عملیات هنوز رونشده اما این میتواند کوششی برای دست بالا پیدا کردن از طریق ایجاد تغییر درصف بندیهای درونی رژیم بنفع آمریکاو خنثی کردن تلاشهای مشابه شورویها باشد .( تاآنجائیکه به مسئله رهاسازی گروگانهای آمریکائی درلبنان مربوط میشود،این تلاشها بیشتر در جهت رهایی يك مامورعالیرتبه سیا در لبنان بود .)

بسیاری سرمقاله ها و تفاسیرارائه شده ازسوی مقامات کنونی وسابق آمریکائی وابسته به احزاب دمکرات و جمهوریخواه، بوضوح نشان میدهد که هیچکس در طبقه حاکمه آمریکا مخالف باز کردن راه ارتباطی بارژیم خمینی و تقویت نفوذ آمریکا نبوده است . ( درواقع ، روابط امریکا بارژیم تهران یکسال پیش از روشدن رسوائی در مطبوعات آمریکادرز کرده بود .) نگرانی آنها به قابل اعتماد بودن یانبودن نیروهای طرف مذاکره آمریکا مربوط میشد ؛ افشای روابط مخفیانه و روشدن طرحهابه این نگرانی دامن زد . بعلاوه ، سخنگویان مهمی از درون طبقه حاکمه آمریکابانگرانی ابرازداشتندکه قرارومدارهای آمریکا باتهران ،بویژه ارسال اسلحه بهمراه تداوم جنك ایران و عراق ، میتواند باعث برهم خوردن ثبات موقعیت برخی از نزدیکترین و مهمترین وابستگان آمریکادر منطقه خلیج گشته ونیزپای شورویها رابه منطقه بازکنند . اساسا این نگرانیهابودکه باعث شدآمریکا تصمیم به افراشتن پرچم برکشتیهای کویتی واعزام نیروهای عظیم نظامی به خلیج فارس بگیرد .

مباحثه بر سر سیاست آمریکا در مورد نیکاراگوئه نیز همین گونه بود .طبقه حاکمه آمریکا متفق القول بود که وجود يك روسی در آمریکای مرکزی غیر قابل تحمل است و ضروریست که رژیم ساندنیستها به تسلیم کشانده شودو در اینکار از ابزار نظامی هوادارآمریکا نظیر کنترا نیزاستفاده گردد . دراینجاسؤالی روشن مطرح گشت وآن دقیقاً چگونگی کشاندن نیکاراگوئه بدرون مداراقمارآمریکابود . هیئت حاکمه آمریکا بسیار نگران آن بودکه آیاتاکتیکهای اتخاذشده ازسوی دارودسته ریگان باعث بی ثباتی بیشتر درمنطقه ودرنتیجه باعث گشایشی برانقلاب توده هاشده است یاخیر .

علیرغم اینکه جزئیات دقیق مباحثات کاملا روشن نیستند ، اماچنین بنظر میرسدکه اختلافات شدیدی برسر زمان اجرای تصمیمات آمریکاعلیه نیکاراگوئه و در مورد ترکیب دقیق فشارهای سیاسی، اقتصادی ونظامی وجود داشته ودارد. ممکن است که دارو دسته ریگان در تدارك اجرای تصمیمات شدیدتر کوتاه مدت با اتکا بسیار بر نیروی نظامی باشند ؛ در حالیکه دیگران ، حتی درون خود کابینه ریگان دیدگاه درازمدت و استفاده ازترکیب گسترده تری از ابزارهای اعمال فشار رامدنظر دارند . این امکان رانیزنمی توان از نظر دور داشت که دیدگاهی مبنی بر اشغال نیکاراگوئه در آینده نزدیك ، میتواند در دارو دسته ریگان وجود داشته باشد .

دراین صورت احتمالا این هراس در طبقه حاکمه وجود داشت که باشکست آمریکا در اجرای موفقیت آمیزطرح اشغال نیکاراگوئه، وتبدیل آن به يك جنك دراز مدت ،این طرح بضد خود بدل شود؛ بدین صورت که رژیمهای هوادار آمریکا در منطقه را بیثبات ساخته و بادرگیر کردن نیروهای آمریکا در يك منطقه به زیان موقعیت جهانی و کلّی ایالات متحده و رقابتش علیه شوروی عمل کند .

همچنین بنظر میرسد که طبقه حاکمه از توجه یکجانبه دستگاه اداری ریگان به اوضاع نیکاراگوئه و عدم توجه کافی به سایر مسائل منطقه – مثلا ، امکان سقوط اقتصادی و/ یا بروز بحران اجتماعی درمکزيك نیز نگران بود .

اگرچه بنظر نمیرسد که سیاست مربوط به روابط امریکا وشوروی طی بحران ایران – کنترا به زیر سؤال رفته باشد ، اما رقابت کلی این دول امپریالیستی و حرکت سریعشان بسوی جنك جهانی سوم بوضوح محتوای این بحران رارقم زد . این درست است که سلطه برجهان سوم مسلما رکن حیاتی امپراطوریهای آمریکا و شوروی است ،اما مانورهای منطقه ای نظیر اقدامات آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه بشدت با تخاصمات وسنگرگیریهای پیش جنگی امپراطوریهای رقیب گره خورده است

**مباحثه برسرعملکردهای تشکیلاتی و کاراکتر دمکراسی آمریکا**

اختلافات برسر سیاستهای درپیوند باسایر مسائلی بود که باعث بحث در مورد عملکردهای تشکیلاتی و روندهای تصمیمگیری بخش اجرایی [ دولت – م] ،درون محافل حاکمه آمریکا شد . برخلاف نظر جراید بورژوایی و قانونگذاران کنگره ، بحث برسر ((محافظت از دمکراسی )) ، ((احیای حاکمیت قانون اساسی)) ،((اجرای وفادارانه قانون)) ویا ایجاد ((توازن میان بخشهای مجریه و مقننه دولت )) نبود، بلکه امپریالیستها نگران مسائل دیگری نظیر رابطه بین جمع آوری اطلاعات سرّی وتصمیمگیری ، رابطه بین اتخاذ سیاست و اجرای سیاست بودند . بنظر میرسد که چنین انتقاداتی علیه ریگان بخاطر استفاده از دستگاه دولتی و نادیده گرفتن و مخالفت با تفاهم عمومی درون هیئت حاکمه بویژه در موردنقش و سطح حمایت از کنترا ارائه شد . بعبارت دیگر بحث این حضرات متشخص برسر چگونگی اصلاح پروسه هایی تصمیمگیری دولت بورژوائی در جهت رشد قابلیت دولت در پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا طی مقاطع بسیار پیچیده ،آشفته ،وخطرناك بود .

درعین حال ، تحقیقات منتجه و استماعات کنگره بمقدار زیادی کاراکتر واقعی دمکراسی‌را نشان داد . این واقعیت که دستگاه اداری ریگان برخی از حساس ترین عملیات استراتژیك خودرا بدون اطلاع کنگره و در تقابل باقوانین متعدد انجام دادمؤید این نظر لنین است که در دمکراسیهای بورژوائی ،((امور اصلی و < دولتی>در پس پرده انجام میگیرد و وزارتخانه ها ، ادارات وستادها آنرا اجرامینمایند)) ، و این در حالی است که در ((پارلمانها فقط به منظور فریب <عوام الناس > پرگوئی میکنند )) . ( دولت و انقلاب )اراذل و اوباشی نظیر قاتلین حرفه ای ، ضد کمونیستها ، دلالان اسلحه،و مزدوران یعنی اجراکنندگان اصلی سیاستهای آمریکا، دلیل زنده این واقعیتند که بورژوازی آمریکا نه برمبنای اصول توخالی باصطلاح دمکراسی و صداقت بلکه بکمك شبکه جهانی ترور و کشتار عمل میکند .

مقامات دولتی در ستایش دمکراسی

بایکدیگر رقابت میکردند ، اما حتی کلمهٔ انتقاد آمیز در مورد حمایت آمریکا ازدیکتاتوریهای سبع از آفریقای جنوبی گرفته تا شیلی ، بزبان نیاوردند ۰ حتی کلام مخالفی باحمایت آمریکا از مستبدین آمریکای مرکزی که حدود ۲۰۰ هزار نفر را طی دهه گذشته قتل عام کرده اند ، ابراز نشد ۰

مباحثات کنگره بخشاً بدین جهت طرحریزی شد که شادابی نظام سیاسی آمریکا را بنمایش بگذارد – یعنی اینکه مشکلات واشتباهات از طریق باصطلاح مباحثات علنی قابل تصحیحند ۰ ( گزارش نهائی کنگره چنین مطرح نمود که دردسرهای حادث از ماجرای ایران – کنترا ، ((ازنارسایی در ۰۰۰۰۰ ،نظام دولتی ما )) ناشی نشد ۰)این امور همچنین قراربود به مردم بقبولاند که اگر جمهوریخواهان و ریگان قابل اعتماد نیستند ،حزب دمکرات وسایر شخصیتهای بورژوا کماکان موجودند ۰ اما درعوض ،استماعات کنگره ورشکستگی امید بستن به هر جناحی از بورژوازی را بنمایش گذارد ۰

مباحثات مطرح شده طی استماعات کنگره همیشه در چارچوب اینکه منافع آمریکا چیست ،انجام میشد و سلطه گری و جنایاتی که ایالات متحده بخاطر تحقق منافع جهانیش انجام میدهد هرکز مورد مناقشه واقع نگشت ۰ تداراکات جنگی طبقه حاکمه برای جنك جهانی سوم هرگز مورد بحث قرار نگرفت ۰ در عوض کلیه سناتورهای دمکرات و جمهوریخواه کنگره خودرا به یك اندازه ملزم به اعلام میهن پرستی و میل به موجودیت یك آمریکای قدرتمندتر دیدند ۰ هیچکس به اظهارات کذب مقامات مختلف، مثل اظهارات دریادار پویندکستر که گفت او هرگز ریگان را از جریان ارسال وجوه حاصله از فروش اسلحه به کنترا مطلع نساخته بود، برخورد ننمود۰ بحث در مورد جزئیات کثافتکاریهای ناشی از این افتضاح ، مثل قاچاق بین المللی مواد مخدر برای تامین مالی کنترا ، بسادگی کنار نهاده شد ۰

جلسه استماعات کنگره به تریبون سرهنك الیورنورث تبدیل شد تابتواند ارتجاعی ترین کثافات بیسابقه طی این دهه در امریکا رانشخوار کند( این امر باتوجه به جو موجود ((آمریکای دوباره جان گرفته)) مهم جلوه گر میشد)۰ اویکی از افراد مهم دستگاه اداری ریگان و شخصیت اصلی عملیات مربوط به ایران و نیکاراگوئه بود ۰ نورث نه تنها جلسه استماعات رابه محل اعلام پشتیبانی از کنترا تبدیل کرد بلکه به مباحثات نیزلحنی فاشیستی و جنك طلبانه بخشید ۰ بطورمثال او گفت: ((این کشور درجهان خطرناکی درمخاطره قراردارد، ))و عملکردمتعارف دمکراسی همواره قابل اعمال نیست ۰ او مرتباً باغروراز جنایاتی که به نیابت از سوی امپریالیسم آمریکا ، از ویتنام گرفته تا نیکاراگوئه مرتکب شده سخن گفت و اعلام کرد که از ارتکاب مجددشان خرسندخواهد شد ۰

سرهنك نورث در تدارك طرحی بودکه برمبنای آن ((درصورت بروزیك بحران ملی، مثل جنك هسته ای ،ناآرامی خشونتبارو گسترده داخلی یامخالفت در سطح ملی نسبت به تهاجم نظامی آمریکا درخارج،))قانون اساسی به حالت تعلیق درآمده و حکومت نظامی اجرا میگشت.این خود جدی بودن تدارکات جنگی آمریکا و خطر واقعی یك دولت پلیسی را آشکار میسازد ۰

نمایش نورث دراستماعات وارتقا فوری او به سطح یك قهرمان ملی حائزاهمیت ویژه بود ۰ این نشان داد که اگرچه طبقه حاکمه آمریکا ریاست جمهوری ریگان را تضعیف کرد ،اماهنوز هم به ((آمریکای دوباره جان گرفته )) ،برنامه تدارکات جنگی ریگان، کاملا وفادار است ۰

### سرهم بندی – دردستور کار

اختتام ونتیجه گیری از استماعات کنگره درماه اوت ،حداقل دراین مقطع چیزی جز سرهمبندی رسوائی ایران – کنترا نبود ۰ اینکار نتایجی متناقض و دمبریده داشت. تلاش زیادی صورت گرفت که ریگان به دردسر نیافتد و مجبور به استعفا نشود ۰ باتوجه به وخیم بودن اوضاع جهانی وشدت رقابت باشوروی ، رهبران آمریکا آشکاراعدم تمایل خود به ایجاد یك واترگیت دیگر را ابراز داشتند ۰ قوه مجریه به هیچوجه فلج نشد : دیدیم که رزمناوها به خلیج فارس ارسال شدند و مانورهای سیاسی پیش از ملاقات ریگان – گورباچف در دسامبر۱۹۸۷ افزایش یافت ۰

اما در عین حال، دستگاه اداری بطور جدی تضعیف گشت: ریگان دونفرراکاندیدریاست دیوان عالی کشور کردکه هیچیك تائید نشدند؛ دارودسته ریگان بعدازضربه بازار سهام در ۱۹ اکتبر ، همچنان باید در فکر برنامه جدی اقتصادی باشند؛ صحبت از((نامناسب )) بودن ریگان در واشنگتن بالا گرفت.و همانطور که در مباحثات متعاقب ایران – کنترا برسرسیاست ایالت متحده درآمریکای مرکزی مشخص شد، هیچ یك از مسائل آزارنده ای که جرقه این رسوائی رازد ، حل نشد ۰

بحران ایران – کنتراوتشنج ناشی از آن درون هیئت حاکمه آمریکا، برخلاف نظر گزارش [کمیسیون] تاور انعکاسی از شیوه ((لاقیدانه)) مدیریت ریگان نبودوبرخلاف نظرگزارش کنگره ،نه ناشی از کهولت وی بود ونه نشانه اعمال کنترل برسیاست خارجی ازسوی ((دارودسته ای کله خر))۰ این بحران از فرورفتن امپریالیستهای آمریکائی در بحرانهایی عمیق و همه جانبه در سراسرامپراطوری جهانیشان نشئت میگرفت.

این بحران نشان داد امپریالیستهای آمریکائی به هر طرف که بچرخند با تضادهای انفجار آمیز روبرو میگردند ۰ هرحرکت آنها درخلیج فارس ، آمریکای مرکزی و سایر نقاط جهان باخود خطر بروز مشکلات جدید وحتی ضایعات بزرگ را بهمراه دارد ودر عین حال منفعل نیز نمی توانند بمانند ۰

درروزهای آتی ، بحرانهای اقتصادی ، سیاسی بانظامی بپاخواهدخاست وخطرات وریسك برای امپراطوری امریکا افزایش خواهد یافت ۰ وحدت طبقه حاکمه تحت فشارهای بیشمار قرارخواهد گرفت و جدال درونی آنان رابیش از پیش دامن خواهد زد ۰

ماجرای ایران – کنترا نشان میدهد که تکامل اوضاع بسوی جنك جهانی و انقلاب درپیوند نزدیك بایکدیگر قراردارد ۰ بحران ایران – کنترا ،جو خفقان آور((آمریکای دوباره جان گرفته)) را ترکاند ،میلیونها آمریکائی رااز نظر سیاسی تکان داد. این امر گشایشهای مهمی برای پیشبرد فعالیت و افشاگری انقلابی بوجود آورد، وشکنندگی بنیادین امپریالیسم آمریکارا عیان ساخت ۰ در عرصه ای وسیعتر ،شکنندگی امپریالیسم و نیروهای رنگارنك ارتجاعی ومؤتلف امپریالیسم درسراسر جهان عیان تر گشت ۰

اما درعین حال ، این بحران بهیچوجه ماشین جنگی آمریکا را متوقف نساخته ، بالعکس ضعف و استیصالی که دول امپریالیستی را بسوی جنك میراند رافزونی بخشیده است – بخصوص ضعف واستیصال آمریکا در حفظ ائتلافهای گوناگون امپریالیستهاو مستحکم نگاه داشتن امپراطوریش را افزایش داده است ۰ چنین بحرانی میتواند ماشه برخورد همه جانبه نظامی رادر آینده بچکاند.

بدین جهت ، استفاده از این گشایشها برای تسریع امر تدارك انقلاب ، که تنها راه جلوگیری از جنك جهانی است ، ضروری میباشد ۰ ☆

# «کبوتر صلح» شوروی چنگالش

این آمریکا وبطور کلی تر بلوك غرب بود که نقش تحریك کننده جنك خلیج را بازی کردند، تا بدین ترتیب منافع امپریالیستی خود را در منطقه ایکه چندین دهه است بر آن سلطه دارند حفاظت کنند. شوروی این مسئله را مکرراً افشا و محکوم کرده است. اگرچه نقش خود شورویها محدودتر بوده است، اما هرذره آن امپریالیستی بوده است، در واقع سوسیال امپریالیستها در حالیکه پرهیزکارانه بعنوان امید واقعی صلح در خلیج عرض اندام میکنند، لیکن از همان ابتدا جنك را دامن زده و اکنون بطور فزاینده‌ای سعی در سنگین کردن وزنه خود در منطقه دارند و میخواهند در منطقه ای وارد زورآزمایی شوند که سابقا در آنجا یك نیروی امپراطوری گستر حاشیه ای تر بودند و این در حالیست که بلوك غرب به رهبری آمریکا سعی مینماید موقعیت خود راتحکیم بخشد. سخنگویان شوروی، بطور عادی متذکر میشوند که جنك خلیج «تنها به امپریالیسم خدمت میکند»-مثل اینکه اینرا خوب میدانند، زیرا آنها یکی از امپریالیستهای عمده اند که جنك خلیج به آنها خدمت میکند.

در حالیکه گرباچف در باره صلح در خلیج نغمه سرایی میکند، شوروی یکی از بزرگترین تامین کنندگان اسلحه این قتل عام ارتجاعیست.شوروی تامین کننده عمده اسلحه عراق میباشد و در این رابطه با فرانسه که مقام دوم را داراست فاصله زیادی دارد. بمبهایی که شهرهای ایران را در هم میکوبد، گلوله توپهایی که خط مقدم ایران را از هم میپاشد، موشکهایی که نفتکشها را در خلیج غرق میکند-از زمانیکه عراق این مرحله راآغاز کرده ۵۰٪ بیش از ایران نفتکشها را مورد حمله قرار داده است-تمامی این تسلیحات و نیز مابقی آنها از زرادخانه جنگی سوسیال امپریالیسم تهیه میشوند.

البته در این مورد شورویها هیچ انحصاری بر دورویی و فریب ندارند. در ماه مه ۱۹۸۵ وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد:«آمریکا اجازه ارسال سلاح و مهمات به هیچکدام از دو طرف درگیر جنك نمی‌دهد،» و این در حالی بود که«ایران گیت» در جریان بود و بطور مرتب سلاحهایی به ارزش میلیاردها دلار از طریق اسرائیل، عربستان، چین و دیگر موکلین آمریکا [به کشورهای درگیر-م] سرازیر بود. آمریکا سالهاست که اینطور عمل میکند یعنی از طریق اسرائیل به رژیمهای منفور جهان اسلحه می فرستد و این کار را سالها پیش از آفریقای جنوبی و گواتمالا آغاز کرد.

اما شورویها هم به همین اندازه در هنر تجارت بین المللی اسلحه، استادی کسب کرده اند. برای مثال کره شمالی یکی از تامین کنندگان اصلی اسلحه ایران است که در ۱۹۸۲ بیش از ۴۰٪ سلاحهای ایران را تامین کرد- حالا فکر میکنید چه کسی سلاحهای آنان را تهیه میکند؟!(۱) سوریه هم سلاحهایی برای جمهوری اسلامی فراهم میکند که مارك «ساخت شوروی» بر‌رویشان است. بنا بر این در حالیکه گرباچف و شرکا «امپریالیستها» را به خاطر سود بردن از حمام خون تقبیح میکنند، این«کبوتران صلح» در تغذیه هر دوطرف جنك با همتاهای خود برابری میکنند. این واقعیت ساده آنچنان خصلت رباکارانه امپریالیستی آنان را محکوم میکند که هرگز کسی آن را در مطبوعات پر مدعای«گلاسنوست» پیدا نخواهدنمود(دقیقا به مانند حقایق فروش سلاح از سوی غرب، که در نهایت در آخر صفحات «مطبوعات آزاد»غربی درج می‌شود).

با توجه به این مطلب، خواندن مباحث گروههایی مانند «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» بویژه خشم برانگیز است. این گروه در نشریه ماهانه اش به خوانندگان خود اطلاع میدهد که«... کشورهای امپریالیستی کاملا نقش سرمایه داران جنگی را بازی میکنند-فروش سلاح به این یا آن طرف یا به هر دو کشورهای امپریالیستی،بعکس شوروی، غرق در لذت پول درآوردن از قبل نابودی ایران و عراق بدست یکدیگرند...»(۲) زمانیکه واقعیتها متقاعدکننده نیستند وای به حال واقعیتها - این طریقه ایست که «جبهه خلق ...» میخواهد شوروی امپریالیستی را تطهیر کند. ارسال گسترده سلاح از سوی شوروی به کشورهای متخاصم اساساً به خاطر کسب سود از قبل فروش اسلحه نیست. فرد هالیدی مدافع شوروی استدلال میکند که ارسال اسلحه از سوی شوروی متفاوت از غرب است، زیرا مجتمع نظامی-صنعتی شوروی در پی کسب سود نیست. هالیدی بعنوان دلیل استدلال مینماید که شوروی احتمالا در معامله اسلحه در خاورمیانه ضرر کرده است.(۳)بگذار او هر چه میخواهد فکر کند، گرباچف اکنون آشکارتر از همیشه سود رادر مقام فرماندهی اقتصاد شوروی قرار داده است، چنین «دلیلی» تنها استدلال اقتصادی عامیانه او را اثبات میکند. آیا ریگان، این امپریالیست بزرگ، در ارسال اسلحه در ماجرای «ایران‌گیت» تاریال آخر سود آنرا محاسبه کرد؟ یا دلایل استراتژیك مطرح بود؟ در مورد ویتنام چطور؟ در آنجا آمریکا میلیاردها دلار صرف جنك بخاطرکشوری کرد که به هیچوجه منبع برجسته مافوق سود درامپراطوریش نبود. خود شورویها محاسبات استراتژیك را مد نظر میگیرند، نه منافع تنك نظرانه اقتصادی را. برای مثال کوبا از نظر اقتصادی سالهاست که یك مورد عاقبت اندیشانه بوده! اما چه اینطور بوده باشد و چه خیر، در هر صورت کوباسودخالص به خزانه های شوروی سرازیر کرده است، نه تنها مستقیماً به تامین و حفظ جای پاها در آنگولا و اتیوپی (جائیکه سربازان دست نشانده اش نومستعمرات شوروی را سر پا نگه میدارند) خدمت کرده، بلکه کلی تر اینکه چهره سوسیالیسم آبروباخته شوروی، بویژه در آمریکای لاتین، آبرو دست وپا کرده است.

# را درخلیج فرو برده است

یا حتی هزینه جنك در افغانستان چه میشود؟ مسلماً کسب سود توسط تولیدکنندگان اسلحه، که به رژیمهای ارتجاعی صاحب دلارهای نفتی اسلحه می فروشند، در واقع یك عامل پیش برنده مداوم نظامیگری در منطقه بوده است. اما اجبار اساسی هرگز سود بلاواسطه نبوده است؛ ودر حال حاضر بیش از هر زمان دیگر چنین است.

امروزه، کنترل خاورمیانه و بویژه خود خلیج، برای سلطه بر جهان کلیدی می‌باشد. نفت بخشی از اهمیت پایه ای استراتژیك خلیج بوده است. گرچه غرب با اتخاذ تدابیر جدی تا حدودی موفق گشته وابستگیش را به نفت کاهش دهد، لیکن صدور نفت هنوز هم برای اقتصاد غرب حیاتی است؛ بویژه برای ژاپن که دوسوم نفت خود را از منطقه خلیج تهیه می کند. خلیج فارس صاحب ۵۷ درصد کل ذخایر شناخته شده جهان می باشد، و عمر آنها طولانی تر از نفت دریای شمال، آلاسکا و غیره است.(۴) خط لوله های طویلی که نفت خلیج را به غرب می رساند شریانهای حیاتی بلوك غربند.

اما دو بلوك بر سر تهیه بلاواسطه نفت ستیز نمی کنند. مجادله بر سر نفت تنها بخشی از یك ستیز پویای بزرگتر، بویژه ستیز نظامی است که اکنون بر همه بخشهای دیگر سایه می افکند. خاور میانه دریافت کننده بیش از نیمی از کل سلاحهای صادراتی شوروی و آمریکا در جهان میباشد. از میان ده کشور نخست دریافت کننده کمکهای خارجی شوروی (به غیراز کشورهای بلوك شوروی) بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۶، هفت کشور، از جمله ترکیه، افغانستان، مصر، الجزایر، ایران،عراق وسوریه، در خاورمیانه قرار دارند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ سه کشور(مصر، سوریه و عراق) بیش از نیمی از کمکهای نظامی شوروی به کشورهای خارج از بلوك شوروی را بخود اختصاص دادند.(۵) در سال ۱۹۸۲-۱۹۷۸ میزان اسلحه ایکه هرکدام از کشورهای سوریه وعراق، یعنی بزرگترین واردکنندگان اسلحه از شوروی، دریافت کردند بیش از مقداریست که تمامی کشورهای پیمان ورشو درمجموع دریافت کردند.(۶) این انبار عظیم تسلیحات دو بلوك در منطقه، آنرا به جعبه باروت تبدیل کرده است و منعکس کننده چگونگی اهمیت حیاتی آن برای دو بلوك امپریالیستی میباشد و در جای خود، استقرار این زرادخانه گسترده، کنترل آنرا برای هردو هر چه بیشتر ناگزیر میسازد. امروز، تار منافعی که بویژه بوسیله این سلاحها به هم بافته شده چنان محکم است که هر گام یکی از امپریالیستها پود تمامی منطقه را تهدید به از هم گسستن میکند و امپریالیستها را مستقیماً رودر روی یکدیگر قرار میدهد.

سلاح رسانی در این ستیز کلیدیست، اما این امر بمعنای سلطه مستقیم امپریالیستی نیست. شورویها بشدت بر کمك نظامی مستقیم متکی هستند، و قابلیت کمتری نسبت به امپریالیستهای غربی در کاربرد سایر ابزار نفوذ در این کشورها دارند.

اما کوششهای آنان شامل تدابیر دیپلماتیك، سیاسی و اقتصادی نیز میشود. برای مثال،آنان اخیراً ازمجاورت خود با ایران برای مذاکره در باره معامله ای استفاده کردند که طبق آن، یك خط لوله و راه آهن از ایران به شوروی کشیده خواهد شد که به ایران اجازه صدور روزانه ۷۰۰ هزار بشکه از ۱٫۷ میلیون بشکه تولیدی روزانه اش را خواهد داد.(۷) چنین تدبیری از اهمیتی فراتر از اهمیت اقتصادی برخوردار است، زیرا این امر به ایران اجازه میدهد صادراتش را به جای استفاده از نفتکشها در خلیج به طریق دیگری انجام دهد و بدین ترتیب توانائی عراق برای ادامه، «جنك نفتکشها» را تقلیل دهد و امپریالیستهای غربی رابه صحنه بکشاند. این مسئله امپریالیستهای غربی را مقید میکند زیرا هر چه آنها بیشتر به عراق اجازه حمله به کشتیهای نفتکش ایران میدهند -یکی از ابزارهای اصلی عراق برای خنثی کردن برتری نیروی زمینی ایران- جمهوری اسلامی بیشتر مجبور به روی آوردن به چنین پیوندهای جدید با شوروی میشود.

دیپلماسی شوروی در جستجوی برقراری پیوندهای جدید در منطقه، از جمله با امارات متحده عربی و سایر رژیمهای مرتجع بوده است. شورویها خود را بعنوان یك ابرقدرت سوسیالیستی غیر متخاصم و صلح جو که میتواند صلح و ثبات را برای منطقه به ارمغان آورد، معرفی میکنند. آنها اخیراً پیشنهاد کردند که تمام کشتیهای جنگی خلیج را ترك کنند-پیشنهادی آنقدر بی خطرکه برژنف در ۱۹۸۰ مطرح کرد و چراکه نه؟ قصد اساسی این پیشنهاد این است که سرسیال امپریالیسم شوروی حداقل از نقشی برابر در تعیین سرنوشت منطقه ای برخوردار است که آمریکا و بلوك غرب چندین دهه برآن سلطه داشته اند. طبعتاً این «کبوتران صلح»، این سوسیال امپریالیستها، خارج شدن کلیه ناوگانهای بیگانه از دریای سرخ را مطرح نکرده اند، یعنی جائیکه آنان اخیراً پایگاههای دریایی و نقاط سوق الجیشی در کنار سواحل نومستعمره شان (اتیوپی) و همچنین در عدن (یمن جنوبی) برپاداشته‌اند.

حضور نظامی مستقیم شوروی پشتیبان تلاشهایش برای هر چه عمیقتر چنك انداختن بر بخشهای گوناگون منطقه است. در آبهای خلیج، این حضور نظامی در همان مقیاس امپریالیستهای غربی نیست، با این وجود حضور ۶ کشتی جنگی از اکتبر ۱۹۸۷ در آنجا -ازجمله یك زیر دریایی حامل تسلیحات، سه مین جمع کن،یك کشتی و یك ناوشکن-بهیچوجه ناچیز نیست. آنها سنبل حضور تازه و فزون یافته شورویند، یعنی در تایید آشکار بیانیه های دیپلماتیك شورویها مبنی بر اینکه از این به بعد شوروی در سرنوشت خلیج نقش دارد. بعلاوه آنها بخشی از نیروی بسیار بزرگتر شوروی مشتمل بر ۱۵ تا ۲۰ کشتی هستند که بطور معمول در دریای سرخ و اقیانوس هند

مستقرند. حتی مهمتر آنکه، خلیج فارس مزیت آشکاری برای شورویها دارد. زیرا خلیج در محدوده آتش شورویها از سرزمین اصلی شوروی و افغانستان قرار دارد. بیش از ۳۰۰ هزار سرباز شوروی در نواحی جنوب شوروی مستقرند و حداقل در یك مورد بخاطر جنب وجوش در منطقه خلیج به حال آماده باش درآمدند. شورویها همچنین دارای موشکهای هسته ای و تعداد بیشماری هواپیما هستند که در کمتر از ۳۰ دقیقه می‌توانند به منطقه خلیج برسند. حضور ۱۰۰،۰۰۰ سرباز شوروی در افغانستان این توانایی را افزایش داده است. این نیروها پس از اشغال افغانستان، فرودگاهها و دیگر تسهیلات نظامی در جنوب افغانستان ساخته اند که هرگونه حضور نظامی شوروی در خلیج را آسان می کند. (۸)

در ژانویه ۱۹۸۶، عبدالفتاح، کسی که «آدم مسکو» خوانده میشد در یمن جنوبی کودتا کرد و رفقای خود را که نیز هوادار شوروی بوده اما همچنان با غرب رابطه داشتند، سرنگون ساخت. این کودتایی قصری به کارگردانی مسکو بود که هدفش تحکیم کنترل شوروی بر یمن(که چیزی بیش از یك پایگاه نظامی بزرگ شوروی نیست)بود.

یمن یکی از فقیرترین کشورهای جهان و دارای جمعیت بسیار اندك است. از نقطه نظر غارتگری امپریالیستی جذابیتی ندارد. اما درمنطقه ایی واقع شده که بویژه امروزه نادیده گرفتن آن غیر ممکن است. یمن در مسیر اصلی دریایی که آسیا و اروپا را از طریق دریای سرخ و کانال سوئز بهم متصل میکند، قرار دارد. دریای عربی بیش از هزار کیلومتر از مرزهای آنرا بخود اختصاص میدهد. این کشور گلوگاه خود دریای سرخ را تحت کنترل دارد و دارای سه جزیره (پیریم، کاماران،سوکوترا) در میان این آبراههاست. شوروی پایگاهی نظامی برای زیر دریائیهای هسته ایش در این جزایر ایجاد کرده است. فرودگاه عدن بگونه ای توسط شورویها توسعه یافته که برای دوران جنك و مواقع اضطراری مناسب باشد. شعاع عملیاتی نیروهای شوروی مستقر در این پایگاهها چنان گسترده است که میتوانند مهمترین پایگاه نظامی آمریکا در جزیره دیگوگارسیا در اقیانوس هند را مورد تهدید قرار دهند.

وامهای شوروی به یمن یك هشتم کل منابع مالی یمن جنوبی راتشکیل میدهند که عمدتا برای تامین این پایگاهها مورد استفاده قرار میگیرند. یك هزار مستشار نظامی شوروی بر نیروهای نظامی یمن جنوبی نظارت دارد و یك هزار مستشار اقتصادی در کشوریکه تنها دو میلیون جمعیت دارد- اقتصاد آنراهدایت می کند- آلمان شرقیها و کوبائیها نیز در این دم و دستگاه امپریالیستی شرکت دارند تا جائیکه نیروهای مسلح یمن جنوبی (که اخیراً تعدادش دو برابر شده) اکنون وارد پیمان ورشو شده و تحت فرماندهی مرکزی پیمان ورشو قرار گرفته و از بوداپست فرمان میگیرد! تمامی اینها به صف آرائی چشمگیر قدرت نظامی ختم می شود،اما هرگونه حرکت نظامی شوروی در ایران با مشکلاتی جدی، بویژه با مقاومت توده های ایرانی، روبرو خواهد بود. غرب اخیراً ترکیه را بمثابه زائده ناتو جهت مقابله باحرکات شورویها شدیداً آماده ساخته است. آمریکا نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری را تحت«فرماندهی مرکزی» برای ورود سریع به منطقه، پرورش داده است. از نظر نظامی سربازانی که در جنوب شوروی مستقرند مجبور خواهند شد گذرگاههای باریك کوههای زاگر س را طی کنند.(۹) آمریکا علناً اعلام نموده در همین‌جاست که جلوی پیشروی شوروی راحتی با استفاده از سلاحهای هسته ای خواهد گرفت. مسلماً چنین حرکتی تهدیدی است برای گسترش جنك هسته ای در عرصه جهانی-جنگی باتمامی دهشت و خرابی بالقوه اش.

فی الواقع تعیین کنندگان استراتژی هر دو بلوك قبلا بطرز خطرناکی تا آستانه برخورد در این منطقه پیش رفته اند. برژنسکی (مشاور امنیت ملی آمریکا) در خاطرات خود از دوره «بحران گروگانگیری» در سال ۱۹۸۰ مینویسد: «در اواخر ماه اوت، اطلاعات هر دم فزاینده ای بدست میاوردیم دال بر اینکه شورویها نیروهای خود را باآرایش مناسب دخالت در ایران، سرمرزهای اینکشور مستقر ساخته بودند.» «بحث جدی مشخصی برسر ارزیابی از این اطلاعات درمورد احتمال دخالت نظامی شوروی درایران» دربین سران حکومتی درگیرشد. «من مطرح کردم که باید صریحا به شورویها گفت که هرگونه اقدام نظامی آنها به یك درگیری مستقیم نظامی باآمریکا منجر خواهد شد. ماسکی (وزیرامورخارجه وقت آمریکا)اینطور مطرح کرد که کنگره فکر نمیکند تامین ۷٪ نفت مورد نیازمان ارزش یك جنك هسته ای را داشته باشد. و براون (وزیر دفاع وقت آمریکا) در مقابل، باقاطعیت سئوال نمود که اگر شورویها به ایران تجاوز کنند و ما کاری نکنیم چه پیش خواهد آمد. آیا ماسکی واقعاً معتقد بود که زیان ما صرفاً به چند درصداز نفت مورد نیازمان محدود میماند؟ ماسکی گزارش داد که مردم آمریکا حتی شاید به از دست رفتن اروپادرقبال رفع خطریك جنك هسته ای راضی باشند. دراینجا من وارد صحبت شدم و از ماسکی پرسیدم که آیا او این نظر را قبول دارد که ازدست دادن خلیج فارس ممکن است به از دست دادن اروپا منجر گردد..... و دراین صورت آیا جلوگیری از دخالت شورویها در ایران برای ما امری حیاتی نیست؟»(۱۰) برژنسکی سعی دارد این تحولات را بر استقرار نیروهای شوروی و تهدید دخالت نظامیش درایران، تصویر کند. آمریکا هم در واقع طرحهای خود را داشت. یکی از آگاهان پنتاگون گزارش داد که شورویها در جریان طرح آمریکا برای دخالت نظامی در ایران قرارگرفتند، «ارزیابی ك.گ.ب.این بود که آمریکا خود را برای اقدام نظامی آماده میساخت، و شورویها میبایست در یك جدال رویارو وارد میشدند.» (۱۱) یك ناظر دیگر تایید میکند که شورویها از مداخله بس مهم نظامی آمریکا طی «بحران گروگانگیری» هراس داشتند. هنگامیکه تهدیدات آمریکا درآوریل ۱۹۸۰-درست پیش از عملیات ناموفق[طبس -م] برای نجات گروگانها- به اوج خود رسید، شورویها ۵۰ هزار نفر از نیروهایشان را بعنوان اخطار علیه مداخله مستقیم آمریکا، به مرزهای ایران گسیل داشتند.(۱۲) همین ناظر گزارش میدهد که پنتاگون طرحهایی برای استفاده از سلاحهای هسته ای در صورت اشغال ایران توسط شوروی تدوین کرده بود.(۱۳)

آنچه که در اینجا روشن میشود عبارتست از دل مشغولی هردو بلوك امپریالیستی درطرحریزی برای مداخله مهم و مستقیم نظامی در ایران در صورت مواجهه با هر گام مهم و مستقیم از سوی طرف مقابل. مسلماً شورویها از طرحهای آمریکا برای مداخله و یا طرحهایش جهت مقابله با مداخله شوروی مطلع بوده و یا برایشان قابل پیش بینی بود. اما هیچگاه از آماده شدن درسطحی که میتوانست باعث برخورد دو کشور شود، تردیدی بخود راه نمیدادند. در حقیقت، دکترین نظامی شورویها هیچ فاصله ای میان جنك محدود و هسته ای قائل نیست. همانگونه که دکترین نظامی شوروی ها مطرح میکند: «هیچ مانع محکم و یاغیر قابل عبوری میان یك جنك محدود و یك جنك جهانی وجود ندارد. هر ماجراجویی منطقه ای ... از سوی امپریالیستها ... خطر گسترش یافتن به یك جنك جهانی را باخود بهمراه دارد.»(۱۴) (طبیعتاً این نکته، «ماجراجویی منطقه ای» خود شوروی در افغانستان‌را در برنمیگیرد!)

شورویها خود را بمثابه ابرقدرت تضمین کننده صلح و ثبات، وانمود میکنند. آنها نهایت استفاده از نقاط ضعف آمریکا و عدم توانایی آمریکا در جلوگیری از سقوط شاه را کرده اند. سقوط شاه کابوس مرگ شبحهای رنگارنك و سایر مرتجعین منطقه بوده است.

اما سابقه خود سوسیال امپریالیستها نیز بی دغدغه نبوده است. آنها تا چه حد ثبات افغانستان را تامین کرده اند؟ کسانیکه جنگ وحشیانه و سرکوبگرانه ای را جهت تضمین سلطه امپریالیستی خویش براین کشور به پیش میبرند، نمیتوانند از صلح سخن بگویند.(۱۵)

شوروی، اساسا با هدف ارتقا موقعیت تاکتیکیش برای زمان حال و نشستن در انتظار رسیدن شرایط پر دردسر برای آمریکا و یا همپالگیهای اصلیش در منطقه،چنگالهای خود را جهت به چنگ آوردن حداکثر پیشرویها برای تحکیم موقعیت کلیش در خلیج، بکارانداخته است.

پایه ای مادی برای این امید وجود دارد: موقعیت بسیاری از دولتهای سرسپرده آمریکا [درمنطقه -م] در حال تحلیل رفتن است. شیعیان و سنی های کویت بجان هم افتاده اند؛ رژیم عربستان سعودی که از بیشترین اهمیت برای غرب برخورداراست بر انبار باروت نشسته است؛ نفوذ آمریکا در عراق، که نسبتاً تازه است، تحکیم نیافته و رژیم اینکشور در هر صورت در موقعیت شکننده ای قرار دارد.

در ایران نیز، گذشت زمان فرصت در اختیارشورویها قرار میدهد. هیچ تضمینی برای این امر وجود ندارد که مانورهای آمریکا در ایران، که بسیار بر ارتباطات کانگسترمآبانه متکی است، بسادگی قابل کنترل باشند. توده های ایران نیرویی هستند که مطمئناً -یکبار دیگر- پوزه آمریکا را بخاك خواهند مالید. هنگامیکه رژیم اسلامی مورد تهدید واقع شود و آتشفشان دهان باز کند -آنهم در این زمانکه آمریکا فضای مانور چندانی در ایران، درمقایسه با زمان سرنگونی شاه، ندارد- شورویها ممکن است بعنوان ناجیان «ثبات»، وشاید در واکنش نسبت به «درخواست» نیروهای ایرانی هوادار شوروی، وارد ایران شوند.

اگر چه سوسیال امپریالیستها احتمالا مشتاقانه خواب بهره برداری از شرایط برهم خوردن اوضاع منطقه را می بینند، اما هیچ تضمینی موجود نیست که آنها بتوانند اوضاع را در دست بگیرند ویا حتی اصلا فایده ای ببرند . امپریالیستها با دمیدن بر کوره آتش آدم سوزی که اکنون هفت سال است منطقه را دربر گرفته، اوضاعی را باعث شده اند که دولتهای منطقه هردم بیش از پیش مورد تنفر و انزجار مردم جنگ زده شان قرارمیگیرند، جناح بندیهای درونیشان آنها را بیشتر شکننده میسازد و منابع داخلیشان در حال تحلیل رفتن است. رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا اعلام کرده که «خطر سقوط احتمالی عراق بیش از آنچیزیست که بنظر میرسد...» در حالیکه سوسیال امپریالیستها بر این اصرار دارند که «جنگ صرفادر خدمت امپریالیسم است»، امپریالیستهای آمریکایی هشدار میدهند که «مخاطرات آمریکا در خلیج مطمئنا روبه افزایشند.»(۱۶) در حالیکه هر کدام به خطر پیشرویهای دیگری اشاره دارد،شبح دیگری، شبح خیزشهای توده ای، نیز وجود دارد که تحلیلگران هر دوبلوك امپریالیستی را هراسان ساخته و برای خاتمه دادن به جنگ خلیج بر هر دو فشار وارد میاورد -البته بشرطی که منافعشان محفوظ بماند.

پس شورویها نیز، در حالیکه انتظار دارند شورش نظم در خلیج تحت نفوذ غرب در اینزمان را برهم زند، در پی حفظ منافع امپریالیستی خویش در منطقه اند. تنها آن برهم خوردن نظم رامیپذیرند که تحت کنترل آنها در آید. شورویهااخیرا سعی کردند تا طرح صلح خودرا، همچون قرارداد صلح میان هندو پاکستان درسال ۱۹۷۰، جابیندازند. مخاطرات در اینزمان در سطح عالیتری قرار دارند - بدین جهت آنها تا کنون در این امر ناموفق بوده اند. نکته اصلی طرح که شورویها در پی آن بودند، عبارت بود از تحمیل خود بعنوان ضامن نظم در منطقه خلیج و در نتیجه یافتن دست برتر نسبت به بلوك غرب. امپریالیستهای غربی بلافاصله آنرا به این بهانه که «روند صلح سازمان ملل»- که البته خود امپریالیستهای غربی در تلاش زیر نفوذ در آوردنش هستند- را نادیده میگیرد، تقبیح کردند. یکبار دیگر مشخص میشود که برای هر دو بلوك، تنها صلحی قابل حصول است که منافع امپریالیستیشان را تامین نماید.

**پاورقیها**

۱) جنگ ایران و عراق ، رالف کینك

۲) فلسطین دمکراتیك، ژوئیه ۱۹۸۷ ، ص۲۸

۳) تهدید از جانب شرق؟ سیاست شوروی از افغانستان و ایران گرفته تا شاخ آفریقا، فردهالیدی (انتشارات پلیکان،لندن،۱۹۸۱) ص۴۶

۴) اکونومیست، ۱۸ اوت ۱۹۸۷

۵) فرد هالیدی، همانجا،ص۴۵

۶) نقل و انتقالات تسلیحاتی شوروی، انستیتوی مطالعات استراتژیك، ص۱۸۷

۷) میدل ایست انترنشنال،۱۲سپتامبر ۱۹۸۷

۸) انترنشنال هرالدتربیون،۲۷ اوت ۱۹۸۷

۹) شوروی و ایران انقلابی، الف.یودفات،ص۱۴۶

۱۰) کارگر انقلابی (انتشارات حزب کمونیست انقلابی آمریکا،شیکاگو)، به نقل از«قدرت و اصول»، برژنسکی

۱۱) به نقل از کارگر انقلابی، شماره دهم اوت ۱۹۸۷

۱۲) دیلیپ هیرو، ایران تحت حاکمیت آیت الله ها(انتشارات روتلج و کیگان پل،لندن ،۱۹۸۵) ص۲۸۵

۱۳) دیلیپ هیرو ،همانجا ،ص۳۲۴

۱۴) میلوویدوف و کوزلوف، میراث فلسفی (مسکو)

۱۵) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حضور شورویها در افغانستان رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۹، کمونیستهای افغانی اعمال شوروی را افشامیکنند.

۱۶) گزارش کمیته روابط خارجی سنا، به نقل از کارگر انقلابی، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷.

★

## توضیح و پوزش

غلطنامه شماره گذشته جهانی برای فتح

صفحه۴۷ سطر آخر و سطور آغازین صفحه۴۸:

رفرمهای اقتصادی گورباچف تنها تاحدگسترش وتشدید مکانیزمهای جاافتاده و دیرینه‌ٔ سرمایه داری شوروی میتواننده‌پیش رود. این یعنی تقویت نقش مرکزی سودبمثابه‌هدف تولید. (یکی از سرمقالات اخیر روزنامهٔ پراودا،سود رابعنوان "عاملی قدرتمندکه بنفع سوسیالیسم کار میکند"ستوده است!) واین یعنی...

صفحه۴۹،ستون سوم ـ کلمه"فرانخواند"باید به "فراخواند"تغییر یابد.

صفحه۴۹،سطر سوم از پاراگراف دوم:

مسئله گلاسنوست اینست که پایهٔ اجتماعی سوسیال امپریالیستها،شوروعلاقهٔ تهاجمی‌تری نسبت به سیاستهای ارتجاعی از خود بروز دهند تا بتوان آنان را بمثابه"صدای خلق شوروی"بنمایش گذارد.

صفحه۵۱،ابتدای ستون اول:

امامشکل واقعی در"محدودبودن"یا"بحدکافی گسترش نیافتن"گلاسنوست نیست. محدودیتهای گلاسنوست ومضمون آن،اجزاءیك بدنهٔواحدند. این سیاست بنفع و توسط بورژوازی شوروی ساخته وپرداخته شده است. طلب"گسترش" گلاسنوست از بورژوازی شوروی بدین معناست که انکارحکام شوروی دچارمحاسبهٔ غلط شده و بجای کمك به تبلیغ دیدگاهائی که امپریالیسم شوروی رابرسر امورمهم افشا،میکند،"فقط"به اشاعهٔ دیدگاههای امپریالیستی اجازه داده اند. حال آنکه نکتهٔ اصلی این سیاست،تبلیغ ارزشهای ارتجاعیست. اینطور نیست که"دروازهای گشوده شده"و با گشایش بیشترش فعالیت ترقیخواهانهٔ بیشتری میتواند براه افتد.

## سقوط سروان سانکارا، یا

# چگونه بدون توده‌ها نمی‌توان انقلاب کرد

توماس سانکارا، رهبر ((انقلاب)) بورکینا فاسو، با سینه ای سوراخ شده از گلوله و کلا- شینکفش که چند گام دورتر از خودش در میان گردو غبار ((اواگادوگو)) برزمین افتاده بود، طی کودتایی درون قصری در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۷ به خاك وخون کشیده شد. جسد چندین تن از همقطاران و مشاوران نظامیش نیز در کنار او به چشم میخوردند. سربازان گوش به فرمان وزرای رقیب سانکارا در ((شورای ملی انقلاب)) (شورای حاکم تحت ریاست سانکارا) باعجله اجساد را درون جیپ انداخته و شب در گوری دسته جمعی که با عجله کنده شده بود افکندندو به رویشان خاك ریختند.

با مرگ توماس سانکارا، ((تجربه))ای دیگر در انجام اصلاحات رادیکال که امیدواری بسیاری را در افریقا و سایر نقاط باعث شده بود، به خاك سپرده شد. بورکینا فاسو جدیدترین تلاش در دستیابی به یك ((راه مستقل)) برای رهائی ملی بدون دست زدن به جنك انقلابی توده ای، بدون داشتن رهبری یك حزب سیاسی پرولتری راستین و بدون علم مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون بود. کودتا، نقد خونین نمایشنامه ای بود که پایانش همچون تراژدیهای یونان ناشی از شکل نمایشی آن بود.

سانکارا به هیچوجه یك کمونیست انقلابی نبود و غالباً هم تظاهر به چنین چیزی نمیکرد. اما ظاهر مبارزه جو و ضد امپریالیستیش، اتکابنفس، و ((هیبت)) نظامی و چه گوارائیش و مهمتر از همه، تلاش فوق العاده اش جهت ((انقلابی کردن)) یکی از فقیرترین کشورهای جهان، الهامبخش بسیاری از جوانان و روشنفکران آفریقایی گشت که بدقت نوآوریهای او را مورد تقلید قرارمیدادند ومرگ او موضوع مورد مناظره وبروز سئوالاتی گردید:او چه نوع انقلابی را رهبری میکرد،آیا راه او میتوانست آفریقا را رهاسازد؟

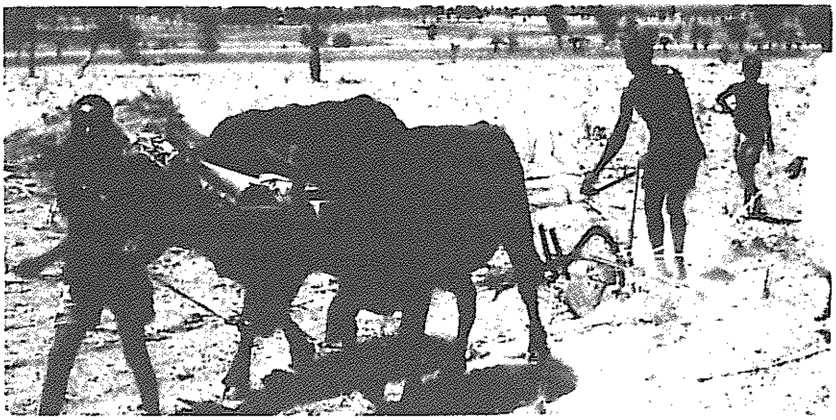
بورکینافاسو (که سابقاًولتای علیا نامیده میشد) کشوریست که بدریا راه ندارد ومرز شمالیش بمسافت سه هزار کیلومتر از ساحل (ناحیه ای نیمه خشك درحاشیه جنوبی بیابان صحرا) را دربر میگیرد.این کشور در محل تلاقی راههائی قرار گرفته که بدرون آفریقای مستعمراتی کشیده میشدند. فتح مستعمراتی ولتای علیا بدوره حاکمیت ترور در سال۱۸۹۵ باز میگردد که طی آن یك فرمانده دریائی فرانسوی در فتح فلات مرکزی، انسانها و حیوانات را قتل عام کرد و از کشته روستائیان پشته ساخت. مرز این کشور ،در جهت گسترش امپراتوری فرانسه در آفریقای غربی، تا سال ۱۹۴۷ مرتباً دستخوش تغییر میگردید. اکثریت سکنه اینکشور روستائی، گله دار و دهقانان کشتکار هستند. اقتصادی که هرگز توسعه نیافت، ابتدا توسط غارت مستعمراتی معوج شده و دچار رکود گردید و سپس دستخوش خشکسالی و قحطی شد و باعث سرازیر شدن ((کمکهای)) خارجی امپریالیستهای غربی و نمایندگان انگلیشان نظیر IMF، بانك بین المللی پول، FAO، EEC، سپاه صلح آمریکا و غیره گشت.

سکنه عمدتاً مسلمان بوده و مشتمل بر اقلیتهای قومی زیادی هستند که به بیش از ۶۰ زبان و لهجه صحبت میکنند. ۹۰٪ از جمعیت ۸ میلیونی در مناطق روستائی زندگی میکنند که کاملا تحت سلطه ((اواگادوگو)) (پایتخت) هستند. سکنه شهری شامل طبقه کارگر جدید و کوچك، تعداد نسبتاً زیادی کارکنان دولتی از بوروکراتهای عالیرتبه گرفته تا نگهبانان دون پایه، پرسنل ارتش، پیشه وران، کارکنان کنسرنهای فرانسوی و یك قشر کوچك اما آزمند تجار،میشود. شهر، ساخته دست امپریالیستها و تحلیل برنده رمق کشور است.

در واقع، فرانسه در سال ۱۹۳۲ ولتای علیا را به مستعمره ساحلی بسیار ثروتمندتر در مرز جنوبی آن (ساحل عاج) بطور رسمی ملحق ساخت وبه این کشور بعنوان نیروی ذخیره عظیم کار جهت اشتغال در مزارع و کشتزارهای ساحل عاج رسمیت بخشید. امروزه نیز، ۲ میلیون بورکینائی در ساحل عاج بکار اشتغال دارند و با تبدیل مداوم بخش بیشتری از کشور به صحرای لم یزرع، مهاجرت بسوی جنوب ادامه دارد.

از سال ۱۹۵۳ فرانسه ((خودگردانی)) ولتای علیا را مجدداً اعلام داشت و متعاقب آن در سال ۱۹۶۰ به مشتی بورژوا- کمپرادور استقلال رسمی داد و به حضور خود تحت پوشش حاکمیت نظامیان فاسد و وفاداری که





یکدیگر را مرتبا طی کودتاهائی، گاهی نیز با حمایت اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی سرنگون میساختند، ادامه داد، پایان حاکمیت از نظر سیاسی رادیکال سانکارا بهمین شیوه، جای شگفتی نداشت. مهمتر از همه اینکه، همان ابزاری که سانکارا را به قدرت رساند، و ماهیت آن دستگاه دولتی که وی در اختیار گرفت، دلیل اساسی این امر است که سانکارا نمیتوانست انقلابی کامل را رهبری کند.

### کسب قدرت سیاسی از بالا: گروه افسران چپ گرا

سانکارا انقلاب خود را ((انقلاب دمکراتیك خلق)) نامید که هدفش ((تفویض قدرت)) به خلق بود. فی الواقع این نکته بخش اعظم مسئله رادر خود فشرده دارد: قدرت سیاسی هرگز از پایین یعنی از طریق جنك خلق حاصل نشد. بلکه، هنگامی که یك افسر (دکتر ارتش) به نام ژان - بابتست کوئدوروگو درنوامبر ۱۹۸۲ ریاست جمهوری را با همکاری افسران چپ گرا واتحادیه های صنفی بدست آورد، سروان سانکارای جوان و رادیکال که رهبر الهامبخش جناح ناسیونالیست و ضداستعمار ارتش شناخته شده بود، خود را درمقام نخست وزیری یافت. سانکارا در آوریل ۱۹۸۳ قذافی رئیس جمهور لیبی را به پایتخت دعوت نمود. سانکارا اندك زمانی پس از ورود یك مقام عالیرتبهٔ فرانسوی (کارشناس امور آفریقا) که نگران ائتلاف دیپلماتیك دو کشور بود، دستگیر گردید.(۱) جوانان در پایتخت تظاهرات کردند و نظامیان چپ گرا و دولت سانکارا در کمپ کماندویی شهر پو در جنوب بورکینا جمع شده و برنامه شورش برای ابقای او را طرح ریزی کردند.

در اوت ۱۹۸۳ ستون وزرای آینده وارد پایتخت شده، دولت را در دست گرفته و اعلام ((انقلاب)) کردند. این کودتای ((دست چپی)) بر خط نظامی کاملا بورژوایی، یعنی تاکتیك برهم زدن ائتلاف موقتاً متزلزل جناح راست و نیروهای ((میانه رو)) درون ارتش نومستعمراتی استوار بود. در بهترین حالت اینکار، تلاشی بیش نبود. آنها برای حفظ قدرت، محتاج تلاشهای عجولانه جهت تحکیم پایه اجتماعی خود در شهر از میان سازمانهای چپ رادیکال بودند؛ این سازمانها در بین بخشهای خرده بورژوای شهری بویژه در آموزش و پرورش و درمیان کارکنان خدمات عمومی -کارمندان، معلمین و غیره- نفوذ داشتند. سانکارا این مسئله را بطور ضمنی ابرازداشت: ((بدون آنها ما نمیتوانستیم پیروز شویم. آنها توده ها را برای ما آماده ساختند.)) ودر کمال تعجب: ((حمایت عمده از ما، از سوی کارگران سازمانیافته بود)) (منظور وی بدون شك اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی در پایتخت بود!). (۲)

علیرغم سمپاتیش نسبت به وضعیت دهقانان و علیرغم تمایلات واقعیش در جهت بهبود بخشیدن به شرایط زیست آنها، سانکارا بر آنها تکیه ننمود و آنها هرگز به پایه اجتماعی او بدل نشدند. درعوض، جهانبینی و خط مشی وی بر جهانبینی و خط مشی خرده بورژوازی شهری انطباق یافت و از همان ابتدا جهانبینی و خط مشی ای بود که نمیتوانست اکثریت عظیم توده های زحمتکش بورکینا فاسو را رها سازد.

این صحت دارد که سانکارا از محبوبیتی چند برخورداربود و توده ها -اگر چه عمدتاً بصورت تماشاچی- عموماً با او مخالفت نکردند. او مطمئن بود که با گذشت زمان میتواند آنها را بسوی انقلاب خود جلب نماید.

ودررابطه با مسئله غامض مقابله با میراث نومستعمراتی ارتش، سانکارا چنین فکر میکرد که میتواند آنرا از طریق ((آموزش سیاسی)) به ارتش خلق تبدیل نماید. ((ما میخواهیم که ارتش درخلق ممزوج شود.))

اگر چه سانکارا رهبری خود را ((نمایندگی دمکراتیك خلق)) میدید، در عالم واقعیت، مبارزه بر سر قدرت سیاسی درون ((شورای ملی انقلاب)) جریان داشت. در ((شورای ملی انقلاب)) هر کدام از عمده جریانات چپ نمایندگی داشته و رهبران نظامی -یعنی سانکارا، بلیزه کومپائوره، ژان بابتیست لینگانی، و هنری زونگو- از آن به عنوان وسیله ای جهت حل و فصل مشاجرات سیاسی و سرهم بندی یك ((اتحاد)) استفاده میکردند که به کمك آن بتوانند عمل کنند و برنامه



اصلاحات خود را به پیش برند ۰
در حقیقت، اگر قرار بود، که به سانکارا و دوستان رادیکال نظامیش بر اساس مقاصد و ایده های خوبشان نمره داده شود، هیچکدام مردود نمیشدند ۰ او میخواست به توده های دهقان کمك کند، سنگینی وزنهٔ ملوك الطوایفی درنواحی روستایی را از میان بردارد، فساد درون مقامات دولتی را ریشه کن ساخته و وضعیت کارکنان تولیدی و خدماتی شهری رابهبود بخشد، زنان را با مردان برابر ساخته و از بار آنان بکاهد، علاوه بر اینکه میخواست به هدف دو وعده غذا در روز و تامین آب مو رد نیاز خانوادگی دهقان متوسط دست یابد: او مایل بود که برای ساختمان اقتصادی کشور بر «خودمان» و نه بر استعمارگران و امپریالیستها اتکانماید ۰او امیدوار بود که فرهنك آفریقایی را توسعه دهد وبه ائتلاف قدرتمند با سایردول مترقی آفریقا دست یابد ۰ او میخواست حقیقت مستقل بماند، او علیه هر گونه هژمونیسم یا سلطه اجنبی بود و مدعی بود با «کلیه خلقهای جهان که حاضرند در مبارزه مان علیه بیعدالتی و استبداد بما یاری رسانند»، اشتراك منافع دارد ۰

**اتکا بر خرده بورژوازی**

شکل سیاسی اساسی در درك سانکارا از انقلاب ،ناشی از ناتوانی وی در استفاده از تحلیلی طبقاتی صحیح و قبول تنها ایدئولوژیی که میتواند ستمدیدگان را رها سازد، -یعنی ایدئولوژی پرولتری و علم مارکسیسم- لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بود ۰ اگر چه او می گفت که متاثر از برخی جوانب مارکسیسم- لنینیسم است، اما فی الواقع برخی ایده هایی از آن را که بر بینش طبقاتی خرده بورژوایی رادیکالیزه شده اش (ایده های افسران دون پایه ناراضی در ارتش نومستعمراتی) منطبق بودندرا به قرض میگرفت و آنهارا بطور التقاطی باسایر ایده های پان آفریقایی و ناسیونالیسم کهن و مغلوك، پیوند می زد ۰

«سیاست مبرا از ایدئولوژی نیست، ایدئولوژی برای ما روشنایی بخش و راهگشای تحلیل از مسائل است که به ما امکان تشخیص واقعیات جامعه را میدهد ۰۰۰۰۰ تشخص انسانی ایدئولوژی ماست» ۰ او به هیچ راه دیگری بجزراه بورکینایی، که در پی ایجادش بود ،معتقد نبود: «این عملکرد همیشگی اروسانتریسم است که پیوسته در پی ساختن پدران معنوی برای رهبران جهان سوم است ۰۰۰۰ چرا میخواهید بهر قیمت که شده مارا در یك بخش ایدئولوژیك قرار دهید و طبقه بندی کنید؟ ۰۰۰۰۰ تنها با پشت کردن به کلیه الگوهایی که مدعیان دروغین طی بیست سال بما عرضه داشتند، رستگاری نصیب ما میشود ۰۰۰۰۰ ما آنچه را که پویا و دارای خلاقیت است، بعاریت میگیریم».

سانکارا برای عامه پسند کردن الگوی بورکینایی خود، صلای نبرد رااز کوبایی ها بعاریت گرفت: «یا مرگ یا وطن! ما پیروز خواهیم شد!» کلنك و تفنك را بعنوان سنبل ملی از آلبانیایی ها بعاریت گرفت، او «کمیته های دفاع از انقلاب» خود را به تقلید از غنایی ها (که بنوبه خود از کوبایی ها قرض گرفته بودند) طرحریزی نمود ،بیش ازهمه،او ترکیبی از رویزیونیسم مدرن از شوروی ها و بخش وسیعی از «سوسیالیسم» آفریقایی شکست خورده که رویزیونیستهای روسی مشوقش بوده اند را گرفت،و برخی از نکات و سیاستهایی که مائو تسه دون برای انقلاب در کشورهای مستعمره مطرح نموده است را بدان اضافه کرد.(متاسفانه نه دیدگاه علمی مائو تسه دون ویا پافشاری او درمورد ضرورت دست زدن به جنك انقلابی علیه امپریالیسم و وابستگانش را ).

ترکیب شله غلمکار دیدگاههای سیاسی سانکارا را میتوان به چندین روند در حال رقابت و گرایشاتی که در صحنه سیاسی اپوزیسیون در اواگادوگو و پاریس عمل میکنند، تجزیه نمود. طیف سیاسی «چپگرا» دربرگیرنده اینهاست: در ارتش، یك گروه افسران «مترقی» در درون ارتش نومستعمراتی (که توسط فرانسه و مراکش ساخته شده) بنام ROC (تجمع مجدد افسران کمونیست) که شدیداً به تشکلات سیاسی روشنفکران وابسته بود؛ این تشکلات سیاسی از این قرار ند: «حزب استقلال آفریقا» که هوادار رویزیونیستهای شوروی بوده و پایه آنرا کادرهای اداری تشکیل میدهند و نیروی هدایت کننده یك تشکل توده ای بنام لیپاد («اتحادیه میهنی برای توسعه») است؛ رویزیونیستهای «هواداران چین» (رویزیونیستهای هوادار دن سیائوپین) بنام «اتحادیه مبارزات کمونیستی - بازسازی شده» که درسطح دانشگاهها پایه داشت؛ باضافه «حزب کمونیست انقلابی ولتا» هوادار آلبانی که اتحادیه عمومی دانشجویان و پنج اتحادیه صنفی [کارکنان خدمات عمومی] دیگر را هدایت میکند؛ قوی ترین تجمع اتحادیه های صنفی بنام "کنفدراسیون اتحادیه ای ولتا" ،و سایر محافل مارکسیستی و ترتسکیستی . مناسب وزارتخانه ای درمیان این نیروهای چپ (بجز هواداران آلبانی که در اپوزیسیون بودند تا اینکه آلبانی ازسانکارا حمایت کردو از آنها نیز خواست که چنین کنند) توزیع شده بود.

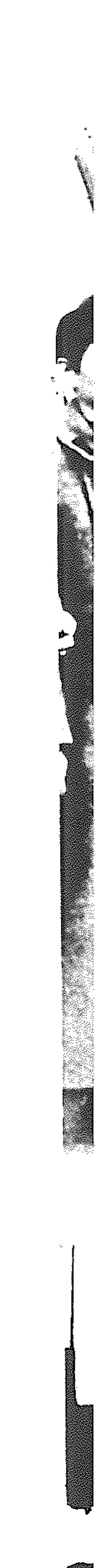
در حالیکه مناظره در درون دولت و محافل چپ جریان داشت، مشکل اصلی کماکان پابرجا بود، یعنی امپریالیستها اصلا از بورکینا فاسو بیرون رانده نشده بودند واینکه انقلاب سانکارا از همان آغاز بگونه ای آغاز شده واز بالاتکوین یافته بودکه (علیرغم ادعا و بیاناتشان) نه میتوانست بر مبارزهٔ آگاهانه تودههای مردم متکی باشد ونه متکی شدو قادر نبود که یك برنامه حقیقتاً انقلابی برپایهمنافع طبقاتی آنها ارائه دهد - برنامه ای که نه صرفاً وعده دهد بلکه عملا انقلاب دمکراتیك نوین را برای درهم شکستن زنجیرهای نومستعمراتی و نیمه فئودالی به جریان بیندازدو شرایط لازم برای گذار به مرحله انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی رافراهم نماید. تنها این پروسه میتواند مناسبات معوج و عقب مانده تولیدی را به مناسبات غیر استثماری تبدیل کرده وپتانسیل دهقانان و سایر تودههای انقلابی را بطور کامل رهاسازد.

**برنامه سانکارا**

محفل حاکمه نظامی سانکارادر اکتبر ۱۹۸۳ «بیانیه سمتگیری سیاسی» را منتشر نمود که ترکیبی از عقاید ناسیونالیستی، پان آفریقایی و سوسیالیستی مبلغ یك رفرم بود.

سانکارا ازهمان ابتدادر مخمصه گیر کرده بود: تقریباً منحصراً بخشهای شهری جمعیت که دارای موقعیت مرفه تر نسبت به دهقانان بودند، از «انقلاب» حمایت میکردند؛ و درعین حال واضح بودکه برنامه اصلاحی سانکارا نمی توانست بدون آنکه حداقل فشار فوق العادهٔ ناشی ازهزینه های دولتی (بویژه حقوق کارکنان دولت که تا سال ۱۹۸۳ بیشتر از ۷۵٪ بودجه را بخود اختصاص میداد) رااز میان بردارد، بمرحله اجرا درآید.

سانکارا مبارزه ای را علیه فساد آغاز نمود و متخلفین را جریمه کرده وآنها رادر دادگاههای خلق به محاکمه کشید. او حقوقهای دولتی را بمیزان ۲۰٪ تا ۳۰٪ کاهش داد، از اجاره خانه ها، وامهای بانکیو سرمایه گذاریهای سودآور کناری کاست،مالیتهای («اعانه های») سنگین وضع کرد (منجمله اخذ حقوق ماه دوازدهم) وکارکنان دولت رابطور دوره ای برای کار درپروژه های دولتی و «مبارزه باگرایشات خرده بوژوائی» به کار فیزیکی واداشت. کارکنان دولت میبایست لباسهای تهیه شده از پنبه محصول خود کشور بپوشند و اجازه نداشتند میوه و سبزیجات وارداتی بخورند. خود سانکارا هم برای اینکه سرمشق قرار بگیرد، تمام دارائی خود را دربرابر «هیئت



مبارزه با تقلبکاری)) اعلام داشت، حقوق اندك گرفت و دستور داد تمام مرسدس بنزهای دولت با اتوموبیلهای رنو معمولی تعویض گردند.

سایر رفرمها عبارت بودند از خانه سازی، برنامه واکسیناسیون توده ای (به نام ((شیوه کماندوئی)) که طی آن سه میلیون کودك طی مدت ۱۵ روز در برابر امراض کشنده معمول واکسینه شدند، وکارزارهای سواد آموزی توده ای به تقلیداز مدلهای نیکاراگوئه و کوبا براه افتادند. او زنان را به درون دولت وارد کرد و پیشنهادات فراوانی جهت مبارزه با ستم اجتماعی بر آنها ارائه داد: منجمله برانداختن ازدواج اجباری، پشت قباله، فروش دختران جوان، چند همسری، بریدن بخش بیرونی آلت تناسلی زنان، مردان برای درهم شکسته شدن سنن کهن و ستمگرانه، مجبور بودند هفته ای یکبار برای خرید به بازار بروند. سانکارا جهت مقابله با لم یزرع شدن زمینهای مناطق روستایی، کارزارکشت نهال را براه انداخت، بدین ترتیب که هرگونه مراسمی در رابطه با تولد، ازدواج یا مرگ میبایست بهمراه نهالکاری انجام گیرد. همچنین، کارزارهایی را جهت مقابله با آتش سوزیهای گسترده، تشویق پرورش دام، و کانالیزه کردن آب رودخانه ولتا جهت آبرسانی و نیروی برق، تشویق نمود.

ارتش بازسازی شد، عناصر راستگرای سابق تسویه و اخراج گشتند، و از تعدادافسران در رده رهبری کاسته شد. تعداد هشت هزار سرباز موجود به ((فعالیتهای عمرانی)) در کشاورزی و غیره واداشته شدند. سانکارا، در نخستین سالگرد ((انقلاب)) ۱۹۸۴، نام کشور را به بورکینا (کلمه ای موره ای بمعنای انسان آزاد) فاسو (واژه ای دیورائی بمعنای سرزمین) تغییر داد: ((سرزمین انسانهای درستکار)).

اما این تدابیر، صرفاً کمی و بطور نسبی اقداماتی اندك بودند که مناسبات بنیادین انگلی موجود میان دستگاه دولت و مردم و میان پایتخت و مناطق روستایی را دست نخورده باقی گذاشت، تنها نتیجه ای که این اقدامات ببار آوردند ناراضی کردن همان اقشاری بود که رژیم بر آنها متکی بود.

### کشاورزی نیمه فئودالی واعوجاج یافته توسط امپریالیسم

بیش از ۹۰٪ جمعیت فعال بورکینایی دهقانان بخش کشاورزی بودند- دامداران و کشتکاران. کشاورزی بورکینا بسیار ابتدایی و عقب افتاده است، بخش اعظم زمینهای زراعی، بجز نواحی جنوبی کشور، صرفابرای رفع حوائج مکفی بوده و نسبتاً غیر حاصلخیز و مشکل برای کشت است. ابزارها و متدهای ابتدائی کشت، منجمله کشت متمادی، مسئله چادر نشینی، و مشکل عدم وجود کود مکفی، همه دست به دست هم داده باعث برداشت محصول اندك شده اند. غله برداشت شده از هر هکتار صرفاً ۵٤۰ کیلو گرم است - با۴۸۸۳ کیلو گرم از هر هکتار در فرانسه مقایسه کنید! (٤) شرایط سخت و فرساینده آب و هوائی، مثل ۳۰٪ کاهش در میزان بارندگی طی بیست سال گذشته، نیز بر همه اینها افزوده گشته است.

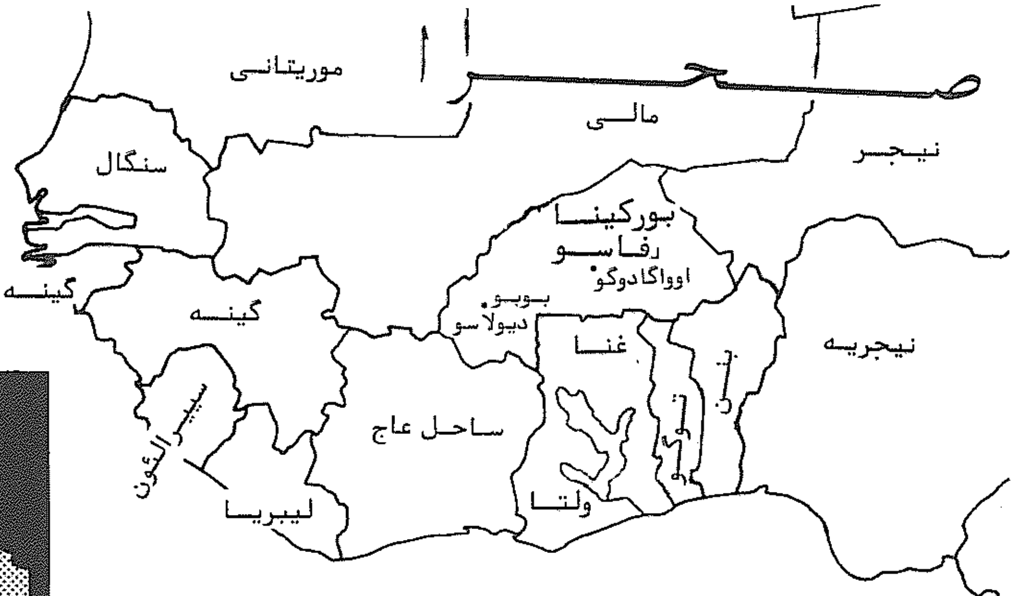
تحت شرایط نیمه لم یزرع ((ساحل)) که درطول مناطق شمالی کشیده میشود، و بهمراه مسئله عمومیت یافته از بین رفتن جنگلها، بیرمق شدن خاك، اضمحلال و دوره-ای کشت نشدن کشتزارها، علاوه بر کمبود شدید آب و فقدان آبیاری گسترده است که بیابانها گسترش مییابند. بررسی های بیشماری نشان داده اند که ((گسترش بیابانها)) نه امر خدایی است و نه صرفاً نتیجه بد اقبالی آب وهواست، بلکه کار انسانهاست و بمیزان بسیاری به مناسبات امپریالیستی مرتبط میگردد.

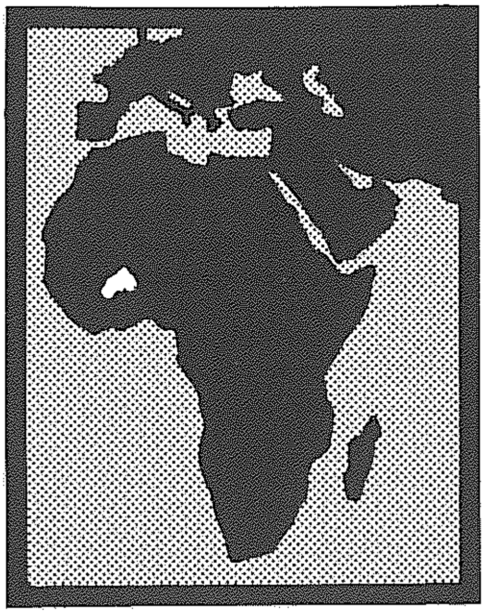
اگرچه برخی نواحی، مثل کمربند تولید گندم در حوالی دیوگو در غرب، ظرفیت تولید بیشتر خود را نشان داده اند، اما فقدان وجود راه و سردخانه باضافه اقتصادی که برای صدورتولید میکند برخی از کشاورزان رابیشتر به سوی کشت پنبه و محصولات خراب نشدنی رانده است. سرمایه گذاریها صرفا در کشت پنبه، که توسط استعمارگران در نواحی جنوبی انکشاف یافته بود، انجام میگیرند. کشت پنبه سهم بسیاری از داده ها و متخصصین را به خود اختصاص داده است.

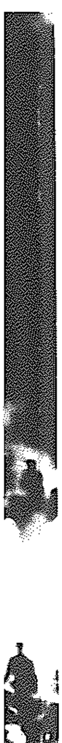
محصولات کشاورزی، عمدتاً پنبه وگوشت باضافه کره بادام، بادام زمینی، میوه جات و سبزیجات خارج از فصل، ۹۰٪ از صادرات را در بر میگیرند که بیشتر به کشورهای همسایه و فرانسه صادرمیشود. درآمد سرانه چیزی بیش از ۲۰۰ دلار است. کشت مابقی غلات عمدتا برای مصرف مستقیم و مبادله و فروش درسطح بازار محلی است که غالباً به ((لطف)) طبقه تجار استثمارگری انجام میشود که غلات را میخرد و آنها را خارج از فصل به قیمت گزاف میفروشد. جو، ذرت خوشه ای، و ذرت غلات مورد استفاده عموم هستند. زنان با تولید وفروش برخی محصولات خانگی مثل کره karite برای روغن وصابون، و آبجوی محلی بنام دولو، این امکان را مییابندکه بعضی مواد مورد لزوم خود را تهیه کرده و یا وسایل کارشان را تعمیر کنند و یا اگر بچه مدرسه ای دارند گچ تخته سیاه او را تهیه نمایند. طی بیست سال استقلال، نسبت باسوادان از۵٪ به فقط ۱۶٪ افزایش یافته و در مناطق روستایی زیر ۶٪ باقی مانده وتعداد پسرانی که اجازه مدرسه رفتن دارند دو برابر دختران است. مثل بسیاری کشورهای نومستعمره، ((تحصیل کرده ها)) برای یافتن کار یا به شهرها میروند و یا به کشورهای همجوار، چرا که دولت نمیتواند مرتباً استخدام کند. تعداد قلیلی حاضر میشوند به فقر خردکننده و کار طاقت فرسا و زندگی روستایی باز گردند.

زندگی سخت است! فقدان مواد خوراکی و آب آشامیدنی مشکل عمده مناطق روستایی است. زنان به علت تقسیم کار قبیله ای سنتی در بسیاری اقلیتهای قومی، مسئولیت تامین کلیه ضروریات مادی فرزندان خودشان (بعلاوه مسئولیت تاسن هفت سالگی فرزندانی که ریش سفید فامیل بدو سپرده) را بعهده دارند؛ اینها دربسیاری موارد شکل گروه در بسته ای را به خود میگیرند. طی هر روز، این او (و نیز دخترانش از همان سنین پائین) میباشند که برای آوردن آب باید ۱۰ الی ۱۵ کیلومتر را پیاده طی کرده، هیزم برای روشن کردن آتش جمع کند، و قبل ازاینکه برای آسیا کردن جو، جارو کردن خانه وتهیه یك شام مفصل باز گردد باید بیل بدست و بچه در بغل برای رسیدگی به محصول به سرزمین (بسیار بدی که خیلی از خانه دور است)برود. عصر مجدداً برای آوردن آب میرود و بخش اعظم شب را صرف تهیه آبجو از جو و ذرت خوشه ای میکند که میتواند در بازار محلی به فروش برسد. میانگین عمر ۴۴ سال است. اما برای زنان ۳۵ سال است. امپریالیستها، بورکینا فاسو را هفتمین کشور فقیر دنیا ارزیابی کرده اند.(۵)

این است وضعیتی که به سانکارا به ارث رسید و می خواست در آن رفرم انجام و به وضعیت کالبدهای بیرمق سایر نومستعمرات در آفریقا شبیه است که امپریالیستهای غربی ایجاد کرده اند. و علیرغم کلیه اشك تمساح ریختنهای بشردوستانه صندوق بین المللی پول و بانك جهانی در مورد بدبختی جهان سوم، بزرگترین بدبختی بورکینا فاسو خود امپریالیسم است. مناسبات میان کشورهای سلطه گر و ملل تحت سلطه در کنار مناسبات طبقاتی کهن نیمه فئودالی وجود دارد. دهقانان که به سختی میتوانند آذوقه خود را تامین کنند، زمین خوب اندکی را که دارند برای کشت لوبیا سبز جهت فروش در پاریس طی ماههای زمستان بیل میزنند. در حالیکه گوشت بخش کوچکی از مواد خوراکی بورکینائی ها را تشکیل میدهد، گله داران برای صدور به سایر





کشورهای آفریقایی دام پرورش میدهند، اقتصاد بورکینا، راکد و دارای گوناگونی اندك است و بودجه مرکزی آنها طی دهه های گذشته توسط فرانسه وتراستهای فرانسوی تعیین شده است،

امپریالیستهای فرانسوی یك تقسیم کار مشخصی رابرای مستعمرات آفریقای غربیشان تعیین کرده اند: کنگو و چاد پنبه تولید میکنند؛ سنگال، بادام زمینی؛ وگابن، چوب، و صدها هزارازمردم ولتای علیا، علاوه بر اینکه گوشت دم توپ اروپائیان در جنگهای مستعمراتی بوده اند، برای کار اجباری به مزارع کشت قهوه و کاکائو به «ساحل عاج» فرستاده شده اند، عقب ماندگی بورکینا مناسب حال امپریالیسم بوده است و این عامل مهمی در توسعه یافتن امپریالیسم بوده است،

همانگونه که قبلا متذکر شدیم، یکی از مهمترین وچشمگیرترین ویژگیهای بورکینا فاسو،مناسبات آن با ساحل عاج در جنوبش میباشد، دو میلیون بورکینایی که در آنجا کار میکنند ۶۰٪ جوانان بین ۱۸ تا ۳۵ سالش را تشکیل میدهند که این نسبت عظیمی از پربها ترین ثروتش یعنی توده های کارگرش، را در بر میگیرد، درآمد آنها مهمترین منبع درآمد خانواده های روستایی است، کشت و کار بخور و نمیر در بورکینا فاسو روی دیگر سکه کشت وسیع و گسترده در ساحل عاج و احتیاجش به نیروی کار ارزان است، فرانسه جهت حفظ این ارتش ذخیره در ولتای علیا مضاف بر سرمایه گذاریهای نسبتاً قلیلش در کشت پنبه برای صادرات، بورژوازی بوروکرات را در این کشور حمایت کرده و ارتش مستعمراتیش را نگاه داشته و کمکهائی صرفاً برای بقا(و نه توسعه) بدان داده است،

### گسترش انقلاب به مناطق روستایی بورکینا

سانکارا طی «بیانیه سمتگیری سیاسی» چنین اعلام داشت که «مبارزه ای شدید علیه طبیعت ۰۰۰۰ و علیه سلطه امپریالیسم بر کشاورزی بورکینا» را بر پا میدارد، او بر دادن اولویت به بهبود مناطق روستایی مصربود: «خودکفایی از نظر مواد غذایی را در عمل پیاده خواهیم کرد، از زیاده گویی های بدون عمل خسته شده ایم، » او در سال ۱۹۸۴ زمینها را ملی کرد و امتیازات مالی و اداری کدخداها را ملغی ساخت، او «استثمارگران مردم در لباس رؤسای دهکده ها» را تقبیح نمود، «شورای ملی انقلاب» برای دستیابی به اهداف خود درعرصه کشاورزی، یك برنامه ۱۵ ماهه برای «توسعه خلقی» تهیه نمود تا بلکه شالوده نخستین برنامه پنبج ساله (۱۹۹۰-۱۹۸۵) را بریزد،

هدف «برنامه توسعه خلقی» ابتدا حرکت در جهت خودگردانی اقتصادی وسپس استقلال از طریق برخی پروژه های تحت تکفل مالی دولت که بتواند ساختار شالوده ای را بنیان نهد، و سپس پاسخگویی به عاجلترین نیازهای توده های شهری و روستایی بود، که عبارت بود از: حفرچاه های آب، ساختن سدهای کوچك خاکی، پروژههای ذخیره-سازی آب و آبرسانی، و توسعه سبزیکاری برای مصرف داخلی در ۳۰ استان، پروژه های بزرگتر«منافع ملی» عبارت بودند از ساختمان سد مولد نیروی برق در کومپینگا، سد برای آبرسانی در باگره، و راه آهن اوواگادوگو- تا مبائو، که نیازمند سرمایه گذاریهای عظیم وبسیج گسترده و سراسری بودند،

بوجود آوردن «کمیته های دفاع از انقلاب» ابزار سیاسی اصلی شورای ملی انقلاب بود که جهت پیشبرد سیاستهایش در تمام سطوح و در کلیه بخشهای جامعه ایجاد کرده بود: کمیته های دفاع از انقلاب، «تشکلات توده ای» بودند که از قرار «مردم از طریق آنها میتوانند حاکمیت دمکراتیك خود را اعمال کنند» و بطور فعال درساختمان کشور شرکت نمایند، وظایف این تشکلات عبارت بود از آموزش سیاسی توده ها و اشتراك دادن آنها در تحولات انقلابی، سازماندهی پروژه های همگانی کار در جهت منافع ملی و «دفاع نظامی از انقلاب در برابر دشمنان داخلی وخارجی انقلاب از طریق تعلیمات نظامی» توسط فعالین «کمیته های دفاع از انقلاب»،

بر پا شدن کمیته های دفاع از انقلاب دربیش از هفت هزار دهکده بورکینا باضافه هر مدرسه مهم، کارخانه، و دفاتر جنبی و اداری در نواحی شهری،به آتوریته های نوینی بدل شدند که بدین ترتیب مبارزه سیاسی درون رژیم که هیچگاه با تصرف کاخ ریاست جمهوری بکناری نهاده نشده بود، درون کمیته های دفاع از انقلاب باز تولید شد، عناصر و احزاب دست راستی سابق وخارج از قدرت باضافه کدخداهای خلع ید شده، بدرون این کمیته ها هجوم بردند،و گرایشات چپ مختلف بر سر کسب رهبری در کنترل مناطق مختلف به رقابت بایکدیگر برخاستند، تضاد میان مقامات اتحادیه ها و کمیته ها در شهرها به این نیز اضافه میشد،چرا که کمیته ها پایگاه اجتماعی آنها را از چنگشان در آورده بود، این امر در مقطع معینی به برخورد سیاسی علنی منجر گردید، و اتحادیه های معلمین و کارکنان غیرنظامی دولت به مخالفت با قدرت کمیته ها برخاسته و از فرمانبرداری از آنها امتناع ورزیدند،

کمیته های دفاع از انقلاب، عمدتاً توسط



حامیان جوان و پرشور و اشتیاق رژیم جدید گردانده میشدند که دربعمل درآوردن تحولاتی که ضروری تشخیص میدادنداز آزادی بسیار برخوردارند. در ابتدا آنها برای دفاع از انقلاب مسلح بودند تا اینکه ((وقوع حوادث بسیار)) منجر به کنارنهادن این سیاست گردید. در بعد سیاسی قضیه، آنها سلسله مراتب حزب سیاسی حاکمه را برهم زدند ودر این زمینه واقعاً یك طبقه جدید از مقامات خرد را تشکیل دادند.

بیشك این جوانان ابتکار عمل براه اندازی بسیاری پروژه های مختلف و باارزشی را در دست داشته؛ منجمله، از ساختن مدارس و درمانگاه ها، حفرقنوات و تعمیر بازارهای داد و ستد گرفته تا پیشبرد اهداف ((برنامه توسعه خلقی)). کمیته های دفاع از انقلاب مسئولیت خدمات اجتماعی در نواحی روستایی را بعهده گرفتند و نقش مهمی در نظارت بر فروش غلات و جلوگیری از فروش دولاپهنای جو توسط بازرگانان ایفا نمودند، که بقول یکی از رهبران این کمیته هااگر بازرگانان میتوانستند خواست خود را به عمل درآورند، به قیمت از گرسنگی مردن برخی روستائیان تمام میشد. این جوانان با برهم زدن ساختار کهن آتوریته کدخدایان در تقابل شدید با آنان قرار گرفتند که بویژه در هنگام اخذ مالیات که سابقاً وظیفه کدخدا بود و سهمی از آن رامال خود میکرد، برخوردها تشدید مییافت. بعدها این مالیات برچیده شد که یکی از بزرگترین ضرباتی بود که بر نظم کهن وارد آمد. اگر چه این کمیته ها بر پا گشتندتاحلقه رابط واقعی با توده ها باشند، اما حداقل یکی از تحقیق کنندگان در این موضوع گفته است که خود دهقانان بویژه در منطقه موسی غالباً تحت انقیاد کدخدا باقی می ماندند، و در رقابتهای ((کمیته های دفاع از انقلاب)) و کدخدایان هیچکس از منافع دهقانان دفاع نمیکرد.(۶)

**رفرم ارضی درمقابل انقلاب ارضی**

گذشته از همهاینها تجربه‌تلخ بورکینا فاسو نشان میدهد که اگر هدف رهایی باشد باصرفاً نیم گام فاصله گرفتن از امپریالیسم، نمیتوان بدان رسید. سانکارا،امپریالیسم را بعنوان دشمن شماره یك مورد حمله قرار میداد، او با شوق از نیل به خودکفایی در زمینه تولید مواد غذایی،یك اقتصاد مستقل و با برنامه ملی سخن میگفت. اما برنامه اقتصادی ((شورای ملی انقلاب)) بورکینائی ها را حتی یك گام بسوی خود کفائی و به هدف محقانه تامین مواد خوراکی خود نزدیك نکرد. همانگونه که سانکارا و دوستانش بر مبارزه توده ها برای برپایی جنك خلق و سرنگون کردن امپریالیسم وارتجاع جهت کسب قدرت متکی نبودند، بهمان شکل نیز آنها برای متحول ساختن زیر بنای اقتصادی جامعه در جهت منافع انقلابی توده ها و انجام مبارزه در عرصه روبنا جهت درهم شکستن سنن و زنجیرعقب افتادگی که خود زنجیری است بر گرده مناسبات اجتماعی، اساساً بر توده های دهقانان اتکا نداشتند. این مسئله‌ای پیچیده است، اما رفرم ارضی نتوانست توده ها رابسیج کند چرا که بر پایه گسست کامل از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری که بر نواحی روستایی بورکینا مسلط است و همچون لنگر بر مناسبات اجتماعی سنگینی میکرد، قرار نداشت.

((بیانیه ستمگیری سیاسی))که بدرستی دهقانان را بمثابه طبقه ای که ((بمیزان عظیمی تحت ستم و استثمار امپریالیسم بوده)) و بعنوان یك ((نیروی عمده)) ارزیابی مینمود، به غلط نتیجه گیری میکند که ورود شیوه تولید سرمایه داری موجب متحول شدن ونابودی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری شده است. در واقع، اشکال جدید و قدیم استثمار درهم ادغام گشته اند. مضاف اینکه، اگر چه تولید تا اندازه ای شتاب گرفت (بویژه در بخش پنبه که تولید سرمایه دارانه غالب شده بود) اما سؤال اینجاست که چگونه ممکن است هنگامیکه رابطه میان ماشین نومستعمراتی ((که باید داغان شود)) و امپریالیسم تغییر نیافته، استثمار امپریالیستی دهقانان پایان یابد؟ افزایش بارآوری تولید در خدمت چه کسی؟ برای منفعت دولت؟ یعنی برای منفعت یك بورژوازی بوروکرات در حال رشد شهری کاملا وابسته به امپریالیسم، بهمراه طبقه انگلی تجار؟

دولت طی کنفرانسی در ماه مارس ۱۹۸۴، ملی کردن کلیه زمینها، بازتوزیع آن برمبنای نیازهای هرخانواده و پیشبرد یك رفرم ارضی که بتواند((مناسبات کهن تولیدفئودالی را .... توسط خود دهقانان فقیر و میانه حال در هم شکند.... مالکیت کهن بر زمین رامضمحل سازد..... تولید گسترده کشاورزی را سازمان دهد))، را اعلام داشت. اینها بیشتر به تخیل شبیه بودند تا واقعیت، چرا که بخشی از یك انقلاب دمکراتیك نوین نبودند– و نه اینکه مناسبات طبقاتی کهن میان کشورهای استثمارگر امپریالیستی و ملت تحت ستم بورکینا فاسو، و نه مناسبات میان استثمارکننده و استثمارشونده در روستا نابود شده بود.

نظام مالکیت زمین و مناسبات طبقاتی در ولتای علیا و کشورهای آفریقایی مشابه از جنبه های مهمی از فئودالیسم ونیمه فئودالیسم کلاسیك درآسیاواروپامتفاوت بوده و شایسته بررسی بیشتر میباشد. نظام مالکیت زمین در ولتای علیا مرتبط است با سازمان سلسله مراتب قبیلوی که توسط محققین بسیاری بنام ((فئودالیسم یا نیمه فئودالیسم)) خوانده شده است،چراکه درگذشته سیستم استثماری بیگاری (corvee) مرسوم بود؛ این عبارت بوداز کار مجانی بعلاوه امتیازات دیگری که توسط رؤسای قبیله از دهقان که روی زمین کار می‌کرد طلب می شد؛ زمین در اختیار قبیله قرار داشت و به خویشاوندان خونی ((متعلق)) بوده اما توسط رؤسای قبایل ((اداره)) میگشت.

این شیوه تولید همراه بود با روبنای قبیله ای مرتبط بدان که پدرسالاری، چند همسری، وسلسه مراتب قبیله ای را تقویت میکرد و تحکیم می بخشید.((زن دادن))توسط رؤسای اریستوکرات یکی از ستمگرانه ترین آتوریته های قبیله ای بود. نوکران هر چقدر وفادارتر میبودند، زنان بیشتری دریافت می کردند؛ اگر چه در صورت باقی ماندن تتمه حسابی، رئیس قبیله میتوانست آنها را پس بگیرد. دهقانان، دخترانشان را برای توزیع میان خویشاوندان به رئیس میدادند. ولی دختران آن دختران باید باز گردانده میشدند تا بدین ترتیب انبار رئیس قبیله تهی نشود. این تاریخ باستان نیست. درحرمسرای امپراطور منطقه موسی در هنگام انقلاب ۱۹۸۳ تعداد

۳۵۰زن، بدون احتساب بردگان زن، وجود داشت.

خلع ید کردن آتوریته های قبیله ای از قدرتهای سیاسی و اقتصادی رسمیشان از قدرت آنها نکاست، و سنن کهن همچنان پابرجا باقی ماندند. (برخی از آنها مصلحت بر این دیدند که بدرون رهبری کمیته های دفاع از انقلاب بخزند، اما بسیاری در پی انتقام گیری بودند.) مثلا، حتی پس از اینکه انجمنهای توده ای در همه دهکده ها برپا شدند، غالب دهقانان کماکان اربابان سابق خود را به بالاترین سطوح انتخاب میکردند. علیرغم غیر قانونی بودن پیشکش دادن به رهبران«روحانی» که هم سطح کدخداها و رؤسای قبایل بوده و حاصلخیزی و برداشت خوب را تضمین میکردند، غالب دهقانان راهی برای پیشکش کردن گوسفند یا گاوی در سیاهی شب و یا بدور از چشم کمیته ها می یافتند. ژان زیگلر در کتاب اخیراً منتشر شده اش بنام «پیروزی شکست خوردگان» نمونه جالبتری رانقل میکند که طی آن بردگان قبیله تاماچك صفی طولانی جهت پس گرفتن غله برای اربابانشان درست کرده بودند. کمیته های دفاع از انقلاب ابتدا از اینکار امتناع نموده و یادآور شدند که این سنت برداشته شده است. بردگان پاسخ دادند: «برایمان دردسر درست نکنید. شما فقط دو هفته اینجا می مانید، ولی تاماچکها همیشه اینجا خواهندبود!»(۷)

اگر چه هیچکدام از این اتفاقات غیرمترقبه نیستند و خود سانکارامتوجه پایداری سنت در میان دهقانان بود، او به این گرایش داشت که حاکمیت و قدرت قبایل را صرفا سنتهای «فرهنگی» بحساب آورد که دهقانان بتدریج از دست خواهند داد، در حالیکه این عرصه های قدرتمند روبنائی انعکاسی از مناسبات اجتماعی واقعی و مادی می باشند که حتی در همزیستی با مناسبات سرمایه داری و امپریالیستی وجود دارند.

هدف انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریادرمناطق روستایی دقیقا عبارت است از در هم شکستن نظام مالکیت کهن، ریشه کن ساختن روبنای عقب افتاده فئودالی (یا نیمه فئودالی) و اجرای شعار«زمین به کشتگر»و توزیع سرانه زمین.(سیاست توزیع سرانه زمین ونه توزیع خانواری آن، دقیقا ضربه ای مهم بر مناسبات کهن مالکیت پدرسالارانه است، که به ناگهان زن را نیز صاحب زمین میسازد و در صورت جدایی و سایر تحولات او امکان آن را مییابد که بر پایه ای مساوی تر در جامعه شرکت کند.) تبدیل تولیدکنندگان به صاحبان مستقل زمینها خودبخش مهمی از رهاسازی آنها از شیوه تولید ماقبل سرمایه داریست. زیربنای مستحکم برای اقتصاد ملی تنها میتواند بر مبنای نابودسازی این مناسبات کهن و نه سازگار ساختن آنها و اصلاح آنها، بناشود. این مرحله انقلاب بورژوایی است،چرا که رفرم ارضی از چارچوب سرمایه داری فراتر نمیرود. اما در عین حال، پیش شرطهای ضروری جهت هرگونه پیشروی واقعی و راستین بسوی انقلاب سوسیالیستی را تامین میکند. همانگونه که مائوتسه دون آنرا بیان میکند: «انقلاب دمکراتیك نوین از یکسو راه را برای سرمایه داری هموار میسازد و از سوی دیگر پیش شرطهای سوسیالیسم راایجاد مینماید.» تنها پس از نابودسازی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داریست که سئوال کدامین راه - سرمایه داری یا سوسیالیسم - درمسئله ارضی دهقانان را رها خواهدساخت،امکان مطرح شدن را مییابد. بر مبنای قوه ابتکار، دانش و شور انقلابی خود دهقانان است که اشکال کئوپراتیوی،- مثل کمکهای متقابل، گروه های کارو بالاخره کئوپراتیوها- گام به گام بپای روشن شدن برتری آنها برای دهقانان فقیر،تکوین مییابند.

پرولتاریا علیه هرگونه «کئوپراتیواسیون [تعاونی کردن-م] قلابی که بر نابود کردن ساختارهاو مناسبات کهن فئودالی استوار نیست، میباشد. این چنین تدابیری تنها مناسبات کهن رالاپوشانی کرده و نهایتاً بخود جذب میکند. فی الواقع، در بورکینا فاسو ثابت شد که بر پایه کشاورزی نیمه فئودالی و بدون گسست از امپریالیسم نمی توان حتی به یك شکل سرمایه داری دولتی (مزارع دولتی اعلام شده، اما غیر موجود) گذر کرد.

دیگر عرصه اصلی انقلاب دمکراتیك نوین،عرصه ایکه با انجام انقلاب ارضی بطور لاینفکی مرتبط میباشد، عبارتست از ضرورت گسست از امپریالیسم و در نتیجه ایجاد یك اقتصاد ملی مستقل و متکی بخود. در کشوریکه تامین آذوقه مردم و حل مشکل کمبود آب بلاواسطه ترین اولویتها می باشند، صنعت-صنعت سبك- باید اساساً برای خدمت به کشاورزی ساخته شود وآنهم با تولید ابزار سبکی نظیر پمپ، و ابزار حفر چاه و غیره و نه تولید برای صادرات یا توسعه منابعی که برای این اهداف اولیه ضروری نمی باشند. این یعنی کاستن از اهمیت شهرها و برپانداشتن یك دستگاه پرهیبت دولتی و مسلماً یعنی متکی نکردن بقای خود به کمکهای امپریالیستی.

اشکال متنوعی از کئوپراتیویزه کردن جهت وادار ساختن روستائیان به تولید بیشترمورد استفاده قرار گرفتند. یا فی الواقع آنچه که مائو شدیداً علیه آنها هشدار داد انجام شد، و تولید بیشتر بر روستائیان تحمیل گردید. از آنجا که انجمنهای روستایی ابتکار خود توده ها نبود، روستائیان دلیل چندانی برای شرکت درآنها نداشتند، به استثنای برخی موارد که روستائیان متوجه میشدند که این انجمنها ابزاری هستند که از آنطریق میتوانند وام و اعتبار بانکی دریافت کنند، بر پایه ای بورژوایی به پای تشکیل آنها میرفتند! کئوپراتیوهای نارس،بقول گزارش کنفرانس کشاورزی سال ۱۹۸۴، ساختگی بودند و به اشغال بوروکراتها، ملاکین، تجار یا سربازان مزدبگیر در میامدند، «که از انبار کردن ذخایر کئوپراتیو هراسی نداشتند چرا که تنها خطری که تهدیدشان میکرد این بود که به دهکده دیگری فرستاده شوند و همه چیز را از نو شروع کنند....»

### اندکی اتکابخود، و اندکی استقلال

فرانسه در سال ۱۹۸۳، ۴۰٪ از بودجه ولتای علیا (حدود ۷۰ میلیون دلار) را تامین نمود. همچنین حدود ۳۵۰۰ پرسنل فرانسوی نیز در شغلهای مختلف در آنجا کار میکردند. غالب کمکهای دریافت شده از طریق تشکیلاتهای فرانسوی عبارت بود از همکاریهای تکنیکی و توسعه شهرها و نیز در زمینه توسعه معادن طلا. علیرغم «ولتائیزه» کردن اقتصاد پس از استقلال، بنگاههای تجاری و غذایی فرانسوی (مشروبات، روغنهای خوراکی، آسیاب ها، و تصفیه شکر)، نساجی و غیره (تنباکو، کفش سازی و ....) توانستند موقعیت مستحکم خود را حفظ کرده وکماکان از برخورد بینهایت مساعدی طی نخستین سالهای «انقلاب» برخوردار بودند. هنگامیکه دولت بورکینا تصمیم گرفت امتیازات مالی گزاف شرکت ایولسی IVOLCY(یك شرکت دوچرخه سازی «ولتایی») و شاخه ای از کارتل فرانسوی (CFAO) را به ضرر تولید کنندگان بورکینایی دوچرخه ادامه دهد، البته این بورژواهای ملی خشمگین شدند.

این مسئله مصادف شد با سیاست کلی وارد کردن انواع کالاهای مصرفی، محصولات صنعتی و خوراکی(علیرغم اینکه ورود کالاهای لوکس کاملا سرکوب شده بود واین امربرخلاف منافع کرکسهای قشر تجار بود). کرکسهای قشر تجار آنهائی هستند که با انحصارات بسیار بزرگ اروپایی پیوند داشتند و همچنین تجار قدیمی که از خاور میانه آمده بودند(اینها در غرب آفریقا بسیار فراوانند)؛ و هر دوی آنها از شبکه تجار کوچك سنتی در کوچه و خیابانها وروستاها، استفاده میکنند. اگر چه ممنوعیت ورود کالاهای لوکس به نفع آنان نبود، اما

بقیه در صفحه ۷۱

# بیانیه افتتاحیه
# دومین کنفرانس منطقه‌ای
# جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درجنوب آسیا

کنفرانس منطقه‌ای احزاب وسازمانهای مارکسیست ـ لنینیست جنوب آسیا که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کنند، با موفقیت برگزار گردید ۰ این کنفرانس گامی مهم درجهت تحکیم نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست درمنطقه ونمایانگر گسترش قدرت ج ۰ا۰ا۰ بود ۰ این کنفرانس مباحثات پر باری را بر سر مسائل مهم انقلاب درجنوب آسیاودر مورد ج ۰ا۰ا۰ به پیش برد. کنفرانس کار خود رابا قرائت بیانیه‌زیرکه ازسوی کمیته‌ج ۰ا۰ا۰ صادر شده آغاز نمود ۰ ـ جهانی برای فتح

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرمترین درودهای خود را به کلیه احزاب و سازمانهای جنبشمان در منطقه جنوب آسیا ابراز میدارد ۰

این کنفرانس منطقه‌ای در برههٔ بسیار مهمی منعقد میگردد ۰ موقعیت انقلابی در بسیاری از کشورهای جنوب آسیا بسرعت درحال تکوین است . فقر فلاکتبار اکثریت توده‌ها ، مقاومت مسلحانه ملل تحت ستم درهند وسریلانکا ، تشدید تخاصم درون صفوف دشمن ، تلاش‌های مذبوحانه دول گوناگون امپریالیستی جهت گسترش وتحکیم مناطق نفوذ خود، همگی فرصتهای مساعدتری را برای تدارك وانجام مبارزه مسلحانه جهت کسب قدرت سیاسی ایجاد می‌کند ۰

میتوان گفت طی ۳ سالی‌که ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگذرد ، تلاشهای مهمی جهت فائق آمدن بر برخی از مشکلات عمدهٔ روباروی مارکسیست ـ لنینیستهای منطقه بعمل آمده است ۰ درعین حال‌واضح است که نیروهای مارکسیست ـ لنینیست در این منطقه همچون جنبش ما در سطح بین المللی‌کماکان‌باید جهت جبران عقب ماندگی خود ازشرایط‌مناسب برای انقلاب،تلاش نمایند ۰

اگرچه هر یك از کشورهائی که در جنبش آسیای جنوبی می گنجند ویژگیهای خاص خودرا دارند وتدوین یك خط مشی مشترك برای انجام انقلاب در کلیه این کشورها نه کاری صحیح است ونه امکان پذیر ؛ اما این‌نیز وجه دیگری‌از واقعیت است که پیوندهای تاریخی خصوصیات اجتماعی ـ اقتصادی مشترك ، نفوذ متقابل جنبش انقلابی در کشورهای همسایه و واقعیات ژئوپلیتیکی ، نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست منطقه ، بویژه آنانکه‌درج ۰ا۰ا۰ شرکت دارند، را ملزم می‌سازد که تجارب خودرا با جدیت به یکدیگر منتقل ساخته، برسرخط‌مشی سیاسی مبارزه کرده ، وهمکاری‌عملی بایکدیگر راگسترش دهند ۰ با چنین مقصودی بود که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی‌در مشاوره با احزاب وسازمانهای منطقه ، فراخوان این کنفرانس راصادر نمود ۰

ضرورت تشکیل ، ویا بازسازی یك حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست دربسیاری از کشورها بوضوح هویداست ۰ همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، همیاری در انجام این امر، وظیفه کل جنبش بین المللی‌است ۰ فی الواقع از آن کشورهای جنوب آسیا که جنبش مادر آنجا حضور دارد (باستثنای‌سریلانکا ) بیش از یك تشکیلات [درجنبش ـ م] شرکت جسته‌است. بعلاوه درهمه این کشورها نیروهایی وجوددارند که موضع سیاسیشان در تطابق با بیانیه میباشد ۰ بنابر این مسئله متحد ساختن نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست بر مبنای یك خط‌مشی صحیح ایدئولوژیك ـ سیاسی ، همچنان مطرح است ۰

به اعتقاد ما ، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، نقشی حیاتی در این پروسه بعهده‌دارد ۰ این بیانیه ، شالوده‌ای مهم برای تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم بوده‌و وراهنمائی صحیح وروشنی در مورد بسیاری مسائل به مارکسیست ـ لنینیستها ارائه میدهد ۰ لذا وحدت اصولی بانیروهایی که به جنبش‌ما حمله کرده وبیانیه‌اش را اپورتونیستی میخوانند، امکانپذیر نیست ۰ درعین حال، بیانیه کماکان منعکس کننده این واقعیت است که وحدت جنبش‌ما در سطح بین المللی‌کامل نشده است واین امر باید گام به‌گام از طریق مباحثه و مبارزه ، ارتقاء یابد ۰ مضاف براین، بیانیه نمیتواند ویژگیهای کشورهای مختلف ـ منجلمه ساخت اجتماعی ـ اقتصادی ، تاریخچه مشخص جنبشهای مارکسیست ـ لنینیستی، شکل ویژه پیشرفت جنگ خلق ، وغیره‌را تحلیل کند ۰ تمامی اینها مسائلی حیاتی در پروسه وحدت نیروهای راستین مارکسیست ـ لنینیست حول یك خط‌مشی صحیح انقلابی محسوب می‌شوند ۰

مباحثه و مناظره میان احزاب وسازمانهای وابسته به ج ۰ا۰ا۰ منطقه جنوب آسیاچند سال است که ادامه داردو بیشك در آینده‌نیز ادامه خواهد یافت ۰ این کنفرانس نه میتواند ونه می باید بدنبال حل وفصل قطعی مسائل مهمی که در دستور قرار گرفته اند ، باشد ۰ اما می‌تواند از طریق کنکاش کامل درنقطه نظرات گوناگون، بوسیله انجام مبارزه اصولی‌سیاسی ـ ایدئولوژیك ، به ارتقاء سطح مباحثات نه تنها در منطقه بلکه در مجموعه ج ۰ا۰ا۰، کمك کند ۰

بیانیه ٔ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ★

# اطلاعیه مطبوعاتی
# کمیته مرکزی بازسازی
# حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)

"دومین کنفرانس سراسری کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست)" درنیمه دوم سال ۱۹۸۷ برگزار گردید. یکی ازدستاوردهای مهم این کنفرانس، ادغام کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند در کمیته مرکزی بازسازی ح.ك .هـ. (م.ل) بود که هردوی آنها از شرکت کنندگان درج ۱۰۱۰ بودند.

نوشته زیر، بیانیه مطبوعاتی "دومین کنفرانس سراسری"، بهمراه گزیده‌هایی از اسناد کنفرانس است که توسط ك .م.ب .ح .ك .هـ. (م ـ ل) دراختیار ما قرار گرفته‌اند.

ــ جهانی برای فتح

دومین کنفرانس سراسری حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) درآخرین هفته سپتامبر با موفقیت در کرالا برگزار گردید. نمایندگان وناظران از ناحیه دهلی،گوجرات، مهاراشترا، اور یسا، آندراپرادش،تامیل نادو، کرالا و پنجاب در کنفرانس شرکت جستند. این کنفرانس نشانگراوج‌گیری مبارزه برسرخط مشی ك .م.ب .ح .ك .هـ. (م ـ ل) طی چند سال‌گذشته وتحکیم سیاسی ـ تشکیلاتی خط نوین انقلابی بود. با ادغام حزب کمونیست انقلابی هند (یك گروه مارکسیست ـ لنینیست که درپنجاب فعالیت دارد) وکمیته مرکزی بازسازی ح.ك.هـ. (م ـ ل) که بر اساس جهتگیریهای مشترك سیاسی صورت گرفت این گام مهم بیش از پیش توسعه وتحکیم یافت.

"خط مشی استراتژیك برای انقلاب دمکراتیك نوین درهند" مصوبهٔ کنفرانس از انقلابیون ملیتهای گوناگون هند میخواهد که برنامه، خود رابرای انقلابات دمکراتیك نوین ملیتهای‌مربوطه درجهت برپایی مبارزه برای رهایی ملی وبسرانجام رساندن‌انقلاب دمکراتیك نوین درهندبمثابه مجموعه، انقلابات دمکراتیك نوین ملیتهای گوناگون تدوین نمایند. این سند متذکر میشودکه ".... برنامه مشخص برای انقلاب دمکراتیك نوین درهند باید دربرگیرنده چنان‌خط مشی استراتژیکی باشد که چارچوب کلی و برنامه های انقلابات دمکراتیك نوین ملیتهای گوناگون راارائه دهد". درپرتو این دیدگاه، برنامه‌های انقلابات دمکراتیك نوین در مهار اشترا ،گوجرات ،تامیل نادو ،وکرالا به تصویب کنفرانسهای ایالتی مربوطه رسید. برنامه انقلاب دمکراتیك نوین‌پنجاب قبلاتوسط خود حزب کمونیست انقلابی هندتهیه گشته بود. سند "خط مشی استراتژیك..." همچنین دورنمای نوینی درمورد مسئله کاست ارائه نمود وبر ضرورت انجام مبارزه علیه سیستم کاستی بمثابه یك وظیفه استراتژیك ولاینفك از "انقلاب دمکراتیك نوین تاکید ورزید. این سند خاطر نشان ساخت که "....اشکال‌ویژه تشکیلاتی ومبارزاتی متکی بر تحتانی‌ترین قشر کاست‌ها ... ، ودر برگیرنده،سایر نیروهای مترقی ..."باید جهت انجام این وظیفه بهمراه مبارزه علیه سیستم کاستی ازطریق تشکلات مختلف توده ای وخودحزب پیشاهنگ، ایجاد شوند.

"گزارش سیاسی ـ تشکیلاتی "تجارب مبارزه بین دوخط مشی پس از کنفرانس اول در ۱۹۸۲راجمعبندی نمودوبویژه بر تحولات بعداز پلنوم ۱۹۸۵ تمرکز داد. این گزارش درمورد عدم درك تبدیل دگماتیسم به‌اپورتونیسم‌راست و عدم‌درك‌صحیح ازمبنای‌واقعی‌ائتلاف‌اپورتو ـ نیستی میان‌مدافعان خط مشی سال ۱۹۷۰ ورویزیونیستهای درون حزب ، انتقاد از خودی صورت گرفت. گزارش در بررسی از روندتحول در گروه‌های مدافع برنامه ۱۹۷۰ وتبدیلشان به هوادارن رنگارنگ" یکپارچگی‌هند" وناتوانی آنها در گسست ازاکونومیسم مسلح در مناطقی که مبارزات سرسختانه ضد فئودالی جریان دارد،

متذکر شد که تحولات سیاسی ونیز اجتماعی ـ اقتصادی باعث استحاله روند دگماتیستی در جنبش م ۰ل ۰ به اپورتونیسم راست گردیده است ۰ عدم تشخیص این مسئله باعث شدکه مبارزه‌ای برای تدوین خط‌مشی علیه دگماتیسم برپا نشود ـ مبارزه‌ای که درواقع می‌بایست برای درهم کوبیدن رویزیونیسم انجام میگرفت ۰ درنتیجه راه برای بروز روندهای رویزیونیستی مختلف در تشکیلات گشوده شد ۰

برمبنای این تشخیص ،کنفرانس تجارب صحیحی از مبارزهٔ متعاقب پلنوم ۱۹۸۵ بر سر خطمشی رابیرون کشید، اشتباهات مرتکبه در پلنوم که باعث اعمال دوخط مشی متفاوت شده بود راتصحیح نمود، وجهتگیری انقلابی حزب راتحکیم بخشید ۰ اقدام انضباطی مبنی بر اخراج رهبران فعالیتهای ضد حزبی (ویجی کومار ،کومار ، کادریوان ، رائول ) بوسیله کنفرانس تایید گردید وخاطر نشان شدکه حزب با برداشتن این گامها خود رامستحکم ساخته است ۰ " اوضاع جهانی و وظایف ما " ، " در باره وحدت درون جنبش مارکسیست ـ لنینیستی هند " ، واساسنامه جدید اسنادی بودکه علاوه بر اسناد فوق الذکر بتصویب کنفرانس رسید ۰ کنفرانس سه قطعنامه نیز بتصویب رساند : ۱ ـ شادباش بمناسبت ادغام ح ۰ك ۰ا ۰هـ ۰ درك ۰م ۰ب ۰ج ۰ك ۰هـ (م ـ ل ) ، ۲ ـ درحمایت از خواسته ایجاد دولت جارکاند بمثابه نخستین گام درتایید حق مردم جارکاند درتعیین سرنوشت خویش، ۳ ـ در محکومیت اشغال سریلانکا توسط ارتش هند ۰

این کنفرانس ، یك کمیته رهبری جدید انتخاب نمود ، و رفیق ك ۰ ونو بعنوان دبیر تشکیلات انتخاب گردید ۰

اختتام موفقیت آمیز کنفرانس بابرپایی یك راهپیمایی در ارناکولام در اول اکتبر ۱۹۸۷ بطور علنی اعلام شد ۰ رفیق ك ۰ونو ، رفیق م ۰م ۰ راوونی دبیرواحدحزبی ایالت کرالا ) ، رفیق ویلاس سونه وانه (دبیر واحد حزبی ایالت مهاراشترا ) ورفیق مالویندرسینگ مالی ( دبیر جبهه انقلابی پنجاب )برای راهپیمایان سخنرانی نموده ودورنمای خط مشی نوین و وظایفی که این خط مشی دررابطه با اوضاع سیاسی پیچیده در پنجاب وسایر نقاط کشور مطرح میکنند، توضیح دادند ۰

پنجم اکتبر ۱۹۸۷

دبیر ك ۰م ۰ب ۰ج ۰ك ۰هـ ( م ـ ل )

★

# اوضاع جهانی
# و
# وظایف ما

گزیده‌هایی از "اوضاع جهانی ووظایف ما " ،سند مصوبه دومین کنفرانس سراسری ك ۰م ۰ب ۰ج ۰ك ۰هـ (م ـ ل ) ـ سپتامبر ۱۹۸۷ ۰

اوضاع کنونی جهان باخیزش موج مبارزات انقلابی مردم کشورهای تحت سلطه ، ناآرامی و انفجارات خودجوش توده‌ای درکشورهای امپریالیستی ، رقابت فشرده وتدارکات جنگی بلوکهای امپریالیستی بسرکردگی آمریکا وسوسیال امپریالیستهای شوروی وتشدید همه ـ جانبه بحران جهانی امپریالیستی مشخص می‌شود ۰

علیرغم عقبگرد سخت ناشی از خیانت رویزیونیستها درچین وآلبانی وضعف نیروهای آگاه ـ ذهنی انقلاب ، مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم کماکان به پیشروی ادامه میدهد ۰ تشدید غارت امپریالیستی و سوسیال ـ امپریالیستی به‌مقاومت سختر وقاطعانه‌تر خلقهای تحت ستم درکشورهای مختلف پاسادداده است ۰ شورشهائی توده‌ای در آمریکای لاتین ، آفریقا وآسیا مرتبا بپاخاسته ودر برخی موارد دیکتاتوریهای چنددهساله راسرنگون ساخته است ۰ تلاش دول امپریالیستی درکانالیزه‌کردن این شورشها بدرون مجراهای قانونی ورفرمیستی وتحمیق مردم بکمك رنگ ولعاب تغییرات سطحی باشکست مواجه می‌شود ۰ بر بستر این خیزش انقلابی است که جنگ خلق درپرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو همچون مشعلی درخشان فرا راه کلیه خلقهای تحت ستم و توده‌های انقلابی سراسرجهان، جریان دارد وبدرستی پتانسیل انقلابی موجود درجهان کنونی بویژه درکشورهای تحت سلطه رانشان میدهد ۰

این نبرد، باقطعیت هرچه تمامتر نشانگر اهمیت حیاتی ایجاد رهبری مشخص م ۰ل ۰م ۰ی در بالفعل کردن کامل این پتانسیل انقلابی است ۰ جای تعجب نیست که هردوبلوك امپریالیستی فعالانه در سرکوب این انقلاب قدرتمند، به مرتجعین بومی کمك میکنند ۰

در بلوکهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی نیز بخشهای بیشتری از توده‌ها

به مبارزه میپیوندند • گاه به گاه خیزشهای توده‌ای مهمی در این کشورها رخ می‌دهد •ضدیت ومقاومت دربرابر تدارکات جنگامپریالیستی به جنبش توده‌ای وسیعی تبدیل شده است •خیزش انقلابی در کشورهای تحت سلطه نیز بر این تحولات تاثیر نهاده وبه توسعه بیش از پیش آنها کمك میکند •

موج توفنده مبارزه وشورش در کشورهای‌تحت سلطه بطور خاص وخیزشهای توده‌ای در کشورهای امپریالیستی وسوسیال ـ امپریالیستی ، بوضوح روند درحال تکامل انقلاب را نمایان میسازد، وبه روشنی نشان میدهدکه عوامل عینی‌محرك این روند نه تنها تضعیف نشده بلکه تشدید گشته است • علیرغم ضعف نیروهای ذهنی وفقدان رهبری پرولتاریای آگاه در بسیاری موارد، روند انقلاب کماکان‌مانعی در راه طرحهای جنگی امپریالیستی وسوسیال‌ـ امپریالیستی است • دول امپریالیستی علیرغم آنکه بطور موقتی موفق به خاموش ساختن یابه انحراف کشاندن انقلاب می‌شوند اما قادر نیستند این مصاف‌جوئی قدرتمند راکه مرتبا در برابرشان پدیدار می گرددرانادیده انگارند • بنابر این ، تبانی آنها علیه مردم جهان بموازات رقابت سرسختانه اشان‌بایکدیگر، همچنان جنبه‌ای مهم راتشکیل می‌دهد •

• • • •خلاصه اینکه ، اوضاع کنونی جهان توسط تشدید تضاد اصلی امپریالیسم وسوسیال‌ـ امپریالیسم باخلقها وملل تحت ستم ، مشخص میشود • این تضاد اصلی ،روند تکامل اوضاع سیاسی بین المللی‌راتعیین میکند • روند انقلاب برمبنای این عامل اساسی ، روند عمده است • امادر عین حال ، تضاد میان بلوکهای امپریالیستی نیز در رابطه با تضادفوق الذکر وبنوبه خود تشدید می‌یابد •اگر چه این رقابت در مواقع متفاوت با تبانی همراه است ، اما این رقابت است که وجه عمده بوده و زمینه رابرای جنگ جهانی آماده میسازد •

روند غالب انقلاب در سطح بین المللی عمدتا توسط‌مبارزات ضد امپریالیستی خلقهاوملل تحت ستم‌نمایندگی میشود • درحال حاضر روند انقلاب هنوز مانع روند جنگ‌است ، اما از آنجاکه این مبارزات خصلتی درازمدت داشته، واکثراتحت رهبری پیشاهنگ آگاه‌پرولتری‌قرار ندارد، غیر واقع بینانه خواهد بود اگر انتظار داشته‌باشیم کلا از جنگ جلوگیری ^ند • بنابر این موضع خوشخیالانه اتخاذ کردن ^ری خطرناك است، تا زمانیکه تدارکات امپریالیستها برای جنگ جهانی ادامه داشته‌وضعف ذهنی نیروهای انقلابی موجوداست ، مانمیتوانیم امکان جنگ جهانی سوم رانادیده‌بگیریم • نیروهای انقلابی باید تمام تلاش خود راجهت ارتقاء سطح مبارزات انقلابی برای جلوگیر ی از بواقعیت پیوستن‌این امکان ، بکارگیرند • اوضاع کنونی جهان ، بوضوح نیروی بالقوه‌بیکران‌عینی جهت انجام موفقیت آمیز این وظایف رانشان میدهد • عامل عمده ممانعت از این امر بحران ایدئولوژیك ـ سیاسی‌درون‌جنبش بین‌المللی کمونیستی، ناشی ازشکست درچین، است •بدین ترتیب ، بازسازی وحدت پرولتاریای بین‌ـ المللی بر پایهء ایدئولوژیك صحیح ، شرط اساسی ومهم پیشبرد این وظیفه‌است •

هرگونه پیشرفتی دراین راستا ، دراوضاع کنونی جهان از اهمیت شایان برخوردار بوده ووظیفه مهم مارکسیست ـ لنینیستهاست •

• • • •پیشرفت کیفی حاصل از دومین‌کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای مارکسیست‌ـ لنینیست در ۱۹۸۴ ، بیش وبیش از هرچیز، برمبنای سطح عالیتری از دید روشن ایدئولوژیك قرار داشت • این امرتایید مجدد اندیشه مائو تسه دون بمثابه مرحله جدیدی در تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم در بیانیه بوضوح نمایان است :

"بدون دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون وارتقاء آن ، نمیتوان رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع رادر مجموع شکست داد • " پشتیبانی از اهمیت پلمیکهای ح • ك •ج علیه رویزیونیسم‌خروشچفی، و از اهمیت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ، تاءیید بیشتری‌بر این مسئله‌بود •بر مبنای این‌دید روشن ایدئولوژیك است که بیانیه کلیه نیروهای رویزیونیست و انحلال طلب راقویا رد میکند •ودرعین حال، انحرافات رویزیونیستی ودگماتیستی وگرایشات خرده‌ـ بورژوایی راتشخیص داده، منبع این انحرافات ونحوه بروزش را افشا می‌کند • این دید روشن ایدئولوژیك ،خط تمایز دقیقی میان نیروهای راستین ودروغین مارکسیست ـ لنینیست بوده وشالوده‌ای مستحکم برای وحدت درونج •ا •ا • میباشد •ودرعین حال، تضمینی مطمئن برای پیشروی برخط مشی صحیح درپروسه تجمع مجدد نیروهای راستین‌م •ل • ـ منجمله نیروهائی که درحال حاضرخارج‌ازج •ا •ا •هستند محسوب شده ، وظیفه‌ایجاد تشکیلات‌بین‌المللی نوین پرولتاریا رابه‌پیش می‌برد •

• • • •اساس ایدئولوژیك مشترك ،طرح مشخص جهتگیری انقلابی برای مبارزه وشیوه‌تشکیلاتی منعکس‌در "بیانیه " نمایانگر گامی صحیح درجهت حل بحران پیش پای جنبش‌بین‌المللی کمونیستی است • بحرانی که ناشی از هجوم رویزیونیسم‌است • درعین حال ، بخاطرماهیت ابتدائی این گام ، وحدت منعکس در بیانیه آشکارا از ماهیتی نسبی برخوردارمیباشد . کماکان برخی اختلافات بسیار مهم درون ج •ا •ا • موجودند • بنظرما ، درجوار جوانب مثبت فوق الذکر، بیانیه دارای‌برخی نظرات غلط ونواقص است • برای اینکه در آینده مسائل مهم مورد بررسی وحل وفصل قرارگیرند، باید وجوداین اشتباهات ونواقص را قبول کردو آنها رامشخص نمود • یعنی اینکه باید بادیدی انتقادی ، اشتباهات ومحدودیتها راتشخیص دهیم تا جهت ارتقاء سطح مباحثات درون ج •ا •ا •سهم موءثرتری ادا کنیم ودرروندپیشبرد سطح کنونی وحدت منعکس در بیانیه شرکت فعالانه تری داشته باشیم • ثانیا ،این‌اقدام امری اساسی برای رد تفکر غلطی است‌که بنحوی اغراق آمیز وحدت حاصله رابعنوان "سنتز انقلابی " تعریف می‌کند،یابیانیه‌رایك خط مشی سیاسی روشن ومشخص می‌خواند • این تفکر اغراق‌آمیز چشمان ج •ا •ا را به روی مسا ـ ئلی جدی‌که همچنان حل نگشته باقی مانده، می ـ بندد، به احساس خوش خیالی پا میدهد، به نقش حیاتی گسترش بیش از پیش مبارزه ایدئولوژیك کم بها داده ونهایتا به همین وحدت کنونی هم ضربه میزنند •

★

# برگزاری دومین کنفرانس سراسری حزب پرولتری پوربا بنگلا

ما این اطلاعیه را در مورد اختتام دومین کنکره حزب پرولتری پوربا بنکلا (بنکلادش) دریافت داشتیم ·جهانی برای فتح

درسومین هفته سپتامبر ۱۹۸۷ دومین‌کنکره سراسری ح ·پ ·ب · تقریبا ۱۶ سال پس از نخستین کنکره آن ، در ناحیه‌ای‌از منطقه روستایی پوربا بنکلاو زیر فشار مداوم‌دشمن ، برکزارکردید · این کنکره در میان شور وشوق والتهابی بی‌پایان وتحت تدابیر امنیتی‌شدید چریکهای "ارتش آزادیبخش خلق " ، باموفقیت برپاشد ·

قبلا تصمیم بر این بود که دومین کنکره‌در نیمه اول سال ۱۹۷۵ منعقد شود · اما بعلت چرخش‌غیر مترقبه حوادث ، این امر میسر نشد· این دلائل، موجودیت خود حزب را نیز بطور جدی مورد تهدیدقرارداد · بهمین جهت ، بدون جمعبندی از تجربیات پراتیك‌انقلابی گذشته‌و بدون تصحیح اشتباهاتی که‌طی آن رخ داده‌بود، پیشروی امری غیر ممکن بود ·کنکره دوم ، نقطه اوج پروسه دراز مدت جمعبندی ومبارزه دوخط مشی درون حزب‌بود، پروسه‌ای که طی آن حزب توانست‌به پیشرفتی کیفی در مورد مسائل مختلف مربوط‌به خط‌مشی نائل گردد ·

کنکره ، کزارش رفیق انورکبیر، دبیر کل هیئت مرکزی سابق حزب ( "شورای‌عالی انقلابی" ) راموردمباحثه وتایید قرارداد ·در این کزارش ، وضعیت ملی‌وبین‌المللی که‌کنکره بر بستر آن برکزار می‌شد تشریح کشته ، تاریخ حزب از یك دیدگاه عالی دیالکتیکی مورد تحلیل قرارگرفته،موضع خطی حزب‌بررسی‌شده ونقش تاریخی سیراج سیکدار، صدر وبنیانگزار حزب ، در تکامل حزب وانقلاب مورد تاییدواقع شده‌بود · گزارش، موقعیت کنونی جنبش بین‌ـ ـالمللی کمونیستی راتشریح کردو وظایف رویاروی حزب را خاطر نشان ساخت،امر عاجل تحلیل شرایط اجتماعی ـاقتصادی پوربنگلا و بررسی خط‌مشی سیاسی برمبنای این تحلیل‌و جمعبندی از خطوط‌مختلف،بسویژه خط ایدئولوژیك، وظیفه مرکزی کنونی قرارگرفت . درعین حال گزارش برخی مواضع پایه‌ای خط سیاسی را مشخص و تایید نمود · علاوه بر این وظیفه مرکزی ، گزارش سه‌وظیفه پایه‌ای درعرصه تشکیلاتی ومبارزاتی مشخص نمود : ایجاد واحدهای منظم چریکی ، ایجاد پایگاه مستحکم‌طبقاتی کارگری، وایجاد ساختار رهبری قدرتمند پرولتری برحزب · کنکره با الحاق ضمائمی ضروری ، اساسنامه سابق را تصویب نمود . ضمائم‌از بعدتاکید بیشتر بر انترناسیونالیسم و بررسی خط‌مشی سیاسی ،ونیز بذل اهمیت‌بیشتربه مسئله انقلابیون حرفه‌ای و کسترش د مکراسی درون حزبی ارائه شد· کنکره ، دومین کمیته مرکزی حزب را انتخاب نمود وکمیته مرکزی نیز رفیق انور کبیر را در نخستین پلنوم خود به دبیر کلی انتخاب کرد·

کنکره قطعنامه‌هایی در مورد هشت مسئله مختلف بتصویب رساند· قطعنامه‌نخست یاد جنگجویان دلیر سراسر جهان ، منجمله سیراج سیکدار وچارومازومدار ومبارزین پرویی‌و ایرانی که شجاعانه در راه انقلاب بشهادت رسیدند، را بزرگداشت · این قطعنامه خاطره یلماز گونه‌ی را نیز گرامی داشت · قطعنامه‌ای‌دیگر، بیانگر همبستگی باجنگ خلق درپرو بود ·کنگره حمایت قاطعانه خود از مبارزه حق طلبانه‌مردم ملیتهای اقلیت در چیتاکونگ بنگلادش برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود، یعنی حق جدایی از دولت‌ارتجاعی وشونیست ملت بزرگ بنگال، را اعلام داشت · کنگره طی قطعنامه‌ای دیگر، بر حمایت خود از انقلابات ومبارزات‌بر حق خلقها و ملل تحت ستم وطبقه کارگر سراسر جهان تاکید ورزید ·

برگزاری این کنگره ، جهشی کیفی در تکامل کلی ح ·پ ·ب بود ·حزب مبارزما،که‌در سال ۱۹۷۵ ومتعاقب آن دستخوش انشعاب وشکست گردیدو تقریبا به‌مرز تلاشی رسید، در سال ۱۹۸۷ درآستانه توسعه سراسری وسطح نوینی از تکامل خط‌ومشی ومبارزه قرار گرفته است · اپورتونیستهای انشعابگر و رویزیونیستهای درون‌حزب بالاخره مشخص شدند، وشمار بسیاری از کادر وفعالین صادق حزب مجددا تحت یك مرکزیت واحد گردآمدند. حزب در زمینه تشکیلاتی وخط‌مشی به‌وحدتی تاریخی نائل آمده است · وبدین ترتیب ، این کنگره،کنگره د مکراسی درون حزبی ،کنگره وحدت عالی ایدئولوژیك وتشکیلاتی وپیروزی عظیم در مبارزه‌سخت و پیچیده بازسازی‌حزب بود · این کنگره در زمانی برگزا ر شد که آینده‌ای تابناك فراروی‌حزب قرار گرفته است ····ح·پ پ ب می رود که مسئولیتهای بزرگی رادر روزهای آتی بدوش بگیرد ودومین کنگره سراسری نشان تعهد، همپیمانی واراده محکم حزب مادر بدوش کشیدن وظایف و تعهدات ملی وبین المللیش میباشد·

کنگره راه آینده راهموار نمود·

★

# توفان اکتبر





۲

۳

هفتاد سال پیش کارگران پتروگراد به رهبری لنین و حزب بلشویك به کاخ زمستانی یورش بردند، حکومت موقت را واژگون ساختند وبدین ترتیب اولین انقلاب پرولتری پیروزمند را آغاز نمودند. انقلاب اکتبر در بحبوحه اولین جنگ جهانی رخ داد، یعنی درزمانیکه زندگی میلیونها انسان توسط باندهای رقیب غارتگر امپریالیستی قربانی شد. دربسیاری ازکشورهای اروپا، به اصطلاح رهبران سوسیالیست کارگران در این جنایت بغایت بزرگ شریك شدند، و از ستمدیدگان خواستند که در جهت منافع استثمارگران خودشان جنگ کرده وکشته شوند. تنها در روسیه بود که کمونیستهای انقلابی قابلیت آنرا داشتند که یك حزب واقعا انقلابی را حدادی کنند، حزبی که خواهان رهبری پرولتاریا و توده ها از میان پیچیدگیهای اوضاع انقلابی و پیشروی در جهت یورش به نظم کهن بود و توان آنرا داشت.

انقلاب اکتبر شاید نام بی معنی ای باشد، زیرا اعمال قهرمانانه اکتبر هیچ نبودند مگر پیش درآمدی بر سالهای تلخ و خونین جنگ علیه نیروهای ارتجاعی که از مساعدت و پشتیبانی تمامی نیروهای امپریالیستی بهره‌مند بودند. اکتبر ۱۹۱۷ به یك مفهوم وسیعتر اعلان جنگ تمامی پرولتاریای بین المللی به نظم اجتماعی ارتجاعی در سراسر جهان بود :

انقلابیون روسیه امیدوار بودند کارگران اروپا، که خود در نتیجه جنگ به طرز مهیبی در رنج بودند، از آنان پیروی نمایند. در واقع، در آستانه اکتبر یك موج مبارزه‌ء انقلابی در سراسر اروپا گسترده شد. اما ثابت گردید که سلطه‌ء اپورتونیسم بر جنبش کارگران و همچنین بقایای توان خود سرمایه داران بیش از حد قوی بوده است و تلاشهایی که برای انقلاب در اروپا شد سرکوب شدند.

با اینحال انقلاب روسیه شیپور فراخوان به کارگران تمامی کشورها و همچنین خلقهای تحت ستم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که تحت انقیاد مشتی قدرتهای امپریالیستی قرار داشتند بود. کارگران سراسر جهان به حمایت از دولت سوسیالیستی جوان برخاستند. انترناسیونال کمونیستی که بلافاصله پس از اکتبر تاسیس شد لنینیسم را در هر گوشه زمین گسترانده وبه سازمان دادن احزاب انقلابی پرولتری در دهها کشور کمك رسانید.

انقلاب اکتبر مظهر دیکتاتوری پرولتاریا شد. بر خلاف دولتهای گذشته،دولت پرولتری آشکارا کاراکتر طبقاتی خود را اعلام نمود- دیکتاتوری ستمدیدگان و استثمار- شوندگان به رهبری پرولتاریا بر بورژوازی و ملاکین. فقط دولتی که بواقع در خدمت اکثریت مردم باشد می توانست این چنین چهره خود را مصممانه آشکار سازد. طبقات حاکم امپریالیستی و تمامی مرتجعین از همان ابتدا هم ترس و هم انزجارشان نسبت به دولت سوسیالیستی را نشان دادند. در تلاشهای آنان برای ایزوله کردن و فشردن گلوی شوروی که تحت رهبریهای لنین و استالین قرار داشت هیچ دروغی ظالمانه و هیچ مانوری شریرانه نبود. لیکن علیرغم تمام این مسائل پرولتاریای شوروی به حفظ دیکتاتوری طبقاتیش و ساختمان صنعت وکشاورزی سوسیالیستی نوین ادامه داد. بعدها دولت سوسیالیستی قادر شد در مقابل درنده خوئی تمام وکمال امپریالیسم آلمان که در طول جنگ جهانی دوم علیه آن نشانه رفته بود، بپاخیزد.

بدین ترتیب میتوان مشاهده نمود که کارگران پتروگراد درحال گشودن فصل نوینی در تاریخ بشریت بودند. تفنگهای آنان نه تنها راه را برای موفقیت انقلاب روسیه منور کرد بلکه برای موفقیت انقلاب

# همچنان در غوغاست

سایر کشورها و از همه برجسته‌تر در چین، که مائو تسه دون پرولتاریا و مردم را در یک جنگ خلق طولانی مدت علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات رهبری نمود، به درخشش درآورد.

ما باید امروز تصریح کنیم که انقلاب اکتبر بهیچوجه قوه محرکه تاریخی خود را از دست نداده است. درواقع، خود زندگی بارها ارزش سرمشقی‌ودرسهای آنرا اثبات می‌نماید. راه اکتبر، راه کسب قدرت سیاسی پرولتاریا بوسیله نیروی سلاح، برای تمامی کشورها کماکان معتبر است، اگر چه اشکال و پروسه‌های این کسب قدرت سیاسی در انواع گوناگون کشورها دارای تفاوتهای مهم می باشند.

امروزه اتحاد شوروی دیگر به پرولتاریا تعلق ندارد.





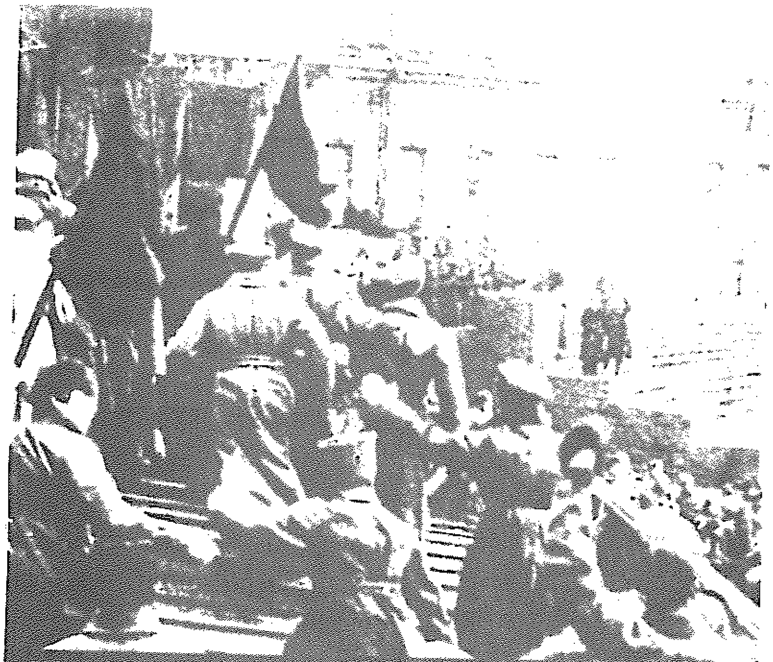
یک بورژوازی جدید که درون‌خودجامعه سوسیالیستی رشد کرد موفق به کسب قدرت سیاسی گردید و درحالیکه‌گاهی نازکترین ماسک "سوسیالیستی" را حفظ میکرد سرمایه داری را احیا نمود.

امروزه شوروی دیگر پایگاه انقلاب، چیزیکه تحت رهبری لنین و استالین بود، نیست. امروز شوروی یک سوسیال امپریالیست غارتگر، تبهکار و خطرناک است که خون کارگران و دهقانان را در بسیاری از بخشهای جهان میمکد، انقلاب را سرکوب میکند و فعالانه برای جنگ جهانی سوم آماده می‌شود. رویزیونیستهای شوروی به انقلاب اکتبر خیانت کرده وپایمالش نمودند، قلب کمونیستهای راستین جهان افسرده می‌شود زمانیکه می‌بینند نمایشات شونیستی و نظامی این سوسیال امپریالیستها همان خیابانهائی راکه گذشتگان ما برای برافراشتن پرچم سرخ انقلاب خونشان را برویش ریختند، آلوده میکنند.

این مائو تسه دون بود که قادر گردید بدرستی درک کند که چگونه تحت سوسیالیسم برخاستن یک‌بورژوازی جدید و تلاش برای واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا امکانپذیر است. او برپایه جمعبندی شکست تلخ شوروی و همچنین تجربه خود چین قادر گردید تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرده و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بیاغازد. امروزه بدون دفاع ازدرسهای انقلاب فرهنگی، پشتیبانی از انقلاب‌اکتبر، امکانپذیر نیست، درست به همانگونه که بدون حمایت از اندیشه مائوتسه‌دون حمایت از لنینیسم امکانپذیر نیست.

در ایام خطیر کنونی، که خطر جنگ جهانی سوم و همچنین فرصتها برای انقلاب افزایش می‌یابد، درسها و تجربه اکتبر بیشتر از همیشه حیاتی است. کمونیستهای انقلابی همه کشورها که مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه‌دون می باشند، می‌باید کارگران و ستمدیدگان را هرچه بیشتر در راهی که در۱۹۱۷ از پتروگراد آغاز و با انقلاب فرهنگی به بالاترین‌قله‌اش رسید رهبری نمایند، راهی‌که تنهابا محو موجودیت طبقات وستم از چهره زمین به سرانجام خواهد رسید.

★





این اعلامیه بر دیوارهای پتروگراد نصب شـده بودکه سقوط دولت موقت کرنسکی وکنتـرل پتروگراد توسط بلشویکها رابه اطلاع میرساند ·



Отъ Военно-Революціоннаго Комитета при Петроградскомъ Совѣтѣ Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

# Къ Гражданамъ Россіи.

Временное Правительство низложено. Государственная власть перешла въ руки органа Петроградскаго Совѣта Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ Военно-Революціоннаго Комитета, стоящаго во главѣ Петроградскаго пролетаріата и гарнизона.

Дѣло, за которое боролся народъ: немедленное предложеніе демократическаго мира, отмѣна помѣщичьей собственности на землю, рабочій контроль надъ производствомъ, созданіе Совѣтскаго Правительства — это дѣло обезпечено.

ДА ЗДРАВСТВУЕТЪ РЕВОЛЮЦІЯ РАБОЧИХЪ, СОЛДАТЪ И КРЕСТЬЯНЪ!

Военно-Революціонный Комитетъ
при Петроградскомъ Совѣтѣ
Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ

25 октября 1917 г. 10 ч. утра.

مارش شورش در خیابان پای می‌کوبد،
وکله‌های پرنخوت را می‌روبد ـ
ما، وزش دومین توفانیم؛
که جهان را همچون ابری غران شستشو خواهیم داد ·

روزها، اسب تندپاست ·
وسالها، یابوی بیحال؛
سرعت را ستایشگریم!
وقلبمان طبلی پرهیاهو است!

آیا از رنگ ما برتر سراغ دارید؟
آیا نیش گلوله بر پیکرمان کارگر خواهد بود؟
ما در برابر تفنگ ها و سرنیزه‌ها حماسه می آفرینیم؛
طنین صدایمان ، پرارزشترین است!

مرغزاران سرسبز قد می کشند
روزها میشکفند ـ
آی رنگین کمان، ظاهر شو!
اسبان شتابان پرواز کنید!

ـــ ولادیمیر مایاکوفسکی

---

توضیحات عکسهای صفحات ۴۰ ـ ۴۱

۱ـ برادری سربازان روسی وآلمانی

۲ـ تظاهرات ضدجنگ در ژوئیه ۱۹۱۷ ـ نیروهای کرنسکی بر روی تظاهر کنندگان آتش گشودند ·

۳ـ کشتی آرورا، برای کمک به ارتش سرخ در تسخیر کاخ زمستانی لنگر انداخته است ·

۴ ـ کارگران پتروگراد ·

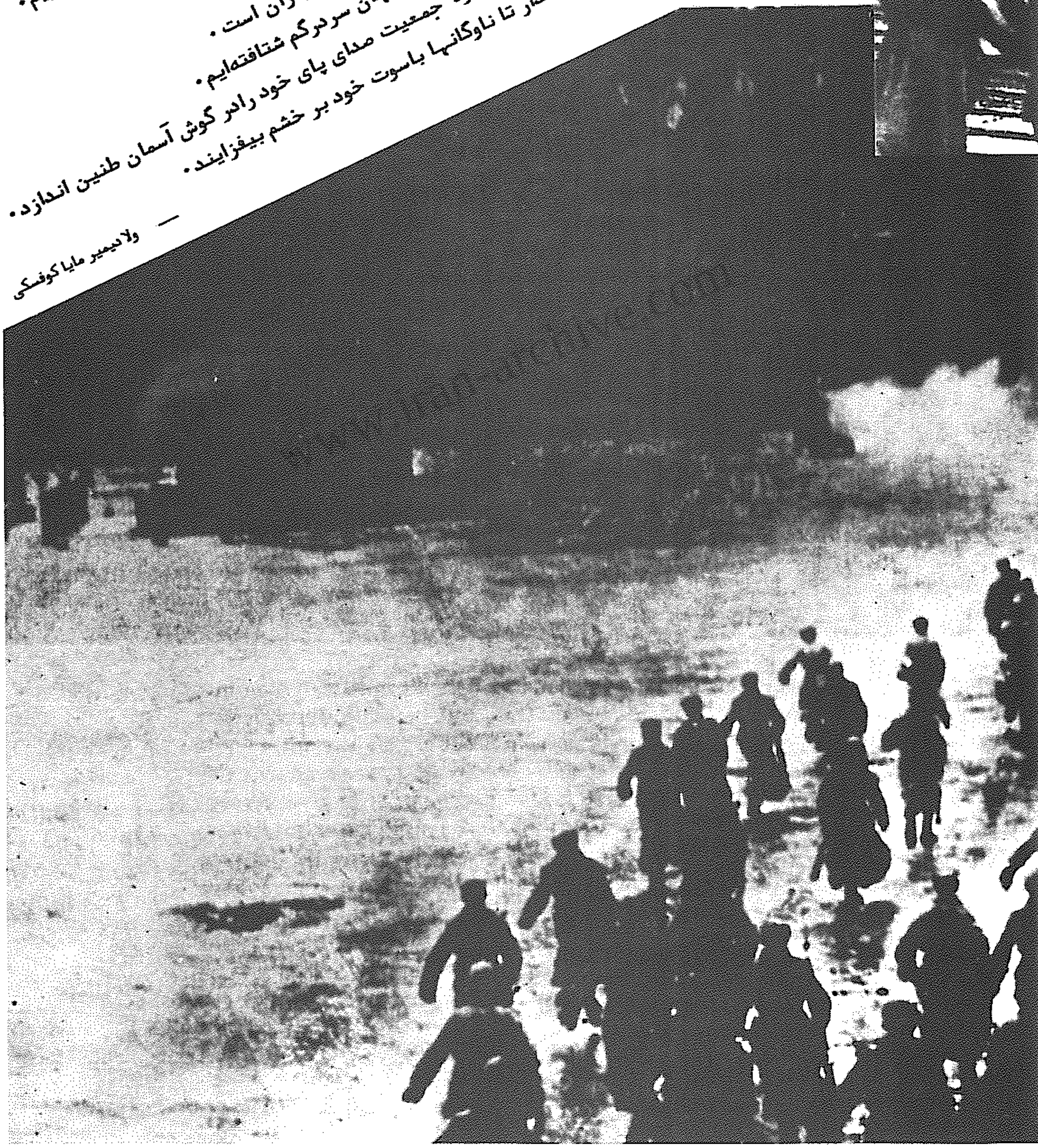
همشهریان!
امروز، هزاران سال "دوران گذشته" سرنگون شده
امروز، بنیان جهان باز بینی می شود.
امروز، زندگی را تا آخرین تکه لباسمان متحول می سازیم.

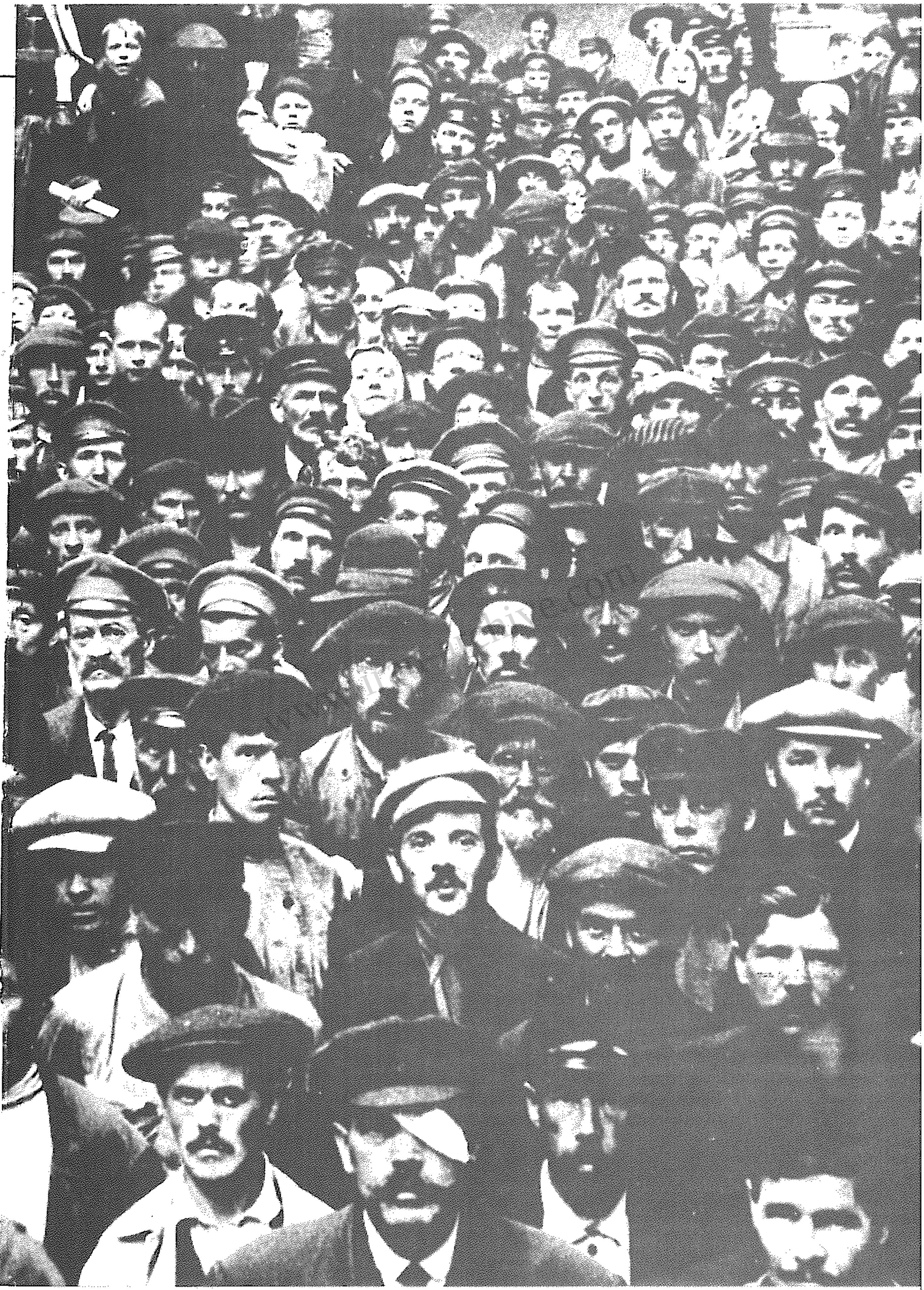
همشهریان!
این نخستین روز توفان کارگران است.
ما به نجات این جهان سردرگم شتافته‌ایم.
بگذار انبوه جمعیت صدای پای خود را در گوش آسمان طنین اندازد.
بگذار تا ناوگانها باسوت خود بر خشم بیفزایند.

— ولادیمیر مایاکوفسکی



خیابانهای پتروگراد در دست کارگران، دانشجویان، سربازان وملوانان.







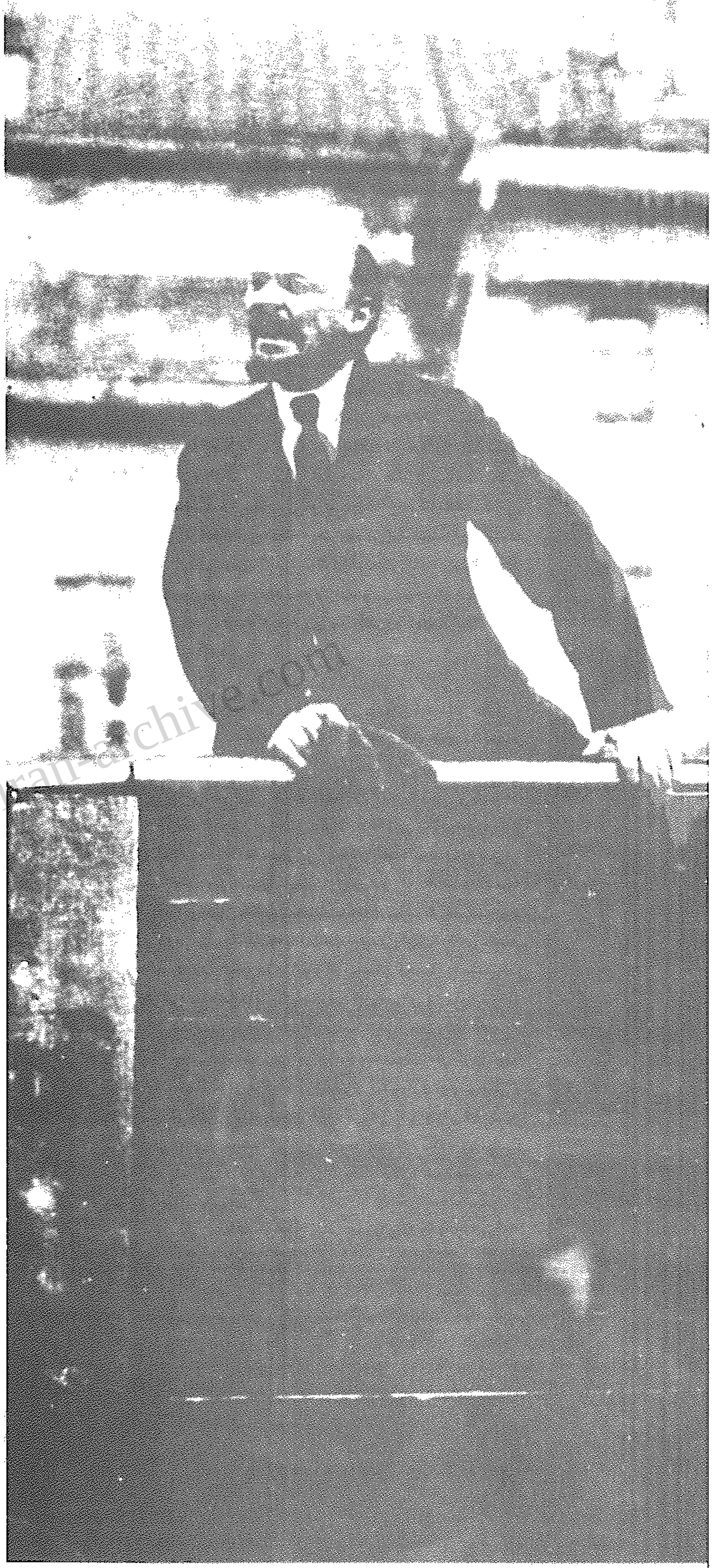
از میان انبوه جوشان جمعیتی که کنار در بیکدیگر فشار وارد می آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم • تالار با چلچراغهای درخشانی روشن بود • بر روی نیمکتها وصندلیها، درمعبرها وطاقچه ها ، حتی برلبه سکوئی که برای هیئت رئیسه تدارك شده بود، نمایندگان کارگران وسربازان ازتمام روسیه نشسته بودند • آنها گاه درسکوت تشویش آمیز وگاه باسروصدای وحشت انگیزی منتظر زنگ رئیس بودند • بخاریها در تالار خاموش بودند • اما بخار بدنهای نشسته آنرا گرم کرده بود • دود آبی رنگ خوش آیند توتون بلند میشد ودرهوا معلق میماند • گاهگاه فردی ازرهبران پشت کرسی خطابه میرفت وازرفقا خواهش میکرد سیگار نکشند • آنگاه تمام حضارازجمله آنهائی که سیگار میکشیدند فریاد برمی‌آوردند :رفقا ! سیگارنکشید ! و کشیدن سیگار ادامه می یافت • پطروفسکی آنارشیست ونماینده کارخانه" ابوخوفسکی " مرا درکنارخودجای داد • ریش او نتراشیده وصورتش نشسته بود وازبیخوابی بزحمت خودراروی پا نگه‌میداشت • ازسه شبانه روز بلاوقفه در کمیته انقلابی نظامی کارکرده‌بود •

ساعت هشت وچهل دقیقه بودکه موجی طوفان آسا ازغریو و شادی وکف زدن ، ورود هیئت رئیسه رابه همراه لنین ـ لنین بزرگ ـ اعلام داشت • مردی کوتاه قامت ، چهار شانه ، باسری بزرگ وفرو رفته در میان شانه ها ،طاس ، باپیشانی برجسته ، چشمان کوچك ، بینی ای پهن وکوتاه ، دهانی گشادونجیب و چانه‌ای محکم،درآن لحظه صورتش ازته تراشیده شده‌بودولی در عین حال همان ریش معهودکه پیش ازآن وبعدازآن مشخصه وی شمرده میشد ، در این صورت جوانه میزد • لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود بپاداشت • بدون جاذبه خاص ـ کسی که میبایست بت توده ها باشد و از آنچنان محبت واحترامی برخودار گردد که‌شاید تنها معدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره مند بوده‌اند • پیشوائی عجیب وشهره درنزد همه ، رهبری که این شایستگی رادر پرتوهوشمندی وقدرت فکری کسب کرده بود ، بیگانه از هرگونه زرق وبرق ، عاری از وسواس ، آشتی ناپذیر وبی تزلزل وبدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه‌های ژرف ضمن عبارات ساده وتوانا درتجزیه وتحلیل هروضع مشخص ـ وهمه اینها آمیخته با زیرکی وجسارت روشنفکری •

گزیده‌هائی از جان رید : ده‌روزی‌که دنیا را لرزاند

تبدیل
جنگ
امپریالیستی
کنونی به
جنگ داخلی
تنها شعار
صحیح
پرولتری
است .

لنین



پس لنین درحالی که دست به گوشه میز گرفته بود وچشمان کوچك کنجکاوش پیوسته بهم میخورد، ظاهرا بی توجه به‌استقبال ستایش آمیز طولانی که تاچند دقیقه بطول انجامید ، به انتظار ایستاد وچون شور وهیجان فرونشست بابیانی ساده گفت :
"اینك ما به استقرار نظام سوسیالیستی میپردازیم !" ـــ بار دیگرغریورعدآسای شادی مردم ـــ

"نخستین کار ما اتخاذ تدابیرعملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است • ما بر مبنای شرایط شوروی یعنی نه غرامت ونه الحاق ، وبر اساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود، صلح را به مردم همه کشورهای متخاصم عرضه میداریم • درعین حال بهمانگونه که وعده داده‌ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر وملغی کنیم • مسئله جنگ وصلح بحدی روشن است که گمان دارم بتوانم بدون مقدمه پردازی طرح اعلامیه خطاب به خلقهای همه کشورهای متخاصم رابخوانم • • • • • • "

" این پیشنهاد صلح موردمخالفت دولتهای امپریالیستی قرار خواهد گرفت • دراین محاسبه مانباید خودمان رافریب بدهیم • اما ما امید آنراداریم که عنقریب درهمه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد • باینجهت است که مابطور اخص کارگران فرانسه وانگلستان وآلمان راموردخطاب قرارمیدهیم "

"انقلاب ششم وهفتم نوامبر* ( ۲۴ و ۱۲۵ کتبر ) سرآغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است • • • • نهضت کارگری بنام صلح وسوسیالیسم پیروز خواهد شدوسرنوشت خود رابسرانجام خواهد رسانید • • • • • "

درهمه این بیانات چیزی آرام ونیرومند نهفته بود که روح شنونده‌راتکان میداد • قابل فهم بودکه چرا مردم آنگاه که لنین حرف میزند اورا باوردارند • • •

* در زمان تزار از تقویم‌دیگری استفاده میشد •

" ماخواستارصلحی عادلانه هستیم • اماآز جنگ باك نداریم • • • • یحتمل دولتهای امپریالیست اساسا به درخواست ما جواب ندهند • اما ما برای آنها اولتیماتوم نمیفرستیم که آسان بتوانند آنرارد کنند • اگر پرولتاریای آلمان بداند که ما آماده‌ایم تا هرپیشنهاد صلحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود بمنزله‌آخرین قطره‌ای باشد که کاسه راپر میکند • ودرآلمان انقلاب درگیرد • "

ناگهان تحت تاثیر یك انگیزه درونی همه بپاخاستند وما مشاهده کردیم که باتفاق هم با آهنگ یکدست که هر لحظه اوج میگرفت ،سرود بین المللی‌رامیسرائیم •سربازی سالخورده‌با موهای خاکستری‌مانند کودکی بغض کرده بود • الکساندرا کولونتای تند تند میکوشید تابابهم زدن چشمها جلو اشکهای خود رابگیرد • هلهله عظیمی سراسر تالار رامملو ساخته بود که‌پنجره‌هاودرهارامیشکافتوآرام وضعیف در آسمان محو میشد • کارگر جوانی درکنار من ، درحالیکه چهره اش میدرخشید،فریاد کرد : "جنگ‌تمام شد،جنگ‌تمام شد! " ودر پایان سرود ،آن‌لحظه که درمیان سکوت نارحت کننده سرپای‌ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریادزد : " رفقا ! آنهایی را بخاطر بیاوریم که در راه آزادی جان دادند " • وآنگاه شروع به خواندن مارش‌عزا کردیم سرودی آرام با آهنگ‌اندوهبار ودر عین حال پیروزمند، خالص و خلص روسی وبس هیجان انگیز،سرود انترناسیونال‌بهر حال یك رنگ‌خارجی دارد • مثل آن بودکه این مارش عزا انعکاس دهنده ژرفای روح توده‌های گمنامی است که نمایندگان آنها درتالار نشسته‌اند و با رو‌ءیاهای مبهم خویش روسیه نوینی رادرنظر مجسم میکنند وشاید هم‌بیش از اینها •

گزیده‌هائی از جان‌رید، ده روزی که دنیا رالرزاند •





امپراطوری روسیه جان می‌کند
دیگر نه خش خش رداهای ابریشمی درکاخ زمستانی می‌پیچد
نه همهمه‌ء بار عام تزار در عید پاک
و نه جرنگ جرنگ زنجیرها در راه سیبری
درحال مرگ است، امپراطوری روسیه در حال مرگ است ۰۰۰۰
دیگر سبیل بورِ سرخ گونه‌ها درگیلاس ودکا خیس نخواهدشد
دیگر ریش مِس‌اندود دهقان گرسنه و محتضر
همچون لخته‌ای خون بر زمین سیاه نخواهد سوخت
و امروز
مرگی که بسراغ امپراتوری روسیه می‌آید
نه سری زرد رنگ دارد و نه چنگکی در دست
درفش سرخ درخشانی است در دستانش
وخون جوانی در گونه هایش می دود

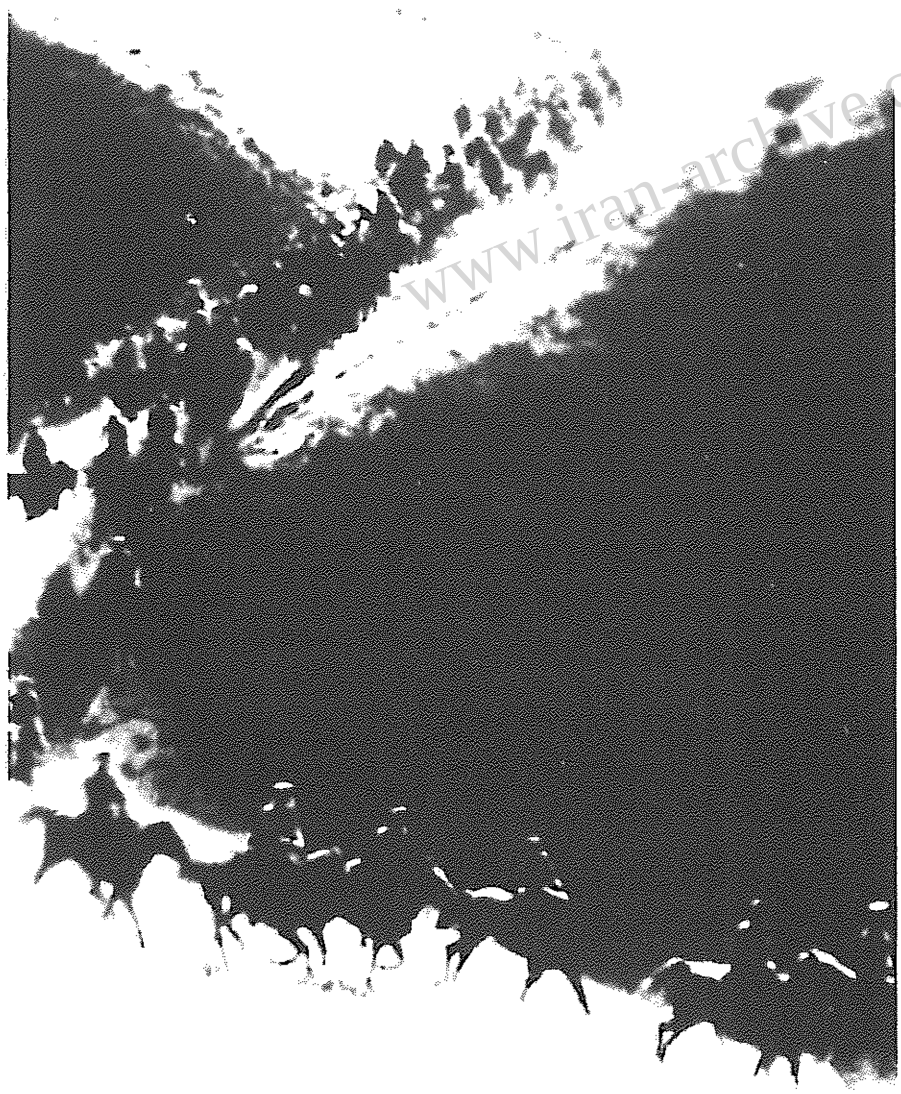
هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده بود که لنین
باصدایی ملایم وپرطنین
گفت :
" دیروز بسیار زود بود و فردا بسیار دیر است ،
امروز وقتش است ، امروز ! "
سربازی که از جبهه میآمد گفت : " امروز ! "
سنگری که مرگ را از سر گرسنگی کشت ، گفت : "امروز ! " ـــ
و رزمناو " آورورا " از دهان توپهای سنگین و سیاهش ،
گفت : "امروز ! " ـــ
"امروز ! " ـــ
و بدین ترتیب بلشویک برجسته ترین نقطه عطف تاریخ را
چنین ثبت کرد :
هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده
ـــ ناظم حکمت ۱۹۲۵

من دریافتم که همه انقلاب را دوست دارند ۰ من جهان نوین وبیباکی را ورای مرزهایافته بودم ۰ من سقوط جهان کهنی را دیدم که انسانهازیر خرابه‌هایش مدفون گشته بودند ۰ اما انسانهایی درمیان این خرابه‌ها زندگی میکردند که تمام ارتشهای جهان تلاش کرده بودند آنها را زیر آوارهایش دفن کنند. ولی آنهااز این خرابه‌ها جهان نوینی را بنا میکردند ۰ ارتشها خرابیها ببار آورده بودند ، اما سازندگان در این خرابیها حضور داشتند ۰ آنها انسانهایی بودند که ، همچون مشعلهای درون ظلمت ، تا پیروزی نور بر ظلمت میدرخشیدند !

اشتیاق من بدین سرزمین نوین ، به عشق بدل‌شد کاری واقعی در پیشاروی بود ، بزرگترین کار در جهان من میخواستم یکی از این‌خالقین جهان نو در میانهٔ هرج ومرج باشم ۰ ۰ ۰ ۰

سونیابالحنی قاطع وواضح گفت : "هیچ چیز غیر ممکن نیست ۰" سونیا هم‌اتاقی من ومترجمی بود که برای من درمسکو پیدا کرده بودند ۰ او یك کمونیست بود که تعطیلات یکماهه‌اش راوقف امدادگری در دوره قحطی کرده بود ۰ او ازپدر و مادر روسی تبعیدی در انگلیس بدنیا آمده وباانقلاب به روسیه بازگشته بود ۰ انگلیس او راکارگر نساجی کرده بود ، وروسیه او را سربسازی در جبهه لهستان و بهیار یك بیمارستان نظامی نموده بود ۰ او دوبار درجنگ مجروح شده ، وتیفوس ، حصبه و مالاریا گرفته بود ۰ اوهمیشه یك تپانچه کوچك حمل میکرد تا " در صورتیکه دستگیر شوم وبفهمند که من یك زنم ۰ ۰ ۰ ۰ "

سونیا چنین ادامه داد : " من قبلا فکر میکردم



## ماریاتگی درباره اکتبر

مردم و ارتش میخواستند که انقلاب برای آنهاصلح به ارمغان بیاورد ۰عدم توانایی کرنسکی در انجام اینکار باعث خیزش ارتش علیه دولت گردید ۰ارتش روسیه ،بر خلاف ارتشهای متحدش ،بر این افسانه که جنگ میان دمکراسی و اتوکراسی است باور نداشت ، چرا که جنگ روسیه توسط اتوکراسی تزاری به پیش برده میشد ، ارتش از جنگ خسته شده بود و پنهانی مشتاق صلح بود ۰

بلشویکها بدرستی تبلیغ خود را بر احساسات توده ها متمرکز کردند ۰ آنها باز توزیع بلاواسطه زمین را مطرح نمودند ۰آنها به پرولتاریا گفتند که هیچکدام از اینها با التجاء به دولت ائتلافی که بورژوازی در آن باشد، حاصل شدنی نیست ۰این دولت باید توسط دولت پرولتری جایگزین گردد ،توسط دولت کارگران ،یعنی دولت احزاب طبقه کارگر ۰این چنین دولتی تنها میتواند یك دولت شورایی باشد ۰ملای نبرد بلشویکها این بود : " همه قدرت به شوراها ! "

— سخنرانی خوزه کارلوس ماریاتگی ، ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۳ ، در اجتماع فدراسیون دانشجویی در لیما ،پرو ۰

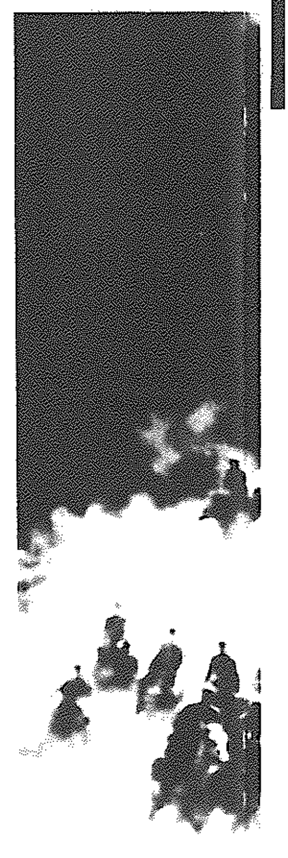
بعضی چیزها غیر ممکنند ۰ من مدت هشت ماه یك بیمارستان بیماران تیفوسی را اداره میکردم که بیمارانش روی کف پوشهای چوبی ضد عفونی نشده خوابانده شده بودند ۰ آنها چنان به کثافت آلوده بودند که مجبور بودیم لباسشان راپاره کرده و ازتنشان بدرآوریم ۰چنان لجنی از سرو رویشان بالا میرفت که ما رانیز آلوده میکرد ۰شپش درگوشتشان فرو رفته بود ، بنحوی که برای جدا کردن آنها می‌بایست بدنشان رابشست خاراندویا از تیغ استفاده نمود ۰نه تختخوابی وجود داشت، نه ملافه‌ای ،نه لحافی ،ونه صابونی — دکترها وپرستارها هرچهارده روز مرتبا تیفوس میگرفتند ۰ هیچ راه ممکن دیگری برای محافظت آنها وجود نداشت ۰ وقتی که آنها از بیمارانی که شرح دادم مراقبت میکردند ،معلوم بود که اکثرشان طی د و هفته تیفوس خواهند گرفت ۰

" من فکر میکردم [ غلبه بر این مشکل — م] امکان‌پذیر نیست ۰ اماهمیشه میشود کاری کرد ۰ ماساختمان بزرگ یك مدرسه رادر اختیار گرفتیم که تنهاساختمان بزرگی بود که میتوانست بیماران را در خود جای دهد ۰ مااز یك ظرف بسیار بزرگ چوبی که قبلابرای لباسشوئی مورد استفاده قرار میگرفت استفاده کرده وبیماران را در آن شستشو دادیم ۰ ماازاهالی شهر (جمعیتی درحدود ۳۵ هزار نفر ) خواستیم که هر خانواده یك دست لباس زیر مردانه برای این بیماران که اکنون بدون لباس مانده بودند ،بفرستند ۰ اکثر این کمکها می بایست بصورت اهدائی باشدوالبته کمونیستها نمیتوانستند ازآن امتناع ورزد ۰ آنهامی‌بایست این کمك را میدادند ،حتی اگر خودشان بدون لباس میماندند ۰ ما کمونیستها داریم انقلاب میکنیم ما باید هرکاری که لازم باشد انجام دهیسم ۰ " او از انقلاب ، نه بمثابه خیزشی قهرآمیز بلکه بعنوان یك پروسه کماکان پایان نایافته سخن میگفت ۰

" ۰ ۰ ۰ ۰ همیشه راهی وجود دارد ۰ ممکن است این راه ساده نبوده ، و محتاج جانبازی باشد ، اماهمیشه راهی وجود دارد ۰ این قحطی در مقایسه با دوره جنگ علیه متجاوزین چیزی نیست .تنها با این تفاوت که قدری خسته ایم ۰ ۰ ۰ ۰ حال که متجاوزین راگوشمالی داده‌ایم ، فکر مکن که این قحطی میتواند مارامتوقف سازد ۰ "

من به او گفتم : "میلیونها نفر خواهند مرد وسونیا پاسخ داد : "میلیونها نفر تابحال مرده‌اند !" نمیدانم منظور اوتنها میلیونها نفری بودکه درجنگ بامتجاوزین کشته شدند وبامرگشان استقلال انقلاب را حفظ کردند ، ویامنظورش میلیونها نفری نیز بودکه در اروپا ،بدون هدف ، وفقط بخاطر منافع جنگ سالاران و صلح مرگبار ورسای کشته شدند ۰ میلیونها نفر میمیرند ، اما این کمونیستهای متحد پیروز خواهند شد ۰

بنقل از "من جهان راتغییر میدهم " ،آنا لوئیز استرانگ



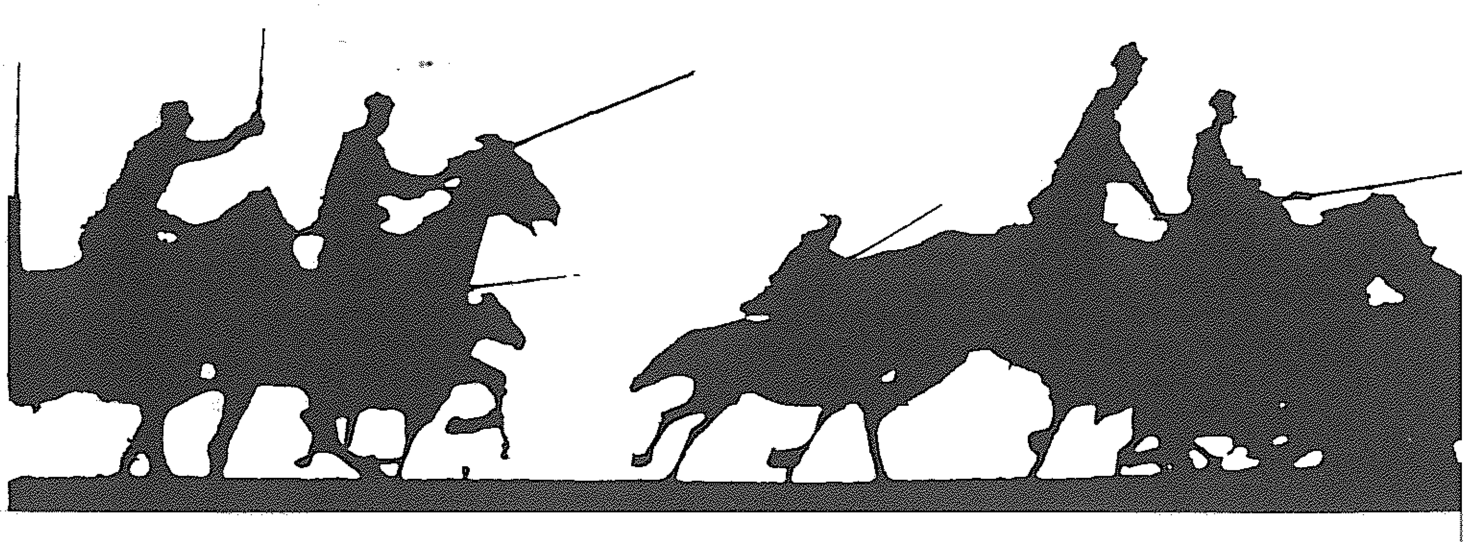


آنگاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریک قرار گرفتیم از همه جا صدای سوت کارخانه‌ها، خروشان، عصبی و اشباع از نگرانی طنین افکن بود. مردم زحمتکش، مردان و زنان، به تعداد ده‌ها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. کارخانه‌های حومه شهر سوت زنان جمعیت ژنده پوش خود را بیرون میریختند. پطروگراد سرخ در خطر است: "قزاقها!....." مردان، زنان و نوجوانان با تفنگ، با دیلم، بیل، بسته‌های سیم و فانوسقه‌ها که بر روی لباسهای کارگری بسته بودند از کوچه‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب باختری به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچگاه شهریک چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود بحرکت آید. انسانها درهم و برهم، گروهانهای سربازان، توپها، کامیون‌ها، گاری‌ها، همچون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی میرفت تا با سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

سحرگاهان گروههای سوار قزاق کرنسکی پدیدار شدند. تیراندازی بدون نظم با تفنگ آغاز شد. هر دوطرف به یکدیگر پیشنهاد میکردند که تسلیم شوند. هوای روشن و یخ زده بالای جلگه از غوغای جنگ انباشته شد. این غوغا را سربازانیکه در کنار آتش به انتظار نشسته بودند می شنیدند. از همین جا آغاز شد. آنان به محلی که در آنجا جنگ جریان داشت سرازیر شدند. گروه های کارگران که در جاده‌های اصلی در حرکت بودند قدم تند کردند. توده های عظیمی از مردم خشمگین به سوی نقاطی که مورد حمله قرار گرفته بودند شتافتند. کمیسرها از آنها استقبال کرده و به آنها توضیح میدادند که میبایست در چه مواضعی قرار گیرند و چه کار بکنند. این نبرد خود آنها بخاطر صلح برای خود آنها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه ها اراده‌های گوناگون و متفاوت بسیاری در یک اراده بهم می پیوست. من از تمام کسانیکه شاهد این جنگ بودند این مطلب راشنیدم که چگونه ملوانانی که تا آخرین فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سر نیزه هجوم میکردند؛ چگونه کارگران تمرین ندیده خودرا به صف قزاقها زده وآنان را از اسب بزیر میکشیدند؛ و چگونه توده مردم در تاریکی و غافلگیرانه به دشمن حمله میبردند.

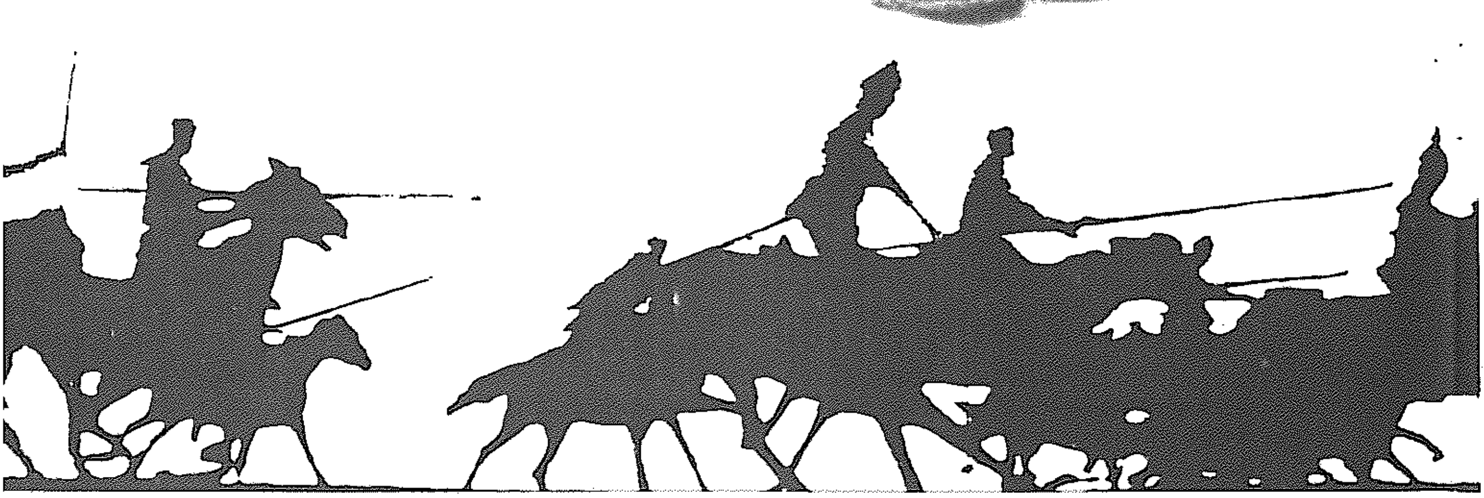
دوشنبه هنوز پیش از نیمه شب بود که قزاقها متزلزل شده توپخانه راجا گذاشته و فرار کردند. ارتش پرولتری به "تزار سکویه" وارد شدو به دشمن مهلت نداد که ایستگاه رادیوی دولتی راویران کند. اکنون دیگر از این ایستگاه فرستنده، کمیسرهای اسمولنی پیروزی شکوهمند پرولتاریا را به سراسر دنیا اطلاع میدادند.





من فرزند مردم کارگر وشهروند جمهوری شورویم ، و لقب سرباز ارتش دهقانان و کارگران را می پذیرم ۰ من خودرا ملزم به تبعیت شدید از انضباط انقلابی میدانم ۰ من خودرا در اختیار امر سوسیالیسم قرار میدهم وتمام انرژی وزندگی خودرا فدای آن میسازم ۰ ۰ ۰ ۰ ۰







"از طریق روسها بود که چینیها مارکسیسم را یافتند. چینیها پیش از انقلاب اکتبر نه تنها از وجود لنین واستالین بی‌خبر بودند بلکه حتی مارکس و انگلس راهم نمیشناختند. توپهای انقلاب اکتبر، مارکسیسم ـ لنینیسم را برای ما به ارمغان آوردند. انقلاب اکتبر به ترقیخواهان چینی ونیز سراسر جهان کمك نمود تا به جهانبینی پرولتری مسلح شوند ..."

ــــ مائو تسه دون ، " در باره دیکتاتوری دمکراتیك خلق "

بورژوا ، سوگوار تنهائی است ،
دماغ در پالتوی پوستش فرو برده ،
بیهوده وسرگردان در گوشه ای ایستاده ،
همچون سگ ِگری چاپلوس .

بورژوا همچون سگی ژولیده وگرسنه ، ـساکت وصامت ـ
ایستاده با نگاه دریوزه .
این جهان ِکهنه است که مثل سگ ژولیده بیکس وکار
ایستاده ودم لای پا گذاشته .

— الکساندر بلاك

در روز پانزدهم اکتبر من بایك سرمایه‌دار روسی بنام استپان کئورگه ویچ لیانوزوف که اورا راکفلر روسیه میخواندند واز نظر سیاسی طرفدار کادت‌ها بود،به‌گفتگو نشستم . وی بمن گفت :

" انقلاب یك بیماری است . دیریازودقدرت‌ـ های خارجی باید در اینجا مداخله کنند همانطور که‌کسی در کار کودکی مداخله میکند و راه‌رفتن را به اویاد میدهد . البته این کار کمابیش ناهموار است . اما ملتها باید دردرون‌کشورشان خطر بلشویسم،خطر اندیشه‌های مسری ازقبیل دیکتاتوری پرولتاریا وانقلاب جهانی رااحساس کنند . البته‌این‌امکان وجود دارد که چنین مداخله ای ضرورت پیدانکند . حمل ونقل ازکار افتاده ،کارخانه‌ها بسته میشوند ،آلمانیها درحال پیشروی هستند . گرسنگی وشکست ممکن است مردم روسیه را برسرعقل بیاورد . "

به نظر امریکائیان باورنکردنی است که مبارزه طبقاتی تابه این حدت وشدت برسد .اما من شخصا درجبهه شمال به افسرانی برخوردم‌که باصراحت تمام ، شکست فاجعه آمیز نظامی‌رابه همکاری با کمیته سربازان ترجیح‌میدادند .دبیر شعبه پطروگراد حزب کادت‌هابه‌من‌اظهارداشت که‌تلاشی‌حیات اقتصادی کشورجزئی است از مبارزه برای بی اعتبار ساختن انقلاب .

قسمت عمده‌ای ازطبقات ثروتمند‌آلمان را به انقلاب ترجیح‌میدادند.حتی به حکومت موقت ترجیح میداند! وهیچ پروائی از اظهار عقیده خود نداشتند .درخانواده روسی که من درآنجا زندگی میکردم موضوع صحبت بهنگام صرف غذا تقریبا بدون استثناء عبارت بوداز ورود عنقریب آلمانها که نظم وانضباط باخود خواهند آورد ..... یك‌روز عصر به خانه یکی از بازرگانان مسکورفته بودم . بهنگام صرف چای از ۱۱ نفر حاضرین دور میز پرسیده شدکه کدام‌را ترجیح میدهند؟ "ویلهلم رایا بلشویکهارا؟ " . ده تن از آنها به ویلهلم رای‌دادند و تنها یکنفر علیه ویلهلم بود!

جان رید ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند



Тов. Ленин ОЧИЩАЕТ землю от нечисти.

# در باره
# کاراکتر بین‌المللی انقلاب اکتبر


قیام ، مونیخ ، ۱۹۱۹

انقلاب اکتبر را نمیتوان صرفا بمثابه انقلابی "درون مرزهای ملی" محسوب داشت ۰ انقلاب اکتبر بیش ازهر چیز انقلابی بین‌المللی و نظامی جهانی است ،چرا که تحولی رادیکال در تاریخ جهان بشریت ،یعنی تحول ازجهان کهنه سرمایه داری به جهان نوین سوسیالیستی را رقم زده است ۰

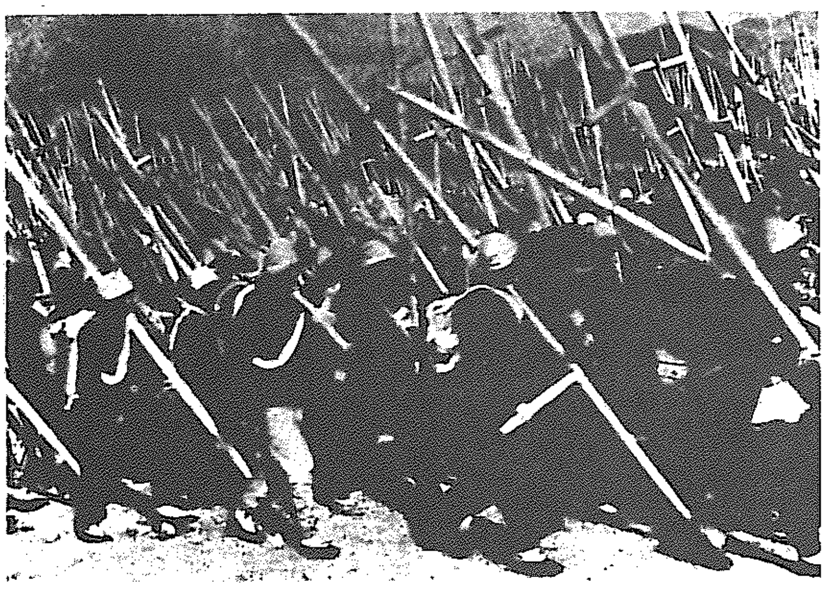
نتیجه ٔ انقلابات گذشته معمولا این بوده است که یك گروه استثمارگر در راءس دولت توسط گروه استثمارگر دیگری جایگزین میشد ۰ استثمارگران تعویض میشدند و استثمار برجای می ماند جنبشهای رهائیبخش بردگان بهمین گونه بود خیزشهای دوره ٔ سرفها نیز بهمین منوال بود دوره ٔ انقلابات "کبیر" معروف در انگلستان، فرانسه وآلمان نیز همین گونه بود ۰ درمورد کمون پاریس صحبت نمیکنم که نخستین تلاش پرشکوه، قهرمانانه ودرعین حال ناموفق پرولتاریا در متحول ساختن تاریخ علیه سرمایه داری بود. انقلاب اکتبر علی‌الاصول با این انقلابات متفاوت است ۰ هدف آن جایگزین نمودن یك استثمار بجای شکل دیگری از استثمار ، ویك گروه از استثمارگران بجای گروه دیگری از استثمارگران نیست ،بلکه هدفش نابود سازی کلیه اشکال استثمار فرد ازفرد نابودسازی کلیه دستجات استثمارگر ،ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا ،ایجاد حاکمیت انقلابی‌ترین طبقه از میان کلیه طبقات تحت ستمی که تاکنون موجود بوده‌اند، سازماندهی جامعه‌ای نوین، بی‌طبقه وسوسیالیستی، میباشد ۰

دقیقا بدین جهت است که پیروزی انقلاب اکتبر یك تحول رادیکال در تاریخ بشریت ،تحولی رادیکال درسرنوشت بشریت درجهان سرمایه‌داری تحولی رادیکال درسرنوشت بشریت درجهان سرمایه‌داری ،تحولی رادیکال درجنبش رهائیبخش پرولتاریای جهانی، تحولی رادیکال درشیوه‌های مبارزه واشکال تشکیلاتی ،.در سنن ونحوه زندگی ، درفرهنگ وایدئولوژی توده‌های تحت استثمار سراسرجهان رارقم میزند ۰

اینست دلیل اساسی این امر که چرا انقلاب اکتبر یك انقلاب بین المللی ونظامی‌جهانی است ۰

همچنین،اینست منشاء همدردی عمیق طبقات تحت ستم همه کشورها نسبت به انقلاب اکتبر، که آنرا آستانه رهایی خویش می‌بینند ۰

۰۰۰۰۰۰ اهمیت انقلاب اکتبر عمدتا درشکافتن جبهه امپریالیسم جهانی، سرنگون ساختن


شورشهای دهقانی درچین طی سال ۱۹۱۹





بورژوازی امپریالیستی دریکی ازبزرگترین‌کشور-های سرمایه‌داری وبقدرت رساندن پرولتاریای سوسیالیست ، میباشد •
طبقه کارگر مزدی ،طبقه تحت پیگرد- قرارگرفتگان ، طبقه تحت ستمان‌واستثمار- شدگان برای نخستین باردرتاریخ بشریت به مقام طبقه‌حاکم‌صعودکرده، وسرمشق نمونه‌ای برای پرولتاریای همه‌کشورها گردیده است •
این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی را گشوده است ، عصر انقلابات پرولتری در کشورهای امپریالیسم ••••

انقلاب اکتبر با سرنگون ساختن ملاکین وسرمایه‌داران ، زنجیرهای ستم ملی‌ومستعمراتی را درهم شکست وکلیه مردم تحت ستم یك کشور پهناور را بدون استثناء از آن رها ساخت. پرولتاریا نمیتواند خودرارهاسازد مگر اینکه مردم تحت ستم را رهایی بخشد• ویژگی خاص انقلاب اکتبر اینست‌که این انقلابات ملی-مستعمراتی در اتحاد جماهیر شوروی رانه زیر پرچم عداوت ملی ودشمنی میان‌ملل ، بلکه‌زیر پرچم اعتماد متقابل وتفاهم برادرانه کارگران‌و دهقانان‌وخلقهای‌گوناگون شوروی ، ونه تحت نام ناسیونالیسم‌بلکه تحت نام انترناسیونالیسم ،به انجام رساند •
دقیقا بدین جهت که انقلابات ملی -مستعمراتی درکشورما تحت رهبری پرولتاریاو زیرپرچم انترناسیونالیسم انجام شدند بود که مردم دون-پایه وبردگان برای‌نخستین باردر تاریخ بشریت به مقام مردمی ارتقاء یافته‌اندکه واقعا آزادندو واقعا برابرند• بدین جهت است که سرمشق نمونه‌ای به ملل تحت ستم سراسر جهان ارائه میدهند •
این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی راگشوده است ، عصر انقلابات مستعمراتی که درکشورهای تحت سلطه‌جهان ودر اتحاد با پرولتاریاوتحت رهبری پرولتاریا بوقوع می‌پیوندند •
•••••

انقلاب اکتبر درحالیکه امپریالیسم را به‌لرزه افکنده است،درعین‌حال یك‌پایگاه قدرتمندو وعلنی برای جنبش انقلابی جهانی ،پایگاهی که این جنبش تاکنون از آن برخوردار نبوده واکنون میتواند حمایتش را انتظار داشته باشد، را بوجود آورده است — بشکل نخستین دیکتاتوری پرولتاریا • انقلاب اکتبر یك کانون قدرتمند وعلنی برای جنبش انقلابی جهانی ،پایگاهی که این جنبش تا کنون از آن برخوردار نبوده‌و و اکنون میتواند حول آن عمل کرده ویك‌جبهه واحد انقلابی از پرولتاریا ومردم تحت ستم‌کلیه کشورها علیه امپریالیسم راسازماندهی کند•••

— خصلت بین المللی انقلاب اکتبر،
ژوزف استالین (نوامبر ١٩٢٧)

# نقد

## کمونیستهای هند اکونومیسم مسلح را نقد می‌کنند

به قلم : سونیل

به نقل از "مشی توده‌ای" *

گزارش از دشتهای شعلــه ور بیهــار سندی ازح ٠ك ٠هـ(م ــ ل)، انتشــارات پرابود باتاچاریا، کلکته،

بیهار دیرزمانی است که جایگاه مهمی درجنبشهای دهقانی هنداشغال کرده است.این ایالت قبل از ۱۹۴۷ مرکز مبارزات رزمنده دهقانی برهبری کیسان سابا بود- کیسان سابای بیهار یکی از مهمترین گردانهای کیسان سابای هندوستان بشمار می آمد ٠ بعدهاباسقوط کامل حزب کمونیست هند( ح ك ه) بورطه رویزونیسم ،بیهار نیز قربانی شد٠ شتابی که درسیر تحولات جامعه در نتیجه جنبش بوجود آمده بود در منجلاب پارلمانتاریسم خاموشی گرفت ٠ یکبار دیگر گرایش و اعتقاد به سیستم کاست در بدترین شکل خودسربلند کرد٠ خانخانی باتأئید احزاب پارلمانی بطرزی لجام‌گسیخته رواج یافت ٠ رویزیونیستهای حزب کمونیست هند و حزب کمونیست هند - مارکسیست ( ح ك ه م ، یك حزب سانتریست بود که اوائل دهه ۱۹۶۰ از ح ك ه انشعاب کرد) همیشه (( عقب ماندگی فرهنگی ناشی از سلسله مراتب کاستی هند)) رادراین انحطاط مقصر دانسته اند عقب ماندگی اجتماعی - فرهنگی بوجپور بدون شك واقعیت دارد،امااین فقط یك روی سکه است ٠ درروی دیگر، قربانیان این نظام قراردارند، یعنی دهقانان تحت ستم : یعنی انبار باروت نیرومندی که میتواند باسیاستهای انقلابی منفجر شود ٠ ناگزالباری وسیاست کسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه حکم جرقه براین انبار باروت را داشت ٠ بیهار ((عقب مانده)) در فاصله ای کوتاه جهش کرد و به مرکز پیشقراول مبارزه بدل گشت ٠ بوجپور مظهر این مبارزه شد ٠ ازآن زمان تاکنون بیهار ، کانون مبارزه رزمنده دهقانی محسوب میشود ٠

کتابی که تحت عنوان ((گزارش از دشتهای شعله ور بیهار)) انتشار یافته مدعی است که تصویری ازاین مبارزه ( بویژه مبارزه بخش جنوبی بیهار) را بما ارائه میدهد ٠ واین حقیقت که منطقه مورد بحث مرکز اولیه جنبش بوجپور بوده نیز اهمیت گزارش را دوچندان میکند .اما این کتاب ، گزارشی ژورنالیستی یاتحقیقی جامعه شناسانه و معمولی نیست که بتوان بسادگی از کنارش گذشت ٠ این ((سندی ))است که بقول مؤلفانش جمعبندی سیاسی حزب کمونیست هند(م - ل) (رهائی) برهبری ونیودمیسرارا منعکس میکند ٠ همین خصوصیت باعث میشود که این اثر فقط در خدمت اثبات مواضع سیاسی معینی که مورد پشتیبانی این گروه‌است ، باشد.

بدون شك شایسته است که درنقداین کتاب سیاستهای فوق الذکررا ارزیابی کنیم ودرسهای مناسبی ازآن بیرون بکشیم ،ولی دقیقاً همینجاست که اشکال بزرگ کتاب مشخص میشود٠علیرغم لیست تحسین برانگیزی ازاسنادکه ضمیمه کتاب شده، بهیچوجه چیزی درمورد خط سیاسی پایه ای که راهنمای عملی ( رهائی) بود، دستگیر خواننده نمیشود٠

ازآنجائیکه برخی ازمنقدین ،همین سبك نوشتن رابعنوان مدلی که باید سرمشق همه قرارگیرد مشتاقانه خوشامدگفته اند،لازم است این جنبه راکمی عمیقترموردتوجه قراردهیم ٠ مضمون تبلیغی کتاب (ازقضا، ناشرجزودسته مرکزی تبلیغی خودگروه و نودمیسرا است ) درفصل آخرآن خلاصه گردیده است٠ بطورخلاصه، این بخش مدعی است که ((مبارزه جاری دهقانان دربیهارارائه دهنده فازنوینی درتکامل مبارزه ناگزالباری است)) ( صفحه ۱۶۹) ،قبل ازپرداختن به تعدادی ازخصوصیات بر جسته این ((فازنوین))که درآن فصل فهرست شده ، سعی می نمائیم خودهمین ادعارا مورد بررسی قراردهیم ٠ چگونه یك خواننده موشکاف میتواند اینرا مستقلانه ارزیابی نماید؟ مسلماً درك روشن ازاهداف وسیاستهای ناگزالباری و ح ك ه ( م ل )میتواندپایه خوبی برای این کار باشد٠ این نیز بتنهائی کافی نیست ٠ گروه ونودمیسرابرخی از مواضع از جمله برسراستراتژی تعیین کننده کسب قدرت که ح ك ه( م ل) به آنها اعتقاد داشت را رهاساخته است،٠درواقع ،این جنبه برجسته((تصحیحات )) ۱۹۷۹و ((سومین کنگره)) ۱۹۸۲ گروه و نودمیسرابود٠ درسراسرکتاب مرتباً به این وقایع رجوع میشود٠ به خواننده گفته میشودکه آنها

* نشریه ك ٠ م ٠ ب ٠ك ٠هـ (م ل)

درپیدایش (( فازنوین)) نقش حیاتی ایفاکردند. اماهرگونه پرسشی درباره مواضع سیاسی اقامه شده ازسوی آنان بادیوار سکوت روبرومیشود. باتوجه به خصلت گوشخراش ادعاهای سیاسی، مسلماً تلاش تبلیغاتی صادقانه محتاج ارائه اطلاعات حیاتی میباشد.

به نمونه ای دراین خصوص توجه کنیم. بنابر((گزارش ))یك خصوصیت برجسته ((فاز نوین)) چنین است: ((.... حفظ و تقویت مبارزه چریکی (اگرچه هنوزدرمرحله ابتدائی است) ،دردشتهابرای یکدوره طولانی)) ( صفحه ۱۷۴). این امردرتقابل با ((ترس))سایرگروههای م ل قراردارد.این گروههامایلندازصحنه پیچیده مسئله ارضی دردشتهای بیهار جنوبی احترازجسته وبه مناطقی بروندکه ((فئودالیسم کلاسیك)) حضورداشته وازنظرجغرافیایی برای مبارزه مسلحانه مساعدباشند.

بدون شك این دیدبسیارنوآورانه بنظرمیرسد.اماچگونه میتوان چنین تلاشی رابااستراتژی اخیرتشکیل حکومتهای ایالتی و انجام قیام ازبالا (هرچه که هست!) پیونندداد؟ [استراتژی مذکوردرکنگره ۱۹۸۲ گروه ونودمیسرااعلام گردید.]نشریه ((رهائی)) ارگان گروه ونودمیسراحتی سناریوی پیچیده ای برای کسب قدرت تصویرمیکند – (( انقلابیون)) ازطریق انتخابات دریك یادوایالت به (( قدرت)) میرسند.این حکومت (یاحکومتها )بامرکزدرمیافتندو طی پروسه- ای برکنارمیشوند.این برکناری به خیزشهای توده ای منجرمیشودوقس علیهذا. بعلاوه،رهایی تاکیدمینمایدکه این پروسه بهم پیچیده ((بالاخره شمارانه راه اساسی وشکل نهائی مبارزه رهبری میکند))(اکتبر۱۹۸۴). ازآنجائیکه گروه ونودمیسراهنوز((مجبور ))به تشکیل حکومت نگردید( اگرچه برای اینکاربه هردری میزند)،وبدین خاطر هنوز راه درازی بر ای رسیدن به ((راه اساسی وشکل نهائی مبارزه)) در پیش رو دارد، پس هدف و محتوای فعالیتهای چریکی حفظ شده چیست ؟آیا ،این امرچه وجه اشتراکی باسیاست کسب قدرت ازطریق جنك خلق مطروحه ازسوی ح ك . (م ل) دارد؟ ماامیداوریم این نمونه تصویر خوبی ازمشکلی که قبلا تذکر داده شد، بدست دهد. برای گویاترکردن نقد بایدار محدوده های بحث مؤلفان پیشتر رفت. به سخن دیگر، اگر کسی میخواهد به کنه موضوع پی ببرد باید آگاهانه کارزار ((ارائه اطلاعات نادرست ))ازسوی گروه ونودمیسرارا شناسائی کند.

نقدسیاسی استراتژی گروه ونودمیسرا قبلا بوسیله ((مشی توده ای))صورت گرفته است (سال نهم شماره ۷ ). ماآنرا دراینجا تکرارنخواهیم کرد،بلکه سعی خواهیم نمود بدقت تجلیات حاداین استراتژی رویزیونیستی را آنگونه که در((گزارش ))آمده بررسی کنیم . مابویژه مسئله مبارزه مسلحانه ، کاست ومتحدکردن دهقانان میانه- حال را موردتوجه خواهیم داد.زیرا آنها جوانب مهمی هستندکه هنوز توسط جنبش انقلابی هند حل نشده اند. ماهمچنین به این مسئله خواهیم پرداخت که چگونه جریانات اساسی گروه ونودمیسراباتئوریزه کردن تحول در کشاورزی هند آنرااز اپورتونیسم راست ( باژست ((چپ)) به رویزیونیسم علنی و بیشرم کشاندند . این وظیفه آسانی نیست زیرا مابایدحقیقت را در هر گام ازمیان کلاف سردرگمی از اطلاعات نادرست بیرون بکشیم . ولی اینکار مفیداست چرا که در تعمیق درکمان از مفهوم امروزی رویزیونیسم،بما کمك میکند.

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، مبارزات رزمنده دهقانان دیرزمانیست ازخصوصیات معمول بیهار شده است.امامبارزه دردهه ۱۹۷۰ دربوجپور درمیان آنها برجستگی بیشتری دارد. این صرفا نه یك مبارزه جوشان دهقانی، بلکه بخشی ازانقلاب مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی بود. این مبارزه گذشته ازخدمتش به تکامل تاکتیکهای پیشبرد مبارزه مسلحانه دردشتها،مهمترین کیفیت برترش هدف قراردادن کسب قدرت سیاسی بودکه آنرا از دیگر مبارزات دهقانی متمایز میکرد. واین برتری مهمترین عامل برای برانگیختن دهقانان تحت ستم درسراسربیهارو خلق زمینه های مساعد جهت ساختن یك جنبش وسیع دهقانی بود . جای شگفتی نیست این مبارزه قهرمانانه برای کسب قدرت که زمینهٔ چین مستقیم تمامی تحولات بیهار بود. باچندپاراگراف مختصر در((گزارش))طولانی سَنبُل میشود.اماهمین پاراگرافهای کوتاه به اندازه کافی افشاگرانه اند.

بکلام((گزارش))،دخالت مارکسیست – لنینیستهای متأثراز ناگزالباری تنها به ((....ظهور فازنوینی از جنبش رزمنده دهقانی )) منجرشد، وبابوجپور بخاطر((....کاراکتر توده ای ،رزمنده ....)) جنبش ((....استحکامات مناسب برای خود بوجودآورد...))(صفحه ۲۵ تاکیدازماست). مبارزه مسلحانه و تشکیل کمیته های انقلابی چیزی بیش ازعواملی که به این ((کاراکتر توده ای، رزمنده )) یادادند، نبودند. چنین است جمعبندی گروه ونودمیسرا. این کتاب همچنین بمامیگوید که تاپایان سال ۱۹۷۶ جنبش ((نیروی شتاب دهنده اش ))رابمقدار زیادی از دست داد و ((متحمل عقبگردهای جدی)) گردید. اگرچه((گزارش)) دررابطه بادلائل عقبگردها سکوت اختیار میکند، اماونودمیسرادر پاراگرافی گویا درپیشگفتار کتاب به آن چنین برخوردمیکند: ((مسیر مستقل مبارزه دهقانی و تلاش حزب برای انتقال آگاهی به آن طی مرحله ویژه ای از اتحاد و مبارزه پیش رفت . حزب شدیداً کوشید تااز میان دهقانان پیشرو عناصرکمونیست پرورش دهد، وهمواره سعی نمودباگرایشات منفی خودجوش مقابله نماید وبه آنها شکل سازمان یافته دهد.اگرچه تلاشهای نیرومندی نیز ازسوی حزب انجام میگرفت تامجموعه عقاید دگم خودرا دررابطه باشکل مبارزه و تشکیلات درجنبش بکرسی نشاند، اماثابت گردیدکه این تلاشها نتیجه منفی دربرداشتند. ))(صفحه ۲۲)

بوسیله ((تصحیح))این اشتباهات و آغار ((فازنوین ، توازن برقرار گردید)).

برای درك مسئله ((دگماتیسم ))و محتوای واقعی ((تصحیحات )) باید ابتدااهداف نسبت داده شده به انتقال (( آگاهی ))به مبارزه ازسوی حزب –((پرورش عناصرکمونیست)) و ((شکل سازمان یافته )) دادن به جنبش- را تصریح کنیم: درحقیقت هیچ رئیس تردیونیونی ، حتی دانگه ، این رابهتر نمی- توانست بیان کند! این برداشت تردیونیونیستی از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی دربوجپور اصلا تصادفی نیست .این پیش شرط لازم برای ادعا درمورد تصحیح اشتباهات ((دگماتیستی ))میباشد. ناگزالباری تحت رهبری رفیق چارومازومدار برزمینه طغیان علیه یك ارزیابی رویزیونیستی رسوا تبارزیافته . برمبنای آن ارزیابی رویزیونیستی، دهقانان تلنگانا نه برای کسب قدرت بلکه میبایست تنها برای زمین مبارزه میکردند . بادرنظرگرفتن این تاریخچه ، هرگونه انتقادعلنی ازسیاست کسب قدرت بلافاصله افشامیگردد ونودمیسرا سعی میکندباذکر صریح اینکه اشتباهات دگماتیستی ح ك . ( م ل) دررابطه با(( اشکال مبارزه وتشکیلات)) اصلاح شدو تنها بااصلاح این اشتباهات بودکه(( توازن برقرار گردید ))،ازانتقاد سیاست کسب قدرت طفره میرود. برداشت تردیونیونیستی اوخدعه ایست برای لاپوشانی این واقعیت که ((کارزار اصلاح ))۱۹۷۹ بطور مستقیم فراتراز مسائلی مانند شکل رفت و محتوای کسب قدرت سیاسی ازطریق مبارزه مسلحانه راکنارنهاد، اگروظیفه حزب درتمام مدت تنها این بوده که به جنبش یك (( شکل سازمان یافته)) داد،دراینصورت چرا خودرا باپرداختن به خط و استراتژی دردسر بدهیم ؟ ونودمیسرا مسلماً درسهائی آموخته است. درگذشته رویزیونیستها میتوانستند صریحتر باشند.اما حالا زمان تغییرکرده و نیرنگها پیچیده تر شده است.

مبارزه مسلحانه در بوجپور در اواسط سالهای ۱۹۷۰ اثبات این ادعای چارومازومدار است که مبارزه مسلحانه چریکی میتواند در دشتها پیش برده شود. اما ،درعین حال ،این امربه جریاناتی درون خط نظامی حزب ،بویژه دررابطه باوظیفه حفظ ورشد مبارزه مسلحانه پا داد . نفوذ تفکر دگماتیستی خود درفقدان هرگونه تحلیل جامع از ساختار دولت متمرکز (جهت شناسائی ضعفهایش ) ، آشکار نمود.

بجای سعی درتکامل یك خط نظامی مناسب شرایط خاص ناشی ازحضور این ساختاردولت متمرکز ،تأکیدمطلق گرایانه برروی چسبیدن به یك منطقه کوچك عملیاتی و درگیرشدن در نبردهای نابرابر گذاشته شد . از اینرو ،مبارزه بوجپورعلیرغم خدمات برجسته اش ،جدااز سایر عوامل، بخاطرچنان اشتباهات دگماتیستی در خط نظامی نتوانست فراتر از مرحله ابتدائی تکامل یابد. همانگونه که مشاهده میکنیم، ونودمیسرا مدعی است که براین اشتباهات فائق آمده و صحبت از انجام میزان قابل توجهی از عملیات چریکی برای اینزمان ، میکند ،ظاهراً این ادعابوسیله((گزارش)) مادیت یافته است . تعدادی واحدهای مسلح تحت کنترل گروه فعالیت میکنندودر نبرد بارسته های ملاکین و نیروهای دولتی درگیر میشوند. اما خط راهنمای این فعالیتها چیست؟ اظهاریه سیاسی درمورد واحدهای مسلح صریحاً تصریح میکندکه وظیفه آنها عمل کردن ((در جهت منافع جنبشهای توده- ای ...)) است. (صفحه ۸-الف) یك بررسی از بازسازی ایدئولوژیکی به مانشان میدهد که چگونه یك دهقان چریك فقیر بابرگزیدن ((مبارزه مسلحانه ...(بمثابه)...شکل اصلی مبارزه)) ، ((بیماری)) خودرا درمان نمود. (صفحه ۱۶۸) بخشی از تلاشهای جاری برای غلبه بر((ضعف)) جنبش به ما میگوید که چنین اقدامی شامل تضمین این مسئله است که ((عملیات مسلحانه بایددر رابطه مستقیم و بلاواسطه با جنبشهای توده ای در نظرگرفته شود.)) (صفحه ۱۲۳) باتوجه به آنچه گفتیم،فعالیت مسلحانه گروه ونودمیسرا صریحاً به خدمت به برنامه هایش برای براه انداختن مبارزات و جنبشهای اکونومیستی توده ای محدود میشود ،تاکتیکهای نظامی متخذه اش درانجام عملیات در مناطق وسیع وغیره در خدمت این هدف سیاسی است . باوجود خشونت لجام گسیخته ضدانقلابی ، حتی مبارزه اکونومیستی نیز باید شکل مسلحانه بخودگیرد . امابرخورد دولت به حرکات مسلحانه ایکه درجهت حمایت از خواستهای اقتصادی است اساساً بابرخورد نسبت به مبارزات مسلحانه ایکه هدف آن نابودی دولت میباشد، متفاوت است . در خصوص مورد اول ، سرکوب مسلحانه یکی از راهها است زیرا اصلاحات ویا پذیرش مطالبات نیزمیتواند به این امر کمك کند . در حالیکه ضرورت ادامه برخی اشکال فعالیت مسلحانه بوسیله صفت قهری علنی در بیهار کنونی مطرح میشود، ((حفظ))این مبارزه برپایه انکشاف مبارزه برای کسب قدرت قرار دارد.

تمام حرف ((گزارش)) دررابطه باکوشش جهت ساختن مناطق پایگاهی مشتمل بر ((تپه،جنگل ودشت بمثابه منطقه ای واحد))چیزی جز گنده گویی بی محتوا نیست .اکونومیسم مسلح به مناطق پایگاهی منتهی نمیشود. وانگهی استراتژی ((قیام از بالا ))نیز درپی چنین پایگاههائی نیست.

دخالت مارکسیست-لنینیستها به رهبری رفیق جوهر در جنبش توده ای بوجپور تحت رهبری جاگدیش ماتو و سایرین، مبارزه را به سطح مبارزه برای گرفتن قدرت ارتقا داد. اشتباهات موجود در خط مشی حزب اجازه پیشروی بیشتر نداد. ((تصحیحات)) گروه ونودمیسرا تلاشی برای ازمیان برداشتن این مانع نبود بلکه چرخشی به اپورتونیسم راست ودر برخی جنبه ها با شکل ((چپ))، بود. علیرغم تلاشهای ((گزارش))برای لاپوشانی این مسئله، بررسی آن کاملاً تنایج اجتناب ناپذیر چرخش راست رانشان میدهد. بنابر((گزارش))، مبارزات رزمنده برای زمین ((مشکلاتی)) بوجود آورده است. برای مثال ،علیرغم رشد تشکلات و مبارزات دهقانی، اکثریت عظیمی از مشاجرات به دادگاهها ((کشیده شده اند))او توهمات قانونی هنوز بطور گسترده ای باقی است. یا، بعداز بچنك آوردن زمین و تقسیم آن((...بسیاری از دریافت کنندگان (زمین) ....اغلب به بیعلاقه ترین افراد برای مبارزه تبدیل میشوند...(و) ....برای قانونیت بخشیدن به ملکشان ...تمرکز رابر حصول قباله های دولتی میگذارند...)).

بهرحال ،این نتیجه اجتناب ناپذیر اکونومیسم مکرراً در جنبش آنان تجربه شده است و درگزارشاتشان مرتبا آنرا ذکر کرده- اند.) برای گروه ونودمیسرا هیچکدام از اینها به اکونومیسم مربوط نمیشود ،بلکه تنها نیاز به ((تصحیح)) زیادتر با چاشني راستگرایانه بیشتر را نوید میدهند. مثلا بنابر((گزارش))((...این مسئله منعکس کننده شکاف جدی در تفکر بسیاری از کادرهای حزب است ....آنان با اعتقاد به یك فرضیه از پیش ساخته شده اولترا چپ، اهمیت پرداختن به کار اقتصادی را جداً نفی میکنند ، زیرا به اعتقاد آنان در دوره جنك طبقاتی حاد که توپها در همه جابه غرش در آمده اند این کار تلف کردن وقت است....))(صفحه ۱۱۷- تاکید از ماست) این یعنی خفه کردن انگیزه های انقلابی توده ها ونه ارتقا آنها -- این جوهر اکونومیسم است حال مسلح باشد یانباشد .

**اعتبار سلطه کاستی**

اکنون بیائید به مسئله کاست بپردازیم . عقیم ماندن درغلبه برساختار کاستی عامل مهم عقبگرد در بوجپور بود. همه جنبشهای انقلابی در مناطق مختلف هند، اگرچه نه بشدت بیهار ،بطور عادی بااین مسئله روبرو هستند. بطور کلی،کاست و قشربندی طبقاتی،دیگرکاملاً برهم منطبق نیستند. هنوز بخش مسلط کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین از کاست ((دالیت))هستند ،و در نقطه مقابلش ،اکثریت قابل توجه ملاکین یاقشر فوقانی استثمارگران روستاها از کاستهای بالا میباشند. اگرچه دگرگونیهای قسمی در کاست و روابط طبقاتی پیچیدگیهای جدی بوجود آورده، فرصتهای جدیدی نیز خلق کرده اند. در نتیجه چنین دگرگونیهایی،بخش نه چندان کوچکی از کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از کاست میانی و حتی بالا بوجود میاید. منافع طبقاتی مشترك در چنین موقعیتی پایه خوبی برای جدادی کردن وحدت و پیشی جستن از کاستیسم را مهیا میسازد. درعین حال،وجود کاستهای مختلف درون همان طبقات برای استثمارگران نیز فرصتی رافراهم می آورد تابرپایه خطوط کاستی در صفوف استثمارشدگان شکاف بوجودآورد. حل موفقیت آمیز این تأثیرات متقابل و پیچیده کاست و طبقه، وظیفه مبرم انقلابیون هنداست. جنبش کمونیستی در گذشته یك شیوه برخورد مکانیکی اتخاذ کرده بود. چنین گفته میشد که رشد مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی برکاستیسم فائق خواهد آمد. امروزه برخی از گروههاي م.ل و دیگر نیروهای مترقی این دید اشتباه آمیز رارها ساخته اند. برخی از آنها به افراط متضاد آن در غلطیده اند و معتقدند که مبارزه کاستی کمابیش برابر بامبارزه طبقاتی است. بدین ترتیب ،آنان انزوای جنبش درمیان تحت ستمترین کاستها را تئوریزه میکنند .چگونه گروه ونودمیسرا به این مسئله برخورد میکند؟

یکی از خصوصیات برجسته ایکه در((گزارش)) ذکر شده تا ادعاهای ((فازنوین)) اش را اثبات نماید این است که مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی تبدیل گردیده است . بنابراین نظر ،برخوردی که به چنان نتایجی منجر گردید چنین است :((...تقبیح بیشتر کاستیسم....مطلقاً هیچ تغییری را سبب نخواهد شد....در حالیکه مبارزات حدت یابنده اقتصادی قطبندی طبقاتی درون کاستی راشتاب میبخشد ،مانیز همزمان باید درون سازمانهای کاستی گوناگون فعالیت کنیم تا

به آنها جهتگیری مترقی بدهیم، و«۰۰۰،مابایدخودمان رابمثابه نیروی توانمند تأمین کننده امنیت برای کاستهای ضعیفتر جابیندازیم۰»(صفحه ۱۰۶) تشخیص مشکلات خاص برخاسته از کاست و سیاستهای مقابله با آن بدون شك لازم و صحیح است ،برخی از متدهای ذکر شده در «گزارش» مانند توجه به ترکیب کاستی در محل فعالیت و برقراری پیوندهایی با عناصر کاستهای میانی و فوقانی ،صدور فراخوان برای کاستهای خاص در زمان کشمکش کاستی و کار درون سازمانهای کاستی برای ارتقا عناصر مترقی حالب توجه اند. اما همه سیاستهاو تاکتیکتها باید در خدمت خط اساسی ریشه کن کردن کاستیسم و نابودیش قرارگیرد۰ آیا این در مورد گروه ونودمیسرا صدق میکند؟ نمونه خوب برای تحلیل این مسئله «فراخوان به دهقانان کورمی» است که درضمیمه «گزارش»آمده است. (صفحه ۲۱ - ۲۰الف) زمینه صدور چنین فراخوانی ،مبارزه برای بیرون کشاندن دهقانان کورمی از زیر نفوذ ضد انقلابی «بهومی سنا»و جذب آنان بود۰ از آنجائیکه این سنای ارتجاعی احساسات کاستی را برای منحرف کردن توده ها از کاست کورمی و جهت دادن آن علیه جنبش ارضی بکار میبرد، بدون شك فراخوانی که بطور خاص به آنها داده شد صحیح بود۰ امامسئله، محتوای فراخوان است۰ تلاش کل فراخوان این نیست که با تضعیف احساسات کاستی دهقانان کورمی برآنان غلبه نماید۰ بعکس، فراخوان دقیقا سعی مینماید باتأئید دوباره خود احساسات کاستی ، آنانرا جلب نماید۰ فراخوان چنین آغاز میکند،«کاست کورمی بعنوان یك کاست امین ،ساعی و شجاع معروف است »و «بطور کلی ، کاست شما دارای اعتبار والائی در کل جامعه است »۰ فراخوان با تأ یید کورمی ها تقاضامیکنـد «آیا خواهان حفظ احترامی هستید که مردم همیشه نسبت به کاست شما نشان داده اند؟ » واضافه میکند که اگر چنین است « این ۰۰۰دسته را ایزوله کرده و درهم شکنید۰۰۰۰» ( تأکید ازماست) به سخن دیگر ؛ از دهقانان کورمی خواسته میشود برپایه اینکه حزب موقعیت کاستی آنها راتأئید کرده و حفظ این موقعیت را تضمین مینماید، در مقابل بهومی سنا قرار گیرند۰ پیامی که بطور خام پیش گذارده میشود چنین است : بهومی سنارا ترك کنید واز ما حمایت نمائید۰ مابرای حفظ منافع کاستی شما قابل اتکا و توانمند هستیم مبارزه مابه منافع شما آسیب نخواهد رساند۰

چنین تاکتیکهائی ممکن است به ایزوله کردن بهومی سنا کمك کند۰ اما آنهامسلماً تنها برپایه ایدئولوژیکی برابر با ایدئولوژی بهومی سناعمل خواهند کرد - کاستیسم بدون آسیب باقی می ماند۰

بیانیه در مورد سیاست «درباره کاستها» در ضمیمه (صفحه ۱۹ - ۱۸ الف) راجع به بسیج توده های دهقانی متعلق به همه کاستها صحبت میکند که به ستمدیده ترین کاستهای مادون، کاستهای میانی و بهمین ترتیب کاستهای فوقانی حق تقدم میدهد۰ اما همین بس که اصلاً هیچ ذکری از وظیفه اصلی براندازی کاستیسم یا تاکتیکهای مرتبط به این وظیفه صحبت نمی شود۰ بلکه،«۰۰۰سود بردن از تضادهای کاستهای دیگر با آن کاست (یعنی کاست ویژه ملاکین زمین ۰۰۰)» ورشد تشکلات کاستی، کاستهای مادون بمثابه خصوصیات اصلی این سیاست برجسته میشود۰ دوباره در تدابیر فهرست-وار آمده برای غلبه بر «مشکلات» مقابل جنبش ، باچنین تصمیماتی روبرو میشویم، « کیسان سابا باید تصریح کند که برمسئله ستم اجتماعی ۰۰۰۰تمرکز بسیار ننهند۰»(ص۱۲۳)

بیشتر برخورد مکانیکی ح ك قدیم برسرمسئله کاست رامتذکر شده بودیم ۰ در نظرگرفتن اینکه تکامل مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی به غلبه بر مسئله کاست می انجامد۰ ظاهراً دلالت بریك شیوه برخورد دگماتیستی چشم بستن بروی واقعیت جامعه دارد، زیراکه باکتابهای درسی همخوانی ندارد۰ اما این دگماتیسم در اساس بواقع انعکاس اپورتونیسم راست است۰ در جامعه ما طبقه بمثابه مقوله ناب وجود ندارد، بلکه طبقه و کاست درهم نفوذ میکنند۰ آمال طبقاتی بوسیله آمال کاستی هم تقویت وهم تضعیف میشوند۰ در حالیکه وضعیت طبقاتی مستقیماً رابطه با قدرت سیاسی راتعیین میکند،کاست یك نقش تعیین کننده در ثابت ماندن وضعیت اجتماعی بازی می نماید۰ حضور بسیار محسوس کاستهای فوقانی در بوروکراسی و دیگر بخشهای طبقات حاکمه بروشنی بندهای کاست و قدرت سیاسی را نمایش میدهد۰ این بندها همچنین به شکل غیر مستقیم نیز تبلور پیدامیکنند۰ براهمن، راجپوت، ردی ، بانایر که از طبقات تحت استثمار هستندهنوز میتوانند تا اندازه ای از یك موقعیت اجتماعی بهره مند شوند وحتی گاهی بخاطر موقعیت کاستی خود از حق تفویض قدرت برخوردار شوند۰ اما این فرصت کاملاً در رابطه بادالیتها (نجسها) که از طبقات تحت استثمار هستند دقیقاً بخاطر موقعیت کاستیشان، انکار میشود۰

بویژه،درمناطق عقب مانده تر که روابط نیمه-فئودالی هنوز مسلط است، موقعیت اجتماعی و در نتیجه بندهای غیر مستقیم به قدرت بیشتر اوقات تااندازه ای بر حسب کاست بیان میشود تا طبقه ۰ تا زمانیکه طبقات تحت ستم صرفاً برپایه منافع قسمی و اقتصادی متشکل شوند و مسئله برقراری قدرتشان را کنار نهند، مسئله کاست کمابیش میتواند نادیده انگاشته شود۰ در بهترین حالت ، این بینش تنها بعنوان مانع بازدارنده ای برای وظیفه متحد کردن طبقه بحول خواستهای قسمی و اقتصادی ظاهر میشود۰ اما لحظه ایکه از اکونومیسم گسست شده و مسئله بسیج توده هابرای گرفتن قدرت مورد توجه قرارگیرد، کل صحنه ضرورتاً تغییر خواهد کرد۰ برقراری قدرت توده های تحت ستم و استثمار بدون دگرگونی تمام و کمال کلیه روابط اجتماعی امکانپذیر نخواهد بود۰ این امر در هند بدون گسست از کاستیسم قابل حصول نیست ۰ پذیرش مشتاقانه اعمال قدرت سوی یك دالیت نسبت به مبارزه برای منافع قسمی و اقتصادی ،یك موضوع کاملاً متفاوت ،حتی برای دهقانان بی زمین یك کاست ستمگر است ۰ این امر گسست آگاهانه از کاستیسم را طلب میکند۰

این حقیقت دارد که مبارزه قسمی اقتصادی پایه خوبی برای محو کاستیسم بوجود می-آورد۰ اما این نیزبه همان حدحقیقت دارد که توده ها میتوانند بدون یك گسست اساسی از دیدگاه کاستی در چنین مبارزاتی متحد شوند۰ تفسیر این مسئله بعنوان «تبدیل مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی » دقیقاً در خدمت لاپوشانی واقعیت تداوم موجودیت تفکر کاستی است که در شرایط برقرار بودن مبارزه برسر منافع اقتصادی [مشترك - م] ، ممکن است موقتاً خاموش شده یاپوشیده بماند۰ رویزیونیسم ح ك قدیم (که چشم اندازش محدود به اکونومیسم بود) ، زمینه واقعی برای برخورد ظاهراً دگماتیستی مبنی بر بی اساس دانستن مسئله کاست بود۰ ح ك ه-(م ل ) به گسستی آگاهانه از این دیدگاه برسر مسئله کاست نائل نشد۰ بااین وجود تئوری و عمل انقلابی آن، که برمبارزه مسلحانه برای گرفتن قدرت تاکید داشت، و همچنین پافشاریش دربرقراری رهبری دهقانان بی زمین و فقیر آنرا بطور غیر مستقیم در مسیر متفاوتی جای داد۰ طرد رادیکال هر نوع سازش گرائی، عزم جزم در مبارزه ضد فئودالی و وجود خط طبقاتی انقلابیش، بلافاصله عظیمترین پاسخ رااز سوی استثمار شدگان کاستهای تحت ستم دریافت کرد.

سیاست کسب قدرتشان آنان را به صف جلو کشاند وموقعیت اجتماعی شان را بطور شگرفی بالا برد ۰ این دستاوردمثبت همچنین بوسیله مطرح کردن جهتگیری رادیکال جدید در میان تشکلات دالیت، برویشان تأثیر بجای نهاد۰ وظیفه مارکسیست - لنینیستها ادامه بنای این میراث است، کار ی که باید همراه درك آگاهانه از مسئله کاست و تأثیراتش

برانقلاب دمکراتیك نوین هند باشد. تنها بعداز آن میتوان این دستاورد جنبی را تحکیم بخشید ودر مخالفت با تئور ی و عمل رویزیونیستی برسر مسئله کاست،تکامل داد. در خصوص گروه وندومیسرا جهتگیری آن بکلی متفاوت است. همان شیوه برخورد ح. ك قدیم با مضمون اکونونیستی ،دوباره، اگرچه در شکل متفاوت ، احیاشده است . جوهر سیاستهاو تاکتیکهای آن شامل تلاشی آگاهانه برای تخفیف آن تضادهای کاستی که کار بسیج دهقانان برای منافع قسمی اقتصادی را مانع میشوند، است. برسمیت شناختن مسئله کاست از سوی آن بمعنای اطمینان مجدد دادن به کاستهای ستمگراست که نگران نباشید، این منافع طبقاتی آسیب نخواهند دید. فراتر از آن ،گروه ونودمیسرا آگاهانه موجودیت مسئله کاست را بی اساس میداند. یکبار دیگر زمانه تغییر کرده است . تجربه کیسان((سابا)) ی قدیم ح ك . بهمین سادگی نمیتواند در بیهار معاصر تکرار شود رویزیونیسم باید حتی به اشکال منحطتری استحاله یابد تا اهدافش را تضمین نماید .

**خط طبقاتی برای جذب دهقانان میانه حال رها گردید .**

هر تلاشی جهت بوجود آوردن وحدت وسیع دهقانان برای انقلاب دمکراتیك نوین هند باید مسئله پیچیده اتحاد دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند یا کشاورزان سرمایه دار را متناظر بر اعمال قاطعانه خط ومشی طبقاتی تکیه بردهقانان بی زمین و بی چیز وکارگران کشاورزی ،حل نماید. پیچیدگی این مسئله دارای برخی خصوصیات خاص هند میباشد . این خصوصیات از مسئله کاست و همچنین از این واقعیت نشئت گرفته اند که در مناطقی که نیمه فئودالیسم مسلط است دهقانان ثروتمندو قشر فوقانی دهقانان میانه حال نیز اشکال فئودالی استثمار و سلطه را پیش میبرند. این مسئله در مناطقی که تحولات نو مستعمراتی بوقوع پیوسته باشکل و محتوای دیگری مطرح میشود.

دراینجا کارگر کشاورزی بادهقان بی چیز که کارخودرا می فروشد بلافاصله باید حتی باقشر تحتانی دهقانان میانه حال مواجهه شود تاخواستهای بحق افزایش دستمزد خودراعملی سازد. درگذشته ح ك . (م ل ) تحت رهبری رفیق چارومازومدار تئوری رویزیونیستی إس.إن.سینك رارد کرد؛ سینك خواهان وحدت با دهقانان ثروتمند بهر قیمت بود. اما اشتباهات ((چپ روانه)) حزب ، آنرا از توسعه سیاست صحیح برای ایجاد وحدت وسیع دهقانان بازداشت ،از آنجائیکه چنان اشتباهاتی تشخیص داده نشدند، کوششهای بعدی برای تصحیح اشتباهات توسط خود چارومازومدار ،چندان به پیش نرفتند . گروه ونودمیسرا ادعا میکند که جنبش بوجپوردر مخالفت با خط مشی رویزیونیستی سینك برپاشد. این مسلماً در رابطه با فاز اولیه جنبش بوجپور که بوسیله رفیق جوهر رهبری شد حقیقت دارد. اما بنابر ((گزارش)) محدودیتهای فاز اولیه برسر مسئله خاص وحدت دهقانان میانه حال هنوز حل نشده باقی است. طبق معمول از ذکردلیل چشم پوشی شده است . لیکن برخی سیاستها که برآن بود این وضعیت را ((تصحیح)) کند، نشانه روشنی از روند تفکر و چشم اندازهای آتی مخالفت با خط اس . ان. سینك را بدست میدهد.

برخی سیاستهای برجسته چنین هستند: ((....تضمین اینکه منافع آنان ( یعنی دهقانان میانه حال) بهیچوجه آسیب نخواهد دید ، )) و ((....بذل توجه به احساسات کاستی آنان ....)) (صفحه ۱۲۲ تأکید از ماست ) . بهمراه این تضمینها، تلاش اصلی برای بسیج آنان مشتمل است بر((....برخی مسائل حاد مرتبط با آنان را مستقیماً وبا جدیت مطرح کردن ،و تعقیب این مسائل تا نیل به برخی موفقیتها.)) (صفحه ۱۲۲)

دریك سو اعلامی رادیکال مبنی بر بعهده گرفتن کار در میان کارگران کشاورزی ،دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال بمثابه حلقه کلیدی ، دفاع از این موضع در مقابل منتقدینی که اتهام نفاق افکنی در میان وحدت وسیع دهقانان را برآنان وارد میکند، قرار دارد؛ و از سوی دیگر، یك تلاش مصالحه جویانه آشکارا راست روانه. صاحب چنین دیدگاه متناقضی کیست؟

خط طبقاتی تکیه بر کارگران کشاورزی ، دهقانان فقیر وبی زمین و اعمال رهبری آنان مستقیماً با مبارزه برای کسب قدرت و بعد از آن ادامه انقلاب در جامعه نوین مرتبط است. در اینجا رهبری یعنی هژمونی سیاسی ایکه جوهر قدرت سیاسی را منعکس میکند.

اگر این امر [اعمال رهبری -م ] کنار گذاشته شودواین طبقات صرفاً برپایه خواستهای قسمی و اقتصادی متشکل شوند، در آنصورت مبارزه شان تنها یك مبارزه فرقه ای خواهد شد - امابیشك وضع فلاکتبارشان (که خود تحت تأثیر همین فرقه ها بوده و ناشی از عدم اعمال رهبریشان در متحول ساختن جامعه است ) به این مبارزه خصلت حق طلبانه میبخشد .چنین مبارزه ای از نظر دهقان میانه حال صرفاً بعنوان مبارزه بیربط باستم طبقاتی ایکه او از آن رنج میبرد مطرح خواهد بود. در عین حال، این مبارزه از نظر او تهدید دیگری برمنافع تنك نظرانه اقتصادیش تلقی میشودو سمتگیری اورا به جانب استثمارگران متمایل خواهد گرداند. زمانیکه شکل ((چپ)) اکونومیسم، یعنی تنها پیشبرد مبارزات قسمی استثمار شوندگان روستا، به بن بست میرسد ناچاراً به ضد خود تبدیل میشود. تلاش میشود که این ((اشتباهات)) اکنون بوسیله آشتی دادن منافع طبقاتی تنك نظرانه اقتصادی (در این مورد خاص، به همراه منافع کاستی ) دهقانان میانه حال و ترمز کردن مبارزه استثمار شوندگان روستا ،((تصحیح)) شوند. کوشش بعمل میاید که دهقان میانه حال تنها برپایه منافع اقتصادیش جذب شود، و مسئله پذیرش هژمونی طبقه کارگر از سوی او( که بوسیله روستائیان بی چیز اعمال میشود) اصلاً مطرح نمیگردد. سایر منافع و اجبارها، مانندچشم انداز انتخابات ، ممکن است چنین چرخشی را برای مدتی بتعویق بیندازد. اما نیروی اساسی اکونومیسم بالاجبار خود را نشان خواهد داد. این جابجائی از موضع ((رادیکال)) بسیج مبارزات اقتصادی روستائیان بی چیز به موضع آشکار آشتی طبقات، در هند چیز جدیدی نیست. این مسئله قبلاً بوسیله پراتیك حزب کمونیست هند - مارکسیست در اوایل دهه ۷۰ در ((کرالا)) نشان داده شد .

شرایطی که گروه ونودمیسرا، با آن روبرو بود اساساً با شرایط رویاروی ح ك . در کرالا متفاوت است. در کرالا ، تحولات نومستعمراتی، یعنی هرگونه درخواست افزایش دستمزد ازطرف روستائیان بی چیز، ناچاراً به منافع دهقانان میانه حال نیز ضربه خواهد زد. در بیهار، باتمام پیچیدگیهایش، حضور مسلط ملاکین فئودال همچنین بمعنای این است که بخشهای وسیع دهقانان میتوانند علیه ستمگران مستقیم متحد گردند زیرا که بخش عظیمی از دهقانان میانه حال نیز بوسیله آنان مورد ستم قرار میگیرد -

بشرط اینکه این اتحاد برپایه سیاست از بین بردن قدرت سیاسی ملاکین بناشود. دیدگاه اکونومیستی گروه ونودمیسرا بطور مشهودی در مقابل این خط مشی پیشروی می ایستد. اما این فقط یك وجه قضیه است . خط درست انجام وظیفه جذب دهقان میانه حال باید خصوصیات خاص تضادهائی را که او با طبقات حاکمه دارد ، در نظر بگیرد: تضادهای ناشی ازنفوذ امپریالیسم.

**چگونه به واقعیت مشخص توجه نکنیم**

گروه ونودمیسرا یکي از گروههای م ل است که میپذیرد تحولاتی در مناسبات طبقاتی صورت گرفته است. کنگره ۱۹۸۲ آن بادرنظر گرفتن این امر حتی یك ((برنامه ارضی)) دقیق ارائه داد.با این حال جوهر نظرگاه آن چیزی بیش از افزودن مکانیکی

برخی مقوله ها مانند ((ملاك سرمایه دار نوع یونکر)) و ((دهقان ثروتمند نوع کولاك)) (بعاریت گرفته از لنین درچارجوب همان جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره ) نبود.( این گروه اخیراً باب بحث درباره اینکه آیا بورژوازی بزرگ را میتوان واقعاً ((کمپرادور)) خواند یانه و اگر چنین است میزان آن چگونه است و غیره،را باز کرده است.) مقوله رشد سرمایه دارانه نوع یونکری لنین ،شرایط کشورهائی که تکامل مستقلانه سرمایه داری را طی میکنند) هرچقدر هم که عقب مانده بوده اند ) تحلیل مینماید. راه یونکری تکامل در آلمان بالاخره به مرحله امپریالیسم منجر شد. جوهر ارتجاعی دگرگونی ایکه در هند صورت گرفته در واقع عبارت از این است که این دگرگونی تکامل مستقلانه سرمایه داری را سد میکند. این انسداد ناشی از عناصر بیرونی نظیر کاست وغیره نیست ،بلکه درون خود ماهیت تحول نو مستعمراتی ریشه دارد. این بمعنای این است که تحول و تکامل در جهت منافع امپریالیسم و عوامل بومی اش پیش برده شده و در هماهنگی با برنامه های کلی تقسیم کار برای هر منطقه متفاوت، عملی گردید . حتی در بیهار که شرایط نیمه فئودالی در آن سلطه دارد، بویژه بیهار جنوبی ، نفوذ نو مستعمره ای تبارز خود را محسوس کرده است. وابستگی درحال فزون دهقانان به بازار و دولت برای ماشین آلات کشاورزی و اعتبار ، تولید رشدیابنده برای بازار ، وتبدیل اجاره داران سابق (عمدتاً دهقانان میانه حال وثروتمند کاستهای میانی ) به صاحبان زمین ، برخی از تجلیات این پروسه اند.

نیروی محرکه بسیار کند نفوذ نو مستعمره ای در بیهار به یك ساختار خیلی پیچیده منجر گردیده است. اما درك نیروی محرکه کند وساختار ارضی، حلقه کلیدی در فهم جوهر شیوه نو مستعمراتی توسعه و کنترل ، و تخصیص نقشی است که تاکنون حاکم بوده است. عقب ماندگی تحمیلی به بیهار (در مقایسه بادیگر مناطق نسبتاً پیشرفته هند) را عمدتاً با این مسئله میتوان توضیح داد . تازمانیکه این مسئله درك نشود تضادهای خاص دهقانان میانه حال و ثروتمند راهرگز نمیتوان از نظر سیاسی تشخیص داد و هرگز نمیتوان از پایه مهم جذب دهقانان میانی و خنثی کردن دهقانان ثروتمند به نفع ((دمکراسی نوین ))استفاده نمود .

برای اینکه بتوان این تضادها راتشخیص داد، باید عقب ماندگی نومستعمراتی تحمیلی به بیهار و نفوذ متقابل آن باخصوصیات خاص داخلی جامعه بیهار را بطور کامل تحلیل نمود. لیکن روشن است که این عقب ماندگی تحمیلی تحرك دهقانان ثروتمند و میانه حال برای ترقی راقطع کرده است. این طبقات بخاطر بی میلی و عدم رغبت به پذیرش ریسك مبارزه علیه این مانع، مبارزه طبقات پائین ترازخودرا بعنوان تهدیدی بر پیشرویهای خود مشاهده میکنند . آنان امکان اصلی برای افزایش مازاد وحتی حفظ موقعیت اقتصادیشان را دراستثمار هرچه بیرحمانه تر روستائیان بی چیز میبینند . این چیزی است که بر پدیده ایکه سابقاً ستون فقرات کیسان سابا بود تأکید میگذارد؛ یعنی که این اقشار پس از آنکه تبدیل به صاحبان زمین شدند همان نقش را برای سنای ارتجاعی بازی میکنند . سلطه نیمه فئودالیسم دیگر مهمترین مانع این تغییرات نیست ، اگرچه ممکن است برروی آنها تأثیر گذارد. در شرایط کنونی ، پایه متحد کردن دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند در چنان مناطقی باید عمدتاً در مبارزه ضد امپریالیستی ( که در کشورهای نومستعمره شکل مبارزه ضد دولتی بخود میگیرد) جستجو شود تا در مبارزه ضد فئودالی . تنها زمانی طرح ((مسائل حاد)) دررابطه با این طبقات برای ساختن اتحادی وسیع و انقلابی از دهقانان مؤثر خواهد بودکه چنین ((طرح کردنی)) به وظیفه مرکزی مبارزه سیاسی جهت در هم کوبیدن شاخکهای امپریالیسم خدمت کرده و به آگاه کردن جماعت گسترده دهقانی برسر این وظیفه کمك نماید .

در صورتیکه دوسطح مبارزه سیاسی - مبارزه عاجل و عمده ضد فئودالی (باتوجه به ساختار مسلط نیمه فئودالی ) و مبارزه ضد امپریالیستی مرتبط با عامل اساسی تری که عقب ماندگی را تحمیل میکند - درك نشده و به پیش برده نشود، وظیفه پیشبرد اتحاد وسیع دهقانان یا فدای گروه گرائی ((چپ)) خواهد شد ویا براساس راسترین موضع آشتی دادن دهقانان ثروتمند و میانه حال انجام خواهد گرفت. تحمیل مکانیکی مقوله های بعاریت گرفته شده گروه ونودمیسرا ،نه به تحلیل سیاسی کمك میکند و نه به وظیفه ایجاد اتحاد وسیع دهقانان .

این ورشکستگی تئوریك و بن بست اکونومیسم مسلح در تقابل شدید با مباحثه لاف زنانه ونودمیسرا در پیشگفتار کتاب تبارز می یابد. به دیده ونودمیسرا جنبش تحت رهبری گروه ،نماینده باد شرق،(انقلاب درکشورهای تحت سلطه ـ م) است . واینرا درتقابل با(( شارادجوشی)) بعنوان باد غرب (وابستگان امپریالیسم) میداند. ماقبلاً خصلت واقعی بادبراه افتاده ازسوی گروه ونودمیسرا را دربرخی از جنبه های برجسته اش بررسی کردیم . ونودمیسرا با آشکار کردن بی بصیرتی کامل خود نسبت به واقعیت هند، تنها آنها را مورد تأکید قرار میدهد. و با اختلافات شدید و بسیار بارز میان مناطق روستائی ماهاراشترا و مناطق روستائی بیهار - اختلافاتی که پایه گذار شکل جنبشهائی است که دراین دو ایالت بوقوع پیوسته اند - رابی اساس تلقی میکند. بهیچ طریقی بجز این دو ، نمی توان توضیح داد که ساختار ارضی هند مختص هند است . درك واقعیت برای تغییر آن است. اما هنگامی که هیچ تمایلی برای تغییر آن نیست ، مگر آرزوی یافتن بیقوله ای برای اسکان ، چنین بی بصیرتی ای اجتناب ناپذیر است .

امروزه انقلاب ارضی بیهار دریك گرهگاه بحرانی قرار دارد. دولت نیات خودرا برای کنار نهادن تمامی ظواهر بیطرفی اعلام کرده و سلطه ملاکین زمین را از طریق قتل عام آروال و ممنوعیت mkss ، تحمیل میکند . موفقیت جنبش دهقانی در مواجهه با این حمله و بسط وگسترش آن بمثابه جنك خلق عزم و جانفشانی انقلابی عظیمتری را طلب میکند . دهقانان ستمدیده بیهار ثابت نموده اند که قابلیت انجام این امر را دارند. اما موفقیت در مقاومت،تمامی پاسخ به وظیفه مقابل پای جنبش بیهار نیست . پیشروان این حرکت باید موانع دگم تئوریك را از سرراه بردارند .

این موانع تحلیل جامع از ساختار پیچیده طبقاتی - کاستی بیهار را سد میکند وجنبش را از اختلاط موفقیت آمیز وظایف مبارزه ضد امپریالیستی وضد فئودالی برای گسترده کردن چشم انداز مبارزه و ایزوله نمودن دشمن باز میدارد. این موانع همچنین جنبش را از بهره برداری موفقیت آمیز تضادهای ملی (ناشی از امتزاج مصنوعی جوامع مختلف در یك دولت مرکب ) ممانعت میکند . دراین گرهگاه ، ((گزارش)) گروه ونودمیسرا بمثابه سرمشق منفی ، آموزگار خوبی است . ((گزارش)) ، احتمال دیگر یعنی راه تضعیف مبارزه و انتقال نقطه ثقل به عرصه پارلمان را به ما نشان میدهد.((گزارش)) بعد از دفاع کامل از اپورتونیسم راست، بایك نتیجه گیری دلخواه چنین پایان میدهد: ((احدادی یك وحدت نیرومند در میان انقلابیون کمونیست ،جذب اقشار میانی دهقانان و صفوف دمکراتیك احزابی مانند ح. ك. ه.و لوك دال ، استفاده ماهرانه از تضادهای میان احزاب و فراکسیونهای سیاسی مختلف برای ایزوله کردن دشمن اصلی ، یعنی حزب حاکم کنگره ....بقای جنبش بسیار متکی بریك برخورد درست با این جنبه های سیاستمداری عملی میباشد.)) (صفحه ۱۷۶ تأکید از ماست) ((باد غرب)) درحال وزیدن و دمیدن است. اما نبرد دهقانی هرگز به آن اجازه نخواهد داد شعله های آتشی که آنان در دشتهای بیهار برافروخته اند را خاموش کند - جرقه ها از ناگزالباری فرا رسیده اند .

# گرباچف: روح سرمایهٔ شخصیت یافته

پروسترویکا ــ تفکری نوین برای کشور و جهان
میخائیل گرباچف
نشر کالینز، لندن، ۱۹۸۷

به قلم : س٠و

کتاب مورد بحث از آن جهت حائز اهمیت است که میتوان تا اندازه ای حرفهای گرباچف راباور کرد. اوبامشکلاتی جدی و اقداماتی قطعی سرو کار دارد٠ همین مسئله اورا وامیدارد بخشی از دستور کار طبقه حاکمه شوروی و علت چنین اقداماتی را رو کند٠ شوروی ها جداً در پی پرسترویکا (باز سازی ) هستند واگر برای اینکار نیاز به سطح بیسابقه ای از گلاسنوست (علنی سازی) رامطرح میکنند، راست میگویند٠ البته این فقط نسبت به سی سال گذشته (که سوسیالیسم در شوروی سرنگون شد) تاکنون بیسابقه است ٠ نقاب «سوسیالیستی» کماکان برجای مانده است، لذا تضاد میان حرف و عمل شوروی ها همچنان باقی است٠ بهرحال در نهایت آنها مجبورند علاوه برسود جستن از فریبکاری ، با این تضاد برخورد کنند٠ بنابراین در مورد گرباچف ما باید این مسائل را مورد تحلیل قرار دهیم: آنچه میگوید و آنچه سعی در انجام آن دارد، ونیز اینکه او از میان چه کسانی وبر چه پایه ای میخواهد برای خود حامیانی دست وپا کند٠

لنین نوشت،تازمانیکه مردم نیاموزند منافع طبقات را در هر واقعه زندگی سیاسی جستجو کنند، همیشه قربانی تعصبات احمقانه و نیرنگها خواهند شد٠ از آنجائیکه میخائیل گرباچف در کتاب جدیدش فراخوان باز گشت به «شیوه» های لنینیستی را داده است ، ( البته نه در محتوا) وبه لنین بعنوان یك رهبر روسی که مقامش تنها بامقام خود او قابل مقایسه است درود فرستاده،بنابراین منصفانه بنظر میرسد که این دیدگاه لنینیستی را در مورد او بکار بندیم ٠

اولا ، مخاطبین او کدامند وچه طبقاتی طرف سخن او هستند ؟ ثانیاً، از دید او مشکل چیست ؟ ثالثاً ، تمام اینها در جهت چه هدفی قرارگرفته و در خدمت منافع چه کسانی است؟

## I-برای چه کسی؟

گرباچف در اولین جمله بما میگوید که این کتاب «مستقیماً مردم جماهیر شوروی ، ایالت متحده ودر واقع همه کشورها رامورد خطاب قرار میدهد٠» در غرب،تیراژ چاپ اول این کتاب در کشورهای مختلف چیزی در حدود صد هزار نسخه بوده است ، یعنی انتظار میرودبالنسبه زیاد فروش رود ٠ و امادر شوروی ،اگرچه این کتاب نسبت به مثلاً سخنرانیهای حزبی گرباچف ، بیشتر با مذاق غربیها جوردرمی آید، ولی تیراژ چاپ اول آن سیصد هزار نسخه بود ٠ انتشار این کتاب درست در آستانه دیدار ریگان - گرباچف بی مناسبت نیست ، بنظر میرسد کتاب بویژه آمریکایی ها ومردم کشورهای دیگر را مخاطب قرار داده است - مردمی که میخواهند بدانند گرباچف برسر مسائل مورد بحث با آمریکا چه در چنته دارد٠ اما کتاب با مخاطبین گوناگون مورد نظرش ، از وحدت معینی برخوردار است٠

سبك کتاب خود آشکار کننده آن جماعتی است که کتاب برایشان نوشته شده است ٠ از ترجمه لاقیدانه ، ناجور و عجولانه اش که بگذریم ، باسبك مجله های بین المللی مانند «ریدرز دایجست» منتشرشده است٠ این مجله ارگان خانه و خانواده ابتذال بین المللی در اکثر کشورها است - برای آدمهای خودبین ، مبتذل، کوته نظر و بالاتر از همه کسانیکه ماتحتشان جای نرم است ( لااقل آمالشان) ٠ لحن کتاب ، اطمینان بخش است٠ در طول دیدار گرباچف از آمریکا ، بنظر میرسد در گزارشات مطبوعاتی «جنون گوربی»، گرمترین ستایشها از فرستاده «امپراطوری شیطان» از میان قشری صورت میگرفت که اتفاقاً سرسخت ترین هواداران ریگان بوده اند٠ یك دلاّل غله اهل غرب میانه آمریکا از اینکه دریافته بود گرباچف«اصلاً رادیکال نیست » و خصوصیات ارباب اورا دارد، خرسندبود ٠ از زاویه ای دیگر بنگریم: افراط در دلالی محبت تاچه حد مبتذل که یکی از عالیرتبه ترین خبرنگاران شوروی رواداشت تا بطور «محرمانه» به گزارشگران غربی بگوید که بعداز گرباچف، شخصیت سیاسی مورد علاقه وی رونالد ریگان است ! آیا بغیر از این است که گرباچف پرسترویکای خودرا ، از شرق تا غرب، به همان قماشی عرضه میکند که از «ریگانیسم» ،«تاچریسم» و غیره در کشورهای مربوطه شان حمایت کرده اند ؟

گرباچف میگوید که این کتاب قصد دارد در دنیای غرب«عقل سلیم»«سیاستمداران و سرمایه داران، دانشمندان و روزنامه نگاران ، آموزگاران و پزشکان ، روحانیون ، بازرگانان ، نویسندگان و دانشجویان ، کارگران و کشاورزان»رابرانگیزند وبه کمك بطلبد٠( مسلماً کشورهای ثروتمند غرب هیچ کمبود «کارگران وکشاورزانی» که مبتلا به «عقل سلیم» بازرگانان وغیره میباشند، ندارد٠) خواننده درحین خواندن کتاب متوجه میشود که این اساساً همان قشری است که در خود شوروی هم مورد خطاب گرباچف میباشد٠

او از پرولترهای شوروی انتظار ندارد که چندان مشتاق پرسترویکا باشند، و برای اثبات این موضوع متن نامه ای را می آورد که از لیتوانیا برایش فرستاده شده است: «درمیان آنان [پرولترها] هیچ درك عمیقی

ازسیاست شما وجود ندارد و هنوز اعتماد کمی به آن دارند.)) چند صفحه بعد گزارش میدهد: ((قشر روشنفکر ازبازسازی مشتاقانه حمایت کرده است . )) این مسئله اصلاً پیچیده نیست و فقط احتیاج به توضیح بیشتری دارد . نکته عمده ای که باید روشن نمود عبارت ((روشنفکر)) درشوروی است . این عبارت نه تنها دربرگیرنده روشنفکران، بلکه همچنین شامل صفوف وسیعتری از تحصیلکرده ها و از اینرو قشر ممتاز شهری میباشد. فعلاً رابطه میان این قشرو اربابان واقعی جامعه شوروی را کنار بگذاریم .

شرح و توصیفاتی که از شوروی در روزنامه آمریکایی واشنگتن پست آمده است، مسئله مخاطبین گرباچف را روشنتر میکند. این گزارشات بوسیله یك نفرمتولد شوروی که خودش را ((شوروی شناس)) میداند و هم اکنون مقیم آمریکاست و در آنجا کار میکند، برپایه سفراخیرش به شوروی نوشته شده است . ( منصفانه بگوییم فضای جامعه شوروی این روزها باید خیلی باز باشد، تصور کنید اگر یك امریکائی مرتد که به شوروی پناهنده شده بود سعی میکرد برای تهیه یکسری مصاحبه بامردم خیابان و دوستان و آشنایان قدیمیش به آمریکا باز گردد، چه اتفاقی ممکن بود بیفتد!)

دمیتری.گ. سایمز در گفتگو از پرسترویکا ونظر مردم در باره آن مینویسد ، ((بنظر میرسد بهره برداران واقعی، تازه بدوران رسیده های شوروی باشند – متخصصین تحصیلکرده در مدارس ممتاز که در سایه توجهات آقای گرباچف سروسامان گرفته پیشرفت میکنند.... مردان وزنان تحصیلکرده ، اما اکثراً مرد، بین ۴۰ تا ۴۵ سال .....آنان برخلاف کارگران ، بواسطه تلاشهای گرباچف در پرورش متخصصین لایق ، حقوق بیشتری دریافت میکردند.))

سایمز یکی از آنان را اینگونه توصیف میکند: ((یك همکلاسی من در دانشگاه اخیراً به یك آپارتمان دو اتاق خوابه راحت در یك ساختمان معتبر اسباب کشی کرد. او وهمسرش تازه دومین اتوموبیل خودرا خریده بودند وبطور اتفاقی از تعطیلاتی که هریك جداگانه در غرب گذرانده بود،صحبت کردند. مطمئناً اگر درمحله های اعیانی نیویورك ، مثلاً خیابان پنجم بودند لباس آنان میدرخشید. نور شمع میز شام را که مملو از خاویار سك ماهی و ماهی آزاد، ماهی دودی ، گوشت و سبزی تازه بود روشن میکرد. گنجه مشروبات با نمایش انواع و اقسام ودکا، اسکاچ و کنیاك گرانقیمت ارمنی بخود میبالید. مبلمان آپارتمان ساخت فنلاند بود . لوسترهای خارجی با نور ملایم خود، وقاری به محیط بخشیده بودند. روح کامیابی غرور آمیزی در فضا انباشته بود.))

سایمز همچنین تصویر روشنی رااز کسی ترسیم میکند که پرسترویکا بنفعش نیست ((یك مدیر موفق عضو فرهنگستان گفت، ؟ ما به این آدمهای بی سرو پا که از پرسترویکا به نفع خود سو استفاده میکنند احتیاج نداریم . ؟ ؟مردم عادی به آن علاقه‌ای نشان نمی دهند؟. یك راننده جوان تاکسی غرغرکنان گفت ؟گلاسنوست( علنی سازی) مال رئیس رؤساست . ؟ و بنظر میرسد این نظر حرف دل توده های شوروی است که به رفرمهای گرباچف بعنوان حمله ای از سوی تحصیلکرده های ممتاز به مردم کارکن عادی نگاه میکنند.))

یك خصیصه مشترك ((ریگانیسم))، (( تاچریسم)) وغیره ترکیب فراخوان ارتجاعیشان حول میهن پرستی است ، بعلاوه ((چرب کردن سبیل)) عده ای از مردم . این دعوتی است برای پیوستن به قشری شدیداً ممتاز دراین کشورها که آماده دفاع از سرزمین پدری امپریالیستی خود هستند چون در چنین سرزمینی نانشان در روغن است . گرباچف میگوید باید از تجارب خارجیها درس گرفت وباید اذعان کرد که شاگرد خوب و وفاداری است . فقط سعی او اینست که به این تکنیك یك شکل ویژه روسی دهد ، وادعا میکند که متد ((ترکیب شورو شوق با منافع مادی)) لنین را دوباره کشف کرده است . بعلاوه،او نه تنها به آن اقشاری که با غارت امپریالیستی پروار شده اند ، بلکه به همان قشردر بلوك رقیب نیز متوسل شده و به کسانی فراخوان میدهد که طبق ادعای او دوستی با اتحاد شوروی بهترین راه برای تضمین منافعشان است. او حتی این فراخوان رابه قشرممینی در کشورهای تحت سلطه که هرگز جرأت قطع بندهاشان را با امپریالیسم نکرده اند تعمیم میدهد .

## II ((خواب به زور قرص خواب آور)) و ((تحریك درونی ))

امروزه تمام جنبه های زندگی در شوروی (از جمله زندگی گرباچف) بطرز کسالت باری از کلماتی مانند کسادی فراگیر ،رخوت خفه کننده، تنبلی ،واختناق انباشته شده است . گرباچف این امر را(( خواب به زور قرص خواب آور )) توصیف میکند . آیا علت این موضوع ، آنگونه که برخی غربیهای احمق ادعا میکنند، بخاطر محروم بودن مردم از کالاهای نیك بختی مکفی است ؟ کشورهای زیادی هستند که بمراتب از شوروی فقیرترند، اما کمتر کشوری با چنین بیحالی ومنگی روبروست . برخی مردم بجای کارکردن یا فعالیت سودمند ،در صفهای بی انتها برای بدست آوردن ودکا، غاز مخصوص کریسمس ، یك آپارتمان زیبا...انتظار میکشند. غالباً انتظارشان نتیجه میدهد و اگر ندهد هم زیاد خود خوری نمیکنند. برای بسیاری مردم ،زندگی مسابقه بی پایانی است اما نه برای بقا بلکه برای رفاه مادی . و اگر جوائز همیشه به مرغوبیت برخی کشورهای غربی نیست ، میتواند دلیلی شود برای روآوردن به غرب ، وگرنه حتی یك تفاوت اساسی میان این دو جامعه وجود ندارد. بلوك شرق براحتی در ابتذال فرهنگی میتواند باغرب مسابقه دهد .

آنچه از میان رهبران اخیر شوروی ، به گرباچف ویژگی میبخشد این است که او دراین رخوت که در تمام زوایای جامعه شوروی تنیده شده ، خطر قریب الوقوع مرگ این جامعه را می بیند . او زنگهای خطر را به صدا در می آورد: اگر در شوروی همه چیز بحرکت در نیاید، اگر ((ترکیب شور وشوق با منافع مادی )) را بهتر از گذشته پیش نبرند ، در آن صورت اتحاد شوروی غرق خواهد شد . چرا؟ در قلب تولید در شوروی یك ((مکانیزم بازدارنده)) عظیمی به همه چیز چنگال فرو کرده است .

گرباچف در بکار بستن هرگونه سخن مؤثری مضایقه نمیکند. او میگوید ، (( این جامعه برای تغییر رسیده شده است. و مدت زیادی است که در اشتیاق آن میباشد. هرگونه تأخیری در آغاز پرسترویکا، میتوانست در آینده نزدیك به اوضاع داخلی متشنجی منجر شود ، بی پرده بگوییم، آینده ای انباشته از بحرانهای جدی اجتماعی ، اقتصادی ، وسیاسی ....))

((در دوره ای چیزی شروع به تکوین کرد که در نگاه اول نمیشد آنرا توضیح داد .کشور شتابش را از دست میداد....این بویژه در نیمه دوم سالهای ۷۰ محسوس شد. در پانزده سال اخیر نرخ رشد درآمدهای ملی به کمتر از نصف کاهش یافته بود و در آغاز سالهای ۸۰ به مرز رکود اقتصادی سقوط کرد. کشوری که زمانی به سرعت فاصله اش باملل پیشرفته جهان کمتر و کمتر میشد، مواضع خودرا یکی پس از دیگری از دست میداد....کشور در آستانه بحران قرارداشت.))

مائوئیستها این مسئله را در بعد سیاسی آن تحلیل میکنند: بعداز قریب به ۴۰ سال [ ۱۹۵۴ - ۱۹۱۷ - م] سوسیالیسم و عظیمترین رشد اقتصادی که در جهان بیسابقه بود، یك طبقه حاکمه بورژوائی از درون حزب شوروی ظهور کرد و قدرت را بدست گرفت ، سرمایه داری را احیا نمود و سرانجام در عرصه اقتصادکه همان تضادهائی دچار شد که گریبان اقتصادهای غرب را گرفته است. جالب اینکه اکثربیانات گرباچف دقیقاً برای غرب نیز کاربرد دارد. اما جالبتر این نکته

که گرباچف علناً دلیل رکود اقتصادی را فقدان سود دهی مکفی تشخیص میدهد و برای او اندیشه افزایش نرخ رشد اقتصادی به احیا سودآوری در تولید گره خورده است . این همان «عقل سلیمی» است که او و«سیاستمداران وسرمایه داران و غیره» در غرب یکسان دارا هستند . گرباچف نه تنها به زبان آنها سخن میگوید ، بلکه در بنیادی ترین فرضیات با آنان اشتراك نظر دارد .

«ثروت کشور ما از لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی ما را نازپرورده، و حتی ممکن است گفته شود فاسد کرده است. در واقع اگر چندین دهه اقتصاد کشورمان رشد وسیعی نمود، عمدتاً بدین دلیل بود.... بمرور زمان بدست آوردن منابع مادی مشکل-تر و گرانتر شد. از سوي دیگر متدهای متعدد توسعه سرمایه ثابت منجر به کمبود مصنوعی نیروی انسانی گردید. در تلا ش براي اصلا ح این وضعیت، پرداخت پاداشهای زیاد، ناروا و بي رویه مرسوم شد و تحت فشار کمبود نیروی انسانی،هر نوع انگیزه ناشایست بروز نمود و در مرحله بعدی به دادن گزارش های پوشالي ودهن پر کن و صرفاً براي سود انجامید. شیوه برخوردهای انگلی سر بلند میکردند و اعتبار کارآگاهانه وبا کیفیت بالا خدشه دار میشد وطرز تفکر« هم سطح کردن دستمزدها » به همه سرایت میکرد. عدم توازن بین میزان کار و میزان مصرف که به بخش حیاتی ومحور این مکانیسم بازدارنده مبدل گشته بود،نه تنها از رشد بارآوری‌کارجلوگیری کرد،بلکه به تحریف اصول عدالت اجتماعی نیز منجر گشت.... این آغاز فرسایش تدریجی ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلا-ق‌مردم ما بود.

چگونه میتوان ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلاقي را دوباره احیانمود ، عوامل بازدارنده بارآوری را برطرف کرده و عدالت اجتماعي را تضمین نمود؟ هیچ بورژوای بیشرمی نمی تواند بي پرده تر از گرباچف جواب این سوال رابدهد : دادن آزادی کامل به نقش سود. در واقع مثل همه ستایش گران علنی روابط سرمایه داری ، برای گرباچف سود نه تنها مکانیزم بلکه عین جوهر عدالت اجتماعی است.

برنامه اقتصادی گرباچف دو جنبه دارد «وظیفه نخستین باز سازی ، «بیدار کردن» آن عده ای است که بخواب رفته اند . این امر شرط ضروری و لازم برای موفقیت برنامه است .» برای تحقق آن باید به عده ای ضربات سخت وارد آورد وبه برخي دیگر قولهای شیرین موفقیت داد . روزنامه گاردین ،هوادار حزب کارگر انگلیس، در اینجا ایده «عدالت اجتماعی» گرباچف را خوب درك کرده است. دراین روزنامه مارتین واکر برنامه گرباچف را چنین ارزیابی میکند : «تقریباً همان استراتژی تاچری ست، یعنی چلاندن دستمزدها، بالابردن قیمتها و تحرك شغلي .» گرباچفی در توضیح برنامه اش میگوید که پروستریکا عبارتست از« کمی سخت تر کار کردن .» اما این تنها اولین بخش برنامه بود. گرباچف میگوید جنبه دیگر،«نظام مدیریت» است .

«نظام مدیریتی که درسالهای ۳۰ و ۴۰ شکل گرفته بود، تدریجاً با نیازها وشرایط پیشرفت اقتصادی در تضاد واقع شد . ظرفیت مثبت آن تحلیل رفته و بیش ازپیش به یك مانع تبدیل گشت و به پیدایش مکانیسم باز دارنده ای پاداد که بعدها لطمه زیادی به ما زد........

«درچنین شرایطی بود که نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی و قانون ارزش تحت سوسیالیسم شکل گرفت، و اغلب این ادعا مطرح می شد که مناسبات کالایی-پولي و قانون ارزش در ضدیت با سوسیالیسم وبا آن بیگانه اند . علاوه براین، به محاسبه سود و زیان کم بها داده می شد . این امر نظام قیمت گذاری را مختل می ساخت و بی توجهی به گردش پول رابسار می آورد.

«در این شرایط تازه ، شالوده دمکراتیك محدود نظام موجود مدیریت شوم ترین آثار خود را ببار آورد. این نظام دیگر کم ترین جایی برای اندیشه های لنین در باره خودگردانی کارگران باقی نمی گذاشت. مالکیت عمومی بتدریج از مالك حقیقی خودفرد زحمتکش، جدا شد. این نوع مالکیت اسیر نوعی دپارمنتالیسم و محلی گرایی شده بود که آنرا به سرزمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود تبدیل ساخته بود.»

منظور گرباچف از«مناسبات کالایی-پولی» اشاره به مبادله کالائی(یعنی چیزهائی که نه با هدف مصرف مستقیم بلکه بمنظور فروش تولید میشوند) است. مبادله کالائی (که شامل مبادله نیروی کار نیز هست) بر حسب مقدار زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها، انجام می گیرد. درست است، این یك مفهوم و مقوله مارکسیستی میباشد ، اما اشاره گرباچف به این مطلب کار دزدی را ماند که با آوردن نقل قول از کیفر خواستش، خود را تبرئه کند . مارکس مبادله کالایی را نطفه کلیه مناسبات سرمایه داری خواند . زمانی که شوروی تا مرگ استالین، سوسیالیستی بود«برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی -پولی» مسئولی بود زیرا تفوق مناسبات کالایی-پولی یعنی تفوق بورژوازی که برای سرنگون کردنش توده های شوروی جنگیده بودند .

قبل از هر چیز،درجامعه سوسیالیستی نیروی کار دیگر بمثابه کالا نبود، که پرولترها فقط زمانی قادر به خوردن باشند که نیروی کارشان را برای فربه کردن عده ای سرمایه دار بفروشند . ثانیاً پرولتاریای در قدرت، در تعیین چگونگی مبادله کالاهای دیگر ، براحتی نمی تواند قانون ارزش که تنظیم کننده سرمایه داری است را منسوخ نماید ، ولیکن باید آنرا محدود کرده و بکوشد شالوده وجود این قانون را ازبین ببرد. خط وسیاست هایی که حزب به پیش می بَرد و (نقش توده ها در مبارزه طبقاتی که بحول خط و سیاستها انجام می گیرد) تعیین کننده این مسئله است که آیا ثمره کار پرولتاریا علیه تولید کنندگان و برای تقویت نیروها و طبقاتی مورد استفاده قرار می گیرد که ضد او هستند یا بالعکس، برای تقویت زمینه محو هر گونه اختلاف طبقاتی و هر چیزی که به اختلاف طبقاتی خدمت می کند ، به کلام دیگر در خدمت انقلابی کردن جامعه و جهان، مورد استفاده قرار می گیرد . از آن جایی که بسادگی نمی توان مناسبات کالایی -پولی را یکباره محو کرد، و نیز اختلافات طبقاتی و دیگر نابرابریها چنان ریشه گرفته اند که پرولتاریابرای ریشه کن نمودن آنها نیازمند یك دوره تاریخی کامل می باشد ، چون امکان احیا دوباره سرمایه داری و تبدیل سوسیالیسم به یك کالبد تهي موجود است. فرقی ندارد چه کسی قانوناً واسماً صاحب ابزار تولید باشد ،کماکان سئوال به جای خود باقی می ماند : تولید در خدمت چه کسی و چه طبقه ای قراردارد؟ قانون ارزش، مقوله ای بیطرف نیست. هنگامی که این قانون دست بالا را دارد ،کار مزدوری (کار برای دستمزد) همان بردگی مزدوری است.

سرمایه داری به یك مفهوم «زمین بی صاحبی» است که درآن نیروی پیش برنده و تعیین کننده نه اراده افراد ، بلکه توسعه دائمی خود سرمایه می باشد. مردان و زنان مادامیکه سود تولید نمایند، می توانند کار کنند و محصولات ساخته شوند و در این میان نتیجه کار آنان، خود آنان را ، برادران و خواهران طبقاتی شان را وتمامی ملل را به بند کشیده و فقر، دهشت و ویرانی ببار می آورد. سرمایه،یعنی کار مرده بر زندگی فرمان می راند. اگر رهبری شوروی تحت هدایت استالین به «محاسبه سود و زیان»،«برخورد تعصب آمیز» نمی نمود، شوروی و دشمنانش چه فرقی می داشتند؟

آدم با خواندن مقداری از این کتاب، متوجه منظور گرباچف از«مکانیسم

بازدارنده))میشود و قضیه کاملا روشن میگردد. اگر خاطرتان باشد، گرباچف به دو مطلب اشاره می کند، یکی طرز برخورد کارگران نسبت به کار ودیگری ((نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی)) که موجب پیدایش ((سرزمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود)) شده است. معلوم می شود این دو مطلب در واقع دو روی یك سکه اند، زیرا آنچه گرباچف برای اقتصاد شوروی پیشنهاد می کند براکردن عملکرد قانون ارزش در مجموع و در عین حال هر چه عمیقتر بکار گرفتن این قانون در رابطه با تك تك کارگران بطور خاص میباشد- حل ((بیعدالتی احتماعی)) از طریق مبارزه با((هم سطح کردن دستمزدها)) و((انگل شدن)) و ((پاداشهای ناروا وبی رویه )) و ((انگیزه های ناشایست)) ..... بعبارت دیگر از طریق بهم زدن برابری دستمزدها، یعنی افزایش قطب بندی طبقاتی و چه درشیوه تصمیم گیری و سازماندهی در تمامی سطوح و چه در محل کار، وادار نمودن توده های شوروی به تعظیم در پیشگاه خداوندگار روبل.

این کنه نظر گرباچف است زمانی که می گوید: ((پرسترویکا تشدید همه جانبه اقتصاد شوروی می باشد.))

او قانون جدید مربوط به موسسات دولتی را که از اول ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در می آید چنین توضیح می دهد: ((در تمامی سطوح اولویتی که سابقاً به روشهای اداری داده می شد، امروزه باید به مدیریت اقتصادی داده شود و بر دموکراتیزه کردن گسترده مدیریت و به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی تاکید خواهد شد.))

((این رفرم به افزایش بیسابقه استقلال بنگاهها و شرکتها، گذارشان به خودگردانی و خودکفایی همه جانبه مالی و اعطای هرگونه حقوق مقتضی برای خودگردانی در کلکتیوهای کار متکی است. آنها اکنون کاملا در قبال مدیریت موثر و نتایج نهایی تولیدی خود مسئول هستند. سود هر کلکتیو مستقیماً با میزان کارایی آن در تناسب است.))

معنای ((خودگردانی))،((خودکفائی مالی)) و((استقلال)) این است که بنگاههای تولیدی برحسب سودآوریشان،یاگسترش مییابند ویاورشکست میشوند،درواقع سودآوری بیش ازپیش نقش آشکارتری درسرنوشت هربنگاه تولیدی درتعیین اینکه کجا،چگونه وچه محصولی تولیدشود، بازی خواهدکرد.(گزارش شده که یك کمپانی بزرگ ساختمانی مسکواولین شرکتی است که تحت این تدابیرنوین ورشکست شده است،بنابر تخمین غربی ها،تعداد خیلی بیشتری از شرکتهادرخطر ورشکستگی قراردارند.) ((حقوق مقتضی)) یعنی اختیارات بیشتربرای مدیران بنگاهها،ازجمله آزادی عمل بیشتردراستخدام واخراج کردن.(گرباچف این را((سازماندهی دوباره کار)) مینامد).((به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی)) یعنی پاداش بیشتر برای مدیریت در سطوح مختلف در صورت ((تولید)) سود و در ازای گره خوردن هرچه مستقیم تردستمزد تولید کنندگان به سودآوری و میزان تولیدشرکتی که برای آن کار میکنند، اگر چه سودآوری در واقع یعنی پایین نگاه داشتن دستمزد.

علاوه بر این اقدامات، تدابیر دیگری نیز اتخاذ شده است، از جمله اصلاحات درقیمت گذاری (در دوره استالین برخی اقلام مصرفی کمتر از قیمتشان فروخته می شد و هنوز هم تا حدی پا برجاست)؛ نقش بیش از پیش تجارت خرد و سوداگران منفرد،و برداشتن گام هایی در جهت جذب سرمایه گذاری خارجی.

گرباچف می پرسد((إشکال اصلی سازمان اقتصادی ما در گذشته چه بود؟)) و اینگونه پاسخ می دهد،((بالاتر از همه فقدان محرك درونی برای پیشرفت مستقلانه)).((محرك درونی)) که او پیشنهاد می کند همان چیزی است که در غرب آنقدر معروف و مورد تنفر می باشد: ((رابطه درونی با اسکناس))، رابطه ای که در قلب هر رابطه اجتماعی وحاکمیت همه جانبه سرمایه در همه عرصه های جامعه قرار دارد.

گرباچف به ما میگوید، اشتباه خواهدبود اگر فکر کنید این رفرم شوروی را بیشتر سرمایه داری می کند. یکبار دیگر او راست می گوید. چون حتی وقیحانه ترین اقدام ((سرمایه دارانه)) در قوانین اصلاحی که از ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در خواهد آمد، بخودی خود، یك گام تعیین کننده در تغییر یك نظام اجتماعی به یك نظام دیگر نیست. این وقیحانه ترین اقدام، تصمیمی است مبنی بر احتساب آشکارای بخش اعظم ابزار تولید بمثابه کالا،(تا هر چه شدیدتر سرمایه بر منطق سود متمرکز شود، از جمله بلعیدن یك بنگاه توسط بنگاه دیگر). از زمان مرگ استالین و قدرت گیری خروشچف، علیرغم تکامل نقش نیروهای بازار از آنزمان تا کنون، نیروی محرکه و معیار اصلی برنامه ریزی اقتصادی انباشت سرمایه و از جمله تمرکزش در سودآورترین شاخه های تولید و غیره بوده است. درهیچیك از جوامع امپریالیستی، تمرکز سرمایه هرگز توسط صرفاً عوامل بلاواسطه و فوری سود تعیین نمی شود، بلکه ملاحظات همه جانبه انحصار و امپراطوری نیز دخیلند.

شاید مناسبتر است اصلاحات اقتصادی اول ژانویه ۱۹۸۸ شوروی را با ((خصوصی کردن)) اداره تلفن، تلگراف و ارتباطات British Telecom و دیگر صنایع بریتانیا، فروش مؤسسات دولتی در فرانسه، دست بدست کردن شرکت آ.ت.ت و تغییر در آیین نامه خطوط هوایی و هرآنچه با ((ریگانیسم)) در آمریکا مرتبط است مقایسه نمائیم. این بهیچوجه تغییر در نظام اجتماعی نیست، بلکه سازماندهی دوباره سرمایه در جستجوی سریعترین و کلان ترین سود در رشته های معین می باشد.

و این در رویایی بابدترشدن عمومی وضعیت اقتصادی درتمامی کشورهای امپریالیستی، و درزمانی است که حرکت برای دستیابی به سریعترین پیشرفتهای تکنولوژیکی را نمیتوان ازتدارك برای جنك و بدست آوردن پیروزی در یك جنك هسته ای جدا نمود.

آیا طبقه حاکمه شوروی واقعا فکر مي کند با اتخاذ برخی رفرم های اقتصادی که از مدتها پیش در غرب جریان داشته، قادر است اساسی ترین مشکلات خود را حل نماید؟ مگرسیالیت عظیم سرمایه سیستم مالی غرب، مشکلات امپریالیستهای غربی را حل کرده است؟ ظاهراً چاره مشکلات اقتصادی امپریالیسم در بازار نیست، حتی برای سرمایه ای که در بازار درحال گردش است،یا حداقل دربازار جهانی که بشکل کنونی تقسیم شده است، جستجوی راه حل در بازار هیچ کمکی نمی کند. مگر به این سئوال منجر گردد که آیا((چاره)) شرق و غرب درآن عرصه هایی نیست که تدابیر اقتصادی گوناگون تابع آنند، یعنی عرصه سیاسی و نظامی؟

مسئله این نیست که در شوروی دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد هیچ چیز پیش نمی رفت، گرباچف میگوید،((نباید آن دوره را تماماً با رنك سیاه تصویر کرد..... علم، اقتصاد و فرهنك رشد نمودند.)) در واقع شوروی علیرغم زیربنای اقتصادی بمراتب محدودتر، برای رسیدن به تعادل استراتژیك در عرصه نظامی با آمریکاو بلوك غرب، دست اندرکار پی ریزی ساختمان عظیم نظامی بود. توانایی شوروی برای ادامه این امر بطور تفکیك ناپذیری به پرسترویکا پیوندخورده است.

## III-((پرسترویکا یك انقلاب است)).

گرباچف میگوید((پرسترویکا یك انقلاب است.)) در واقع ((انقلاب)) گرباچف یك انقلاب وارونه است.

برای مثال، حتی بسیاری از مدافعین شوروی، نابرابری طبقاتی را که ابعاد بزرگی دارد موجب سراسیمگی میدانند، اما گرباچف عقیده ای متضاد این دارد: ((پراتیك گسترده ای که در جهت برابر سازی صورت

گرفت، یکی از عمده ترین نواقص چند دهه گذشته ما بوده است»و سپس ادامه می دهد «(جایگاه واقعی یك شهروند و موقعیت اجتماعی او راتنها کار تعیین می کند... آنچه بیش از همه برای ما ارزشمند است خدمت هر شهروند به امور کشوری است.» به گرباچف نباید اجازه داد که این موضع را به مثابه «ترجمه مصممانه» «اصل سوسیالیستی» («از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» «به زندگی»)جابزند. البته در اینجا منظور او کارگرانی که به نسبت مقدار کارشان مزد میگیرند نمیباشد. او دارد در باره تعیین مقام اجتماعی و حقوق ویژه افراد بنابر جایگاهشان در پروسه تولید ،صحبت میکند. برای همیشه بورژوازی همه کشورها ادعاخواهند کرد که هر کس بیشتر کار کند، بیشتر دریافت خواهد کرد، و اینکه این اصل راهنمای آنان است و اغلب بر مبنای این اصل راهنماست که سرمایه داری را حقیقتاً عادلانه تلقی میکنند. در واقع،آنچه همگی آنها و از جمله گرباچف مخفی میکنند آن است که عامل تعیین کننده توزیع راباید در مالکیت و دیگر مناسبات تولیدی جستجو کرد، حال چه حقوق توسط دستمزدها و چه بوسیله نرخ قطعه کاری (یاسیستم «نرخ بعلاوه پاداش»که گرباچف مفتخر به ارائه آن است) تعیین شود. بهر حال مسلماً پیشنهاد گرباچف آن نیست که به آن «شهروندانی» که تمام روز در مقابل دستگاه خم و راست میشوند، از آن «شهروندانی» که تمام روز می نشینند و خم وراست شدن دیگران را برنامه ریزی میکنند، حقوق بیشتری پرداخت شود. مهمتر از همه، او مخالف چنین تغییراتی در چگونگی سازمان دادن تولید است.او تقسیم کار ناشی از مناسبات تولید سرمایه داری را نه بعنوان یك مشکل بلکه بمثابه بخشی از راه حل مینگرد.

در بازی مقایسه بین شرق و غرب، گرباچف در یك نکته آس خود را رو میکند ،«ما زمانی به خصلت دمکراتیك جوامع غربی معتقد خواهیم شد که کارگران و کارمندان، در انتخاب صاحبان کارخانجات و مجتمع های صنعتی، رؤسای بانکها و غیره شرکت نمایند، و رسانه های گروهی این جوامع از شرکت ها، بانکهاورؤسایشان منظماً انتقاد نموده و مشکلات را به بحث بگذارند....»

گرباچف اغراق میکند. انتخابی که او صحبتش را میکند، بیشتر چیزی است شبیه انتخاب سرکارگرو مدیران قسمت، و نه رؤسا و مالکین واقعی، و نه بورژوازی در رأس حزب ودولت شوروی که در باره مسائل مهم تصمیم میگیرند. اماحتی اگر کارگران میتوانستند رؤسای خود را انتخاب کنند، رئیس رئیس میبود و کارگر همان کارگر و «محرك درونی» سود،این منطق انباشت سرمایه داری در دوران امپریالیسم،هنوز در فرماندهی قرارمیداشت. در چنین راههایی،رهایی بدست نمیاید.

بورژوازی نه تنها بر وسایل تولید چنك انداخته، بلکه همه قدرت سیاسی و حق اعمال هرگونه خشونت را برای خود محفوظ نموده و بر استثمارشوندگانش اعمال دیکتاتوری میکند. گرباچف مثل هر بورژوای دیگر این واقعیت را اذعان نمیکند. او هم مثل بورژواهای غربی به «تمام مردم» اشاره میکند تا تقسیم«مردم» رابه طبقات آنتاگونیستی لاپوشانی کند. (البته او نه جرئت دارد و نه علاقه ای که ادعا کند سلب مالکیت شدگان در شوروی حاکمند)، ولیکن او کوشش نمیکند تمامی اهداف سیاسی خود را پنهان نماید و این سیاستها، بنوبه خود گرباچف را افشا میکند.

گرباچف بمامیگوید پرسترویکا یعنی ممانعت از«نارضایتی و اعتراض». «این انقلابی است ازبالا». «ارگانهای صاحب صلاحیت و سازمانهای عمومی و اقتصادی باید یاد بگیرند طوری عمل کنند تادستاویزی برای اینگونه تظاهرات وابراز نارضایتی نتراشند». درغیر اینصورت «رفتار واعمال غیر معمول در پایه های جامعه ریشه خواهد دواند.»

گلاسنوست «یك مبارزه طبقاتی آنتاگونیستی نیست، این یك کاوش،یك مباحثه است بر سر اینکه واقعاً چگونه میتوانیم در کوشش برای بازسازی حرکت کرده و پیشرفتمان را استحکام بخشیده، آنرا برگشت ناپذیر سازیم». حتی اگر قرارباشد سخن خود گرباچف راپذیریم، در کشوری که او وعده آنرا میدهد،«انتقاد» و «مباحثه» تا زمانی تشویق می شود که به چگونگی ادامه حرکت و کارکردن همین نظام خدمت کند. «مباحثه» در خدمت امپریالیسم روسیه. اما یادمان نرود،از آنجایی که شوروی قرار است سوسیالیستی باشد، اتحادیه هایی در آنجاست که اجازه دارند در باره «بدبودن شرایط کاری در برخی از کارگاهها، خدمات بهداشتی ناکافی، اطاق رختکن زیر استاندارد» شکایت کنند.درست مثل تقریباً هر کشور دیگری به کارگران اجازه داده شده است توجهشان را محدود به چنین موضوعاتی کنند.

گرباچف درباره اوضاع سیاسی کنونی مینویسد: «توده ها، چیزهای مفیدوجالب بسیاری پیشنهاد میکنند».«کارگران و کشاورزان هر چه بیشتر خوش بین میشوند و روشنفکران و متخصصین با بلندپروازی و آمرانه صحبت میکنند.» «بدترین چیزی که در این دوره انقلابی میتواند اتفاق بیفتد این است که قشر تحصیلکرده ....بجای تلاش خلاقانه، انرژی خود رابیهوده صرف حرفهای بیمعنای متعالی کند». اینها توضیحات گرباچف اند در باره آنچه در شوروی مجازاست: کارگران و زحمتکشان خوش بینی که زیادی آمرانه برخورد نکنند و زیادی بلند پرواز نباشند؛ و تحصیلکرده ها، تا زمانی که درجایگاهی که برایشان تعریف شده قرار بگیرند می توانند متفرعن باشند و به صندوقهای پیشنهادات هم دسترسی داشته باشند.

گرباچف تا آنجا که به دیگر فعالیتهای توده ها مربوط میشود میگوید«یقینا هر جامعه ای که بخود احترام میگذارد هرج و مرج، خودسری و بی قانونی ویا آشوب رانمیتواند تحمل کند جامعه ما هم نمیکند. دمکراسی همچنین متضمن نظم و قانون و رعایت اکید قوانین توسط زمامداران و سازمانها و همینطور همه شهروندان است.» این کتاب بیشتر از تعداد صفحاتش از «قانون و نظم» اسم میبرد. هر کسی هم که قانون و نظم را تهدید کند تجربه دست اولی در انتظارش است؛ زندان. بغیر از آفریقای جنوبی، شوروی تنها رقیب عمده آمریکادرداشتن زندانی(برحسب درصد جمعیت)میباشد. این یك استاندارد پیشرفته جهانی از«دمکراسی»است که قوانین آن مثل هرجامعه طبقاتی دیگری،منعکس کننده و تقویت کننده مناسبات مالکیت و اجتماعی موجود میباشد. به «حاکمیت طلا» نیز معروف است- آنهائی که صاحب طلا هستند، حکومت میکنند.

«صفر گام به پیش،دو گام به پس»

خصلت عقب مانده این «انقلاب» عریانتر از هر جا در فصل«زنان و خانواده» کتاب گرباچف نمودار گشته است: «اما در طول تاریخ دشوار و قهرمانانه ما، از بذل توجه به حقوق خاص زنان ونیازهایی که از نقش آنان در مقام مادر و خانه دار برمیخیزد بازماندیم و به وظیفه حیاتی آنها در تربیت فرزندان توجهی نکردیم. زنان که در پژوهش علمی، کار در کارگاههای ساختمانی،درتولید و خدمات درگیر شده اند، دیگر وقت کافی برای پرداختن به وظایف روزانه خود در خانه یعنی خانه داری، نگاهداری بچه ها و ایجاد محیط خوب خانوادگی ندارد. ما دریافته ایم که بسیاری از مشکلات ما در زمینه رفتار کودکان و جوانان، در زمینه اخلاقیات، فرهنك و تولید، بخشاً معلول تضعیف پیوندهای خانوادگی و سهل انگاری در مسئولیتهای خانوادگی است. دراینجا مابا

نتیجه متناقض تمایل صادقانه، و به لحاظ سیاسی موجه خود، روبرو میشدیم که زنان رادر همه سطوح هم شأن مردان قراردهیم• در حال حاضر ،در جریان ((بازسازی)) ماغلبه بر این نارسایی را آغاز نموده ایم• بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات،سازمانهای اجتماعی، در محیط کار وخانه درگرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت دوباره زنان به موقعیت انجام مأموریت ناب زنانه امکانپذیر شود))•

ظاهراً برخی ((بحثهای داغ)) را برای ارتجاعی ترین دلایل و در خدمت بربرمنشانه ترین برنامه های اجتماعی مجاز شمرده اند• یکبار دیگر شاهد آنیم که شوروی تحت عنوان ((دمکراسی)) به استانداردهای جهانی زندگی بشیوه انسانهای وحشی اولیه (نئاندرتالیسم)دست یافته است•

فصل دیگر کتاب گرباچف در مورد اقلیتهای ملی در شوروی نیز همانند فصل فوق الذکر خشم خواننده را بر می انگیزد• این اقلیتها در نتیجه انقلاب اکتبر آزاد شدند ولی بعدها بواسطه سلطه روسها تحت ستم واقع شدند و ستم وارده برآنها، به بسیاری از مقاومتهای اخیر در مقابل طبقه حاکمه شوروی منجر شده است• یك شوروی شناس غربی گلاسنوست را برای ما چنین معنی میکند که اینك روشنفکران مسکو با علم به اینکه صف زندانیان سیاسی ((عمدتاً در جمهوریهای دوردست آسیایی))طولانی تر میشود، میتوانند با خیال راحت بخوابند• گرباچف از اقلیتهای ملی میخواهد دست از ((غرور ناسیونالیستی)) خود بردارند و قبول کنند که ((ملت روس نقش برجسته ای در حل مسئله ملی ایفا کرده است•))و حتی ازایالات متحده بمشابه نمونه مثبتی یاد میکند که بر مبنای آن میباید مناسبات میان ملیتهای مختلف حل شود• همانطور که در آمریکا امروزمردم ((بطور طبیعی))قراراست انگلیسی صحبت کنند• شاید آفروآمریکاییها، مکزیکیها، پورتوریکوییها، چیکانوها، سرخپوستان ومردم دیگری که در ایالات متحده به بند کشیده شده اند بتوانند برای ((نقش برجسته ای)) که سفیدپوستان آنگلو در((حل)) ستم ملی بازی کرده اند، برایشان بنای یادبودی برپادارند!

مضمون ((انقلاب)) این تزار نوین بسیار به تلاشهای تزارهای قدیم در دامن زدن و پا دادن به ارتجاع درمیان اقشار معین و اعمال ترور به اقشار دیگر شباهت دارد، یا به ((انقلاب ریگان)) یا هریك از تعرضات علیه ستمدیدگان و استثمارشوندگان•

**IV•((ما یك ابر قدرت هستیم•))**

گرباچف درتاریخ مختصری که از شوروی ارائه میدهد، میخواهد گذشته انقلابی را در خدمت ارتجاع حاضر قراردهد• از دید او نکته خوب درتاریخ شوروی این است که ((روسیه عقب مانده را به جایگاه درستی، رساند، جایگاهی که اکنون شوروی در پیشرفت بشریت اشغال نموده است•)) اما این جایگاه چیست؟ گرباچف میگوید، ((امروز عده ای از سرتحسین و برخی دیگر با خصومت آشکار میگویند که ما یك ابرقدرت هستیم!))

با نگرش از این زاویه او تاریخ شوروی را به ((دستاوردهای عظیم، اشتباهات جدی و رویدادهای تأسف انگیز)) تقسیم میکند• معیارهای او ارزش تحلیل کردن دارند•

او میگوید((انقلاب اکتبر، نقطه عطفی در تاریخ هزار ساله دولت مابود))• این ایده یك دهان کجی است به این حقیقت که انقلاب اکتبر دولت هزار ساله را درهم شکست•اینجا دریغ از یك کلام در مورد استثمارگران، ستمگران یا امپریالیستها -مبادا خواننده فکر کند انقلاب اکتبر ضد آنان بوده است• تاریخ نویسی گرباچف بر تداوم گذشته تا حال تاکید دارد و نه سرنگون شدن گذشتگان•(او همچنین تذکر میدهد برای ((هزاره)) کلیسای ارتدکس روسی، باید در۱۹۸۸ یك مراسم باشکوه دولتی برگزار شود• ظاهراً این رویزیونیست ها برای حفظ حاکمیت خود به یاری الله نیاز دارند•)

معلوم میشود که اشتباه روسیه تزاری قدیم در این بوده که((ضرورت صنعتی نمودن و کلکتیویزه کردن کشاورزی راپاسخ نداد))• این دید یك بورژوا به مسئله است• گرباچف کلکتیویزه کردن کشاورزی را ((یك عمل تاریخی بزرگ و مهمترین تغییر اجتماعی بعد از انقلاب اکتبر)) مینامد زیرا شرایط را برای ((پایه های اجتماعی امروزی کردن بخش کشاورزی اقتصاد فراهم نمود و ارائه متدهای زراعتی مدرن را ممکن ساخت•)) برای لنین و استالین، کلکتیویزه کردن کشاورزی قبل از هر چیز وسیله ای بود که یك کشور عقب مانده با اقتصاد مسلط دهقانی بتواند سوسیالیستی شود•

تنفر گرباچف از استالین چنان بی حدوحصر است که این کتاب هنگام بحث در باره نیمی از تاریخ شوروی که مربوط به دوره رهبری استالین است، هرگز نام او راذکر نمیکند• حتی در بخش نسبتاً طولانی که در مورد دفاع از شوروی در جنك دوم جهانی است، استالین اجازه حضور در صحنه گرباچف را نمییابد• نام او تنها دوبار ذکر میشود: هردوبار در تحسین خروشچف برای حمله به ((کیش شخصیت استالین•))

ممکن است علت اینکه در کتاب پرسترویکا

**((آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمیتواند سیاست دیگری بجز سیاست کنونیش اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها توانائیهای زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد• برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع میکند• چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند، مانند کسی که نداند کجا نانش در روغن است؟))**

**-افشای گرباچف از زبان خودش**

از استالین اسمی برده نمیشود عدم توافق طبقه حاکمه شوروی بر سر میزان شدت حمله علنی به استالین باشد• گزارشات مربوط به بحثهای ارتجاعی از تاریخ شوروی که تحت گلاسنوست رونق پیدا کرده، بنظر میرسد حاکی از اختلاف نظر بر سر استالین باشد :آیا استالین عمدتاً از اواسط سالهای ۱۹۳۰ منفی ارزیابی شود یا اواخر سالهای ۱۹۲۰ ؟ اما در مجموع هیچ شکی در صحت موضع گرباچف ندارند• گرباچف در سخنرانی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست در۲ نوامبر ۱۹۸۷، جایی که او صریحتر با گذشته سوسیالیستی حزب تسویه حساب میکند،اعلام کرد، ((گناه استالین و اطرافیان او عظیم وغیرقابل بخشش)) است•

چرا گرباچف استالین را گناهکارمیداند؟ انتقادات او از استالین در عرصه تئوری نمیتواند بیشتر از این گویا باشد: گرباچف

در همان سخنرانی به آنچه او((،تئوری، اشتباه استالین، یعنی،تئوری،تشدید مبارزه طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم)) میخواند، حمله میکند. گرباچف مبارزه علیه بورژوازی تحت سوسیالیسم را مجاز نمیداند، انتقاد او از استالین کاملا در جهت عکس انتقاداتی است که مائو فرموله کرد چرا که استالین به اندازه کافی مبارزه طبقاتی را ((تشدید)) نکرد.

**((خدمات بزرگ)) خروشچف و((شیوه)) لنین**

برای گرباچف مطلوب ترین رویداد بعد ازانقلاب اکتبر، بریدن سر این انقلاب بود. او کنگره بیستم حزب کمونیست را در سال ۱۹۵۶ ((یك واقعه مهم و برجسته در تاریخ ما)) مینامد که ((خدمت بزرگی به تئوری و پراتیك ساختمان سوسیالیسم)) نموده است. بهتر است واژه درست تری را جایگزین کنیم: انهدام سوسیالیسم.

آن کنگره موقعیت خروشچف را بعنوان رهبر بورژوازی نوین تحکیم بخشید و آغاز انشعاب در جنبش انترناسیونال کمونیستی رااعلام نمود: در یك طرف رویزیونیسم نوپای شوروی و درطرف دیگر مارکسیست-لنینیستها تحت رهبری مائوتسه دون.خروشچف اعلام نمود که دیکتاتوری پرولتاریادرشوروی بپایان رسیده و ((دولت تمام خلقی)) جایگزین آن شده است.حزب پرولتاریا، با تصفیه اکثر رهبران و اعضای پرولتاریایی اش، به ((حزب تمام خلقی)) مبدل گشت.این خدمات ((تئوریك))وتدابیر عملی برای بریدن سر سوسیالیسم درجامعه شوروی ،بدون تقبیح استالین وانکارکامل میراث او توسط خروشچف، این رسواترین چهره کنگره بیستم،امکانپذیر نبود.

گرباچف به ((شیوه های ذهنیگرایانه)) و ((بی برنامگی))در مدیریت اقتصادی انتقادات مختصری از خروشچف میکند. در واقع عنوان میکند که برکناری خرشچف از کمیته مرکزی و رفرم اقتصادی ۱۹۶۵ بیانگر((یك مرحله نوینی)) است. این رفرم ((هدف خود رابهبود مکانیسم فعالیت اقتصادی در صنعت وساختمان با تأکید بر سود قرار داده بود)) و علیرغم این واقعیت که ((تأثیر قابل توجه، هرچند موقتی)) این رفرم ((ته کشید)) و به ((رکود و عقبگرد در کشور)) پا داد، با اینهمه((یك مرحله نوینی)) در آن پروسه بود. جستجوی بورژوازی رویزیونیستی برای یافتن اشکال نوین برای برآوردن منافع خود، مسیر طولانی را طی کرده است. این کاملا بجاست که گرباچف نقطه عطفی را که خروشچف نمایندگی میکند برسمیت شناخته وآنرا تحسین کند. و خود را نه جانشین استالین بلکه خروشچف بداند.

استالین یك لنینیست بود، گرباچف یك شیاد است.

با وجود این، لازم است دلایل واقعی فراخوان گرباچف مبنی بر بازگشت به ((میراث لنین و شیوه های او)) را مقداری بشکافیم. مخصوصاً وقتیکه این فراخوان در تناقض آشکار با سبك گرباچف قرارمیگیرد، سبکی که بزحمت تظاهر مارکسیست بودن را میکند و ترجیح میدهد خود را در لفاظی های مدل غربی بپوشاند.

گرباچف لنین را انعطاف پذیر و واقع بین تصویر میکند که مقید به فرمولها ودگمها نبود. (این بویژه در سخنرانی گرباچف بر سرتاریخچه حزب مشهود است که درآن به توانایی لنین در رهبری حزب در بحبوحه تغییر و تحولات ناگهانی در اوضاع و در خط حزب، تاکید دارد). اینها حقیقت دارند اما یکجانبه طرح شده است. واقع بینی و انعطاف لنین تماماًو مصممانه درخدمت به منافع پرولتاریای جهانی بوده است، کاربست و تکامل اصول مارکسیستی توسط لنین بموازات مبارزه او برای مرز تمایز کشیدن میان مارکسیسم و رویزیونیسم پیش رفت. اگر کسی انعطاف پذیر وخلاق معرفی شود، بدون آنکه بپرسیم انعطاف و خلاقیت برای چه امری،آنچه نصیبمان میشود تصویر یك مدیر عامل مدرن و موفقی است که تصادفاً روسی هم هست. از آنجایی که بورژوازی قدیم روسیه هرگز بطور واقعی از زیر سایه تزار بیرون نیامد و بورژوازی نوین هم چیز زیادی برای فخرفروشی ندارد، جای شگفت نیست اگر آنها سعی کنند لنین را بمثابه پدر روسیه مدرن عنوان کنند.

گرباچف اصرار دارد بمابگوید که از((آثار لنین مخصوصاً آخرین آنها)) کمك گرفته است. او کاری به تحلیل لنین از امپریالیسم، دولت، حزب،وظایف انقلاب،رویزیونیسم یافلسفه، ندارد. دست چین گرباچف چنین است:((ایده های باارزش لنین درباره مدیریت و خودگردانی، محاسبه سودوزیان و پیونددادن منافع عمومی و منافع فردی)). اینها ایده هایی هستند که او ،جانشینان لنین رامتهم به ((قصور در بکارگیری و تکامل شایسته آنها)) میکند. او حتی دراین موضوعات بغایت محدود سعی نمیکند ایده های لنین را بعاریت بگیرد، بلکه تنها به شنل او اکتفا میکند تاچیزی برای پوشاندن سوسیال-امپریالیسم عریان داشته باشد.

در اوایل سالهای ۱۹۲۰، پس از گذراندن یك انقلاب و سه سال جنك داخلی و نبرد با ۱۴ نیروی تجاوزگر ،در زمانی که صنایع بزرگ در شوروی از حرکت باز ایستاده بودند و دولت نمیتوانست دهقانان را ترغیب به فروش غله شان کند چون چیزی نبود که باپول فروش غله بخرند،هنگامی که تنها راه شوروی برای زنده ماندن از قحطی عبارت بود از رفتن ارتش سرخ به روستاها و خریدن زورکی غله دهقانان -حال دهقانان میخواست خوششان بیاید یا نه-لنین گفت که در چنین موقعیتی اگر پرولتاریای حاکم میخواهد قدرت سیاسی را از دست ندهد تنها چاره مقابل پا ((یك عقبگرد استراتژیك))،یك((بازگشت معین به سرمایه داری))میباشد. بالاجباربرخی از بورژواهای کارخانه دار سابق،متخصصین و کارگزاران سابق اجیر شدند، زیرا پرولتاریا هنوز در این عرصه ها کوچکترین پرورشی ندیده بود. در واقع، همان صنایع اندکی که هنوز کار میکرد از ته مانده بورژواها و خرده بورژواها پربود؛ آنان در پی بهانه ای بودند که از رفتن به جبهه هاطفره روند، جایی که کارگران پیشرو جانشان را برای انقلاب جهانی فدا میکردند.

لنین به پیشروی انقلاب جهانی در سراسر اروپاخیلی امیدداشت، و برای آن حاضر بود انقلاب روسیه را به ریسك بگذارد. اما زمانیکه امواج انقلاب بطور موقت فروکش کرد و ثابت شد پیشروی وسیعتر موقتاًامکانپذیر نیست، لنین مصمم شد تا برای انقلاب جهانی، حتی باوجود فقدان شرایط اقتصادی برای سوسیالیسم در روسیه، انقلاب پرولتری را درآنجا تحکیم بخشد. اوگفت پرولتاریامیتواند ابتدا قدرت را گرفته وآنگاه شرایط لازم را بوجود آورد. بعلاوه لنین بینهایت دقیق ومواظب بود تا این اقدامات اقتصادی، بعنوان اقدامات سوسیالیستی طبقه بندی نشوند. چنانکه در این مورد گفت، نام ((اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)) بمثابه اعلام مرام ماست و نه بعنوان توصیف سیستم اقتصادی مسلط در آن زمان.

تمام این انعطاف پذیری، خلاقیت و غیره، همه از دلبستگی متعصبانه به امر پرولتاریای جهانی برمیخاست. مسلماً آنچه گرباچف از لنین اخذ میکند، چنین چیزی نیست،بلکه صرفاً چند نقل قول سطحی و پشت ورو شده را به عاریت میگیرد. او حتی آثار لنین در این خصوص وسیاستهای خاص وی را بررسی نکرده است. به هرحال همه منظور لنین در آندوره این بود که سرمایه داری دولتی را به نحوی تکامل دهد که به پرولتاریا برای گذار به یك اقتصاد سوسیالیستی راه بگشاید. این مسئله در تمامی افکار و تدابیر لنین منعکس بود.

**((از هر کس به اندازه توانش))**

تحت سوسیالیسم انگیزه های مادی به درجات متفاوت و در دوره های گوناگون موجود

خواهد بود؛ در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم اصل «به هر کس به اندازه کارش» (که به حق بورژوایی معروف است) را باید محدود کرد، اما هنوز نمیتوان آنرا از بین برد. همانگونه که مائو در تحلیل تجربه تاریخی ساختمان سوسیالیسم خلاصه نمود، این اصل باید محدود شود زیرا نابرابریها و بقایای تمایزات اجتماعی جامعه کهن زمینه ای است که دائماً و لاینقطع امکان ظهور قطب بندی طبقاتی و پیدایش استثمارگران نوین را بوجود میآورد. اگر بخواهیم با اصطلاحات گرباچف مطلب را بیان کنیم، مائو گرایش به «برابر کردن دستمزدها» داشت؛ نکته عمیقتر اینکه بجای

قلمداد کردن دستمزد بر مبنای کار، بمثابه حد اعلای عدالت (انگار نرخ قطعه کاری جهانی عالیترین هدف بشریت است)، مائو اهمیت محو تمامی نابرابریهای باقیمانده از جامعه طبقاتی کهنه را میدید.

در کل، در ارتباط با مناسبات کالایی نیز اینموضوع صادق است؛ مائو در مورد مناسبات کالایی اظهار کرد که این مناسبات جان سختی خواهند کرد اما باید تابع «فرماندهی سیاست» شوند. بدین خاطر است که مائو اهمیت بسیاری به درگیر شدن کارگران ودهقانان در «امور دولت»، درحزب و خط وسیاستهای آن بمثابه عرصه کلیدی مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، و نیز انقلابی کردن مناسبات تولیدی منجمله مناسبات میان مردم در تولید میداد.

آنچه مائو از لنین آموخت و بیشتر تکاملش داد، این درك بود که تحت سوسیالیسم مهمترین عامل افزایش تولید عبارت است از شور و شوق تولیدکنندگان؛ اگر چه انگیزه های مادی (مشخصاً پرداخت دستمزد بیشتر در ازای کار بیشتر) به اشکال مختلف و بدرجات گوناگون برای مدت زمانی طولانی لازم خواهد بود. بدین دلیل است که مائو باصراحت خاطر نشان ساخت که در مفهوم عبارت مارکس «از هر کس به انداز توانش، به هر کس به اندازی کارش» شور و شوق کارگران جایگاه نخست را داراست. همانطور که مائو گفت: اگر هر کسی به انگیزه مادی نیاز دارد چه کسی به لنین اجرت رهبری انقلاب را میپرداخت؟

طبقات متفاوت را چیزهای متفاوتی به شور و شوق میاورد. حتی بورژوازی چماق و شیرینی بردگی مزدی رابا تدابیر بعضاً موفق جهت برانگیختن کارگرانش بدون هیچگونه وعده مستقیم، پاداش آنی به هم میامیزد (مثلا در دوران جنك). اما توانایی سوسیالیسم در برانگیختن شور و شوق کارگران بطور غیر قابل مقایسه ای عمیقتر و در مقیاسی گسترده تر، در رها ساختن ابزار تولید نهفته است. و در میان ابزار تولید از همه مهمتر خود تولیدکنندگانی هستند که میباید از زنجیرهایی که بر دست و پایشان بسته شده رهایی یابند. این امر نه تنها به معنی رهایی از حاکمیت بورژوایی و مناسبات بورژوایی مالکیت است، بلکه رهایی گام به گام آنان ازتمامی مناسبات، ایده ها، عادات و فرهنك بورژوایی نیز میباشد.

مائو در کتاب نقد اقتصاد شوروی که بعد از مرگ استالین انتشار یافت، نوشت: «بحثی در مورد حقوق کارگران به چشم میخورد، اما صحبتی از حقوق کارگران در اداره دولت، مؤسسات گوناگون، آموزش و فرهنك در میان نیست. در واقع این مهمترین و اساسیترین حق کارگر در دوران سوسیالیسم است که بدون آن حق کار، آموزش و تفریح و غیره وجود ندارد، مسئله برجسته برای دمکراسی سوسیالیستی اینست: آیا کارگر حق دارد و میتواند نیروهای آنتاگونیستی متفاوت و نفوذ آنان را به انقیاد خود درآورد؟ برای مثال، چه کسی چیزهائی مانند روزنامه ها، مجله ها، ایستگاههای رسانه های گروهی و سینما را تحت کنترل دارد؟» (نقد اقتصاد شوروی، مانتلی ریویو، نیویورك و لندن، ۱۹۷۷)

این سئوالی است که باید از گلاسنوست گرباچف شود. او چیز جدیدی اختراع نکرده و خدمات مائو همچنان او را افشا میکند. شوروی گرباچف تنها میتواند خواب نرخ رشدهای اقتصادی چین زمان مائو را که با شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» بدان دست یافتند، و یا در خود شوروي تحت رهبری استالین بدست آمدند را ببیند. «محرك درونی» سود چندان هم قدرتمند نیست!

موقع خواندن اظهار نظرهای گرباچف در مورد لنین، آدم یاد یکی دیگر از آثار لنین میافتد: ,ورشکستگی انترناسیونال دوم,

-یکی از آن آثاری که گرباچف های جهان هرگز به آن اشاره نمیکنند، چون خود و همپالگی هاشان آماج حملات این کتاب هستند. لنین چنین شرح میدهد، «یك جد و جهد بین المللی از سوی تئوریسینهای بورژوازی برای با , پنبه سر بریدن , مارکسیسم، درآغوش گرفتن آن بقصد خفه نمودنش، کشتن مارکسیسم با قبول ظاهری ,همه , جنبه های ,حقیقتاً علمی , مارکسیسم بجز جنبه های ,تحریك آمیز ,، ,عوامفریبانه، و ,بلانکیستی – ذهنیگرایانه, آن. به کلام دیگر آنها از مارکسیسم هر آنچه برای بورژوازی لیبرال قابل قبول است را میگیرند، منجمله مبارزه برای اصلاحات، مبارزه طبقاتی (بدون دیکتاتوری پرولتاریا)، ,قبول کلی , ,ایده آلهای سوسیالیستی، و جایگزینی ,نظم نوین، برای سرمایه داری. آنها ,فقط، یك چیز را کنار میگذارند و آن ,فقط، روح زنده مارکسیسم و ,فقط، محتوای انقلابی آن است.» (ورشکستگی انترناسیونال دوم)

## ۷ آیا پرسترویکا، چیزی است که جهان به آن نیاز دارد؟

پرسترویکا از برای چیست ؟ در واقع، شوروی بدنبال چه چیزی است، هدف گرباچف دقیقاً چیست که برای تحقق آن و بسیج بقیه حول آن تلاش میکند؟

گرباچف مصمم است به زودباوران اینطور بقبولاند، «ما از سوسیالیسم عدول نخواهیم کرد، ما در مسیر یك سوسیالیسم بهتر گام برمیداریم. این را صادقانه میگوییم، بی آنکه بخواهیم مردم کشورمان و یادیگر کشورهای جهان را فریب دهیم. هرگونه دلخوشی به این که ما به ساختن جامعه ای متفاوت یاغیر سوسیالیستی روی آوریم وبه اردوگاه دیگر ملحق شویم غیر واقع بینانه و هذیان آلود است. کسانی که در غرب منتظر نشسته تا ببینند ماکی از سوسیالیسم دست میکشیم وقت خودرا تلف میکنند. در حالی که وقت آن فرا رسیده که این واقعیت را بفهمند و ازآن مهمتر در مناسبات عملی خود با اتحاد شوروی این واقعیت را مبنای حرکت خود قراردهند.» (تاکید از ج. ب. ف)

در اینجا بخشی از استدلالات گرباچف دایره واراست و بخشی دیگرنیست. و هردو امپریالیستی اند.

بخشی دایره وار آن، تعریف گرباچف از سوسیالیسم است: «سوسیالیسم بیشتر یعنی گامهای پویاتر و تلاش خلاقانه تر، سازماندهی بهتر، نظم و قانون بیشتر، استفاده بیشتر از متدهای علمی و ابتکارات در مدیریت اقتصادی و کارآیی بیشتر در اموراداری و یك زندگی مادی بهتر و غنی تر برای مردم.» فرق بین تعریف او از «سوسیالیسم» وسرمایه دارانه ترین تعریف از سرمایه داری چیست ؟ اساس بحث گرباچف از سوسیالیسم در این نهفته است که هر چه شوروی انجام میدهد یا بعبارت دیگر کمپ او بخوبتر است، اما منظور اواز «سوسیالیسم بیشتر» همان امپریالیسم است، امپریالیسمی که مدتها قبل تولید رادر یك مقیاس وسیع سازمان دادو علم و تکنولوژی را تابع سرمایه نمود.

بخش دوم استدلالات که گرباچف درآن خواننده را مطمئن میسازد که شوروی هرگز «راهی کمپ دیگر» نمیشود، حاشیه نرفته

است. جوهر بحث گرباچف روشن است. او علیرغم هر تغییری که برای جامعه شوروی پیشنهاد کند، همیشه و همیشه تأکید براین خواهد داشت که اتحاد جماهیر شوروی همواره اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود: یك قدرت عظیم، یکی از دو ابرقدرت و یك ستیزه گر برای کسب هژمونی برجهان.

فراخوان او به جبهه خودی بی پرده است. گرباچف اظهار میکند، «امروزه مردم شوروی متقاعد شده اند که در نتیجه پرسترویکا و دمکراتیزه کردن، کشورشان غنیتر و قدرتمندتر خواهد شد.»

گلاسنوست (علنی سازی)، یك اقدام سیاسی در خدمت به این هدف است. خلاصه کنیم، گرباچف میگوید گلاسنوست یعنی «سوسیالیسم بیشتر» و «سوسیالیسم بیشتر یعنی وطن پرستی و اشتیاق بیشتر برای ایده های اصیل، علاقه مندی فعالانه تر نسبت به امور داخلی کشور و نفوذ آن در امور بین المللی.»

گلاسنوست یعنی وطن پرستی، «ایده های اصیل» یعنی «علاقه مندی» به سود و «نفوذ بین المللی» شوروی. حال که کلید سری زبان گرباچف را یافته ایم بیائید آن را واقعاً ترجمه کنیم: گلاسنوست بیشتر یعنی امپریالیسم بیشتر. همانطور که لنین گفت، در عصر مدرن، هیچکاری و مطلقاً هیچکاری را را بدون توده ها نمیتوان انجام داد. و در اینجا اشاره لنین به امپریالیسم و بسیج بخشی از توده ها توسط آن برای جنك است. گلاسنوست بدین منظور است.

«آخرین چیزی که بخواهیم آنرا عملی کنیم»

منظور از «نفوذ در امور بین المللی» چیست؟ گرباچف نیمی از کتابش را به این امر اختصاص داده و آنرا با فراخوانی مبنی برنیازجهان به بازسازی پایان میدهد. چه چیزی را در مورد جهان خطا میپندارد که نیازبه بازسازی دارد؟

اولین چیزی که باید در مورد گرباچف اشاره نمود اینست که او تقسیم جهان به ملل ستمگر و تحت ستم را امری بد و قابل اعتراض نمیداند.

گرباچف میگوید، «در حالیکه ما کاراکتر مناسبات جاری بین غرب و کشورهای درحال توسعه را تأیید نمی کنیم، اصراری در قطع این مناسبات نمی ورزیم». «ما اهدافی که مغایر با منافع غرب باشد را دنبال نمی کنیم.» او اعلام میدارد که شوروی اهمیت «خاورمیانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکا و اروپای غربی» را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی

**او اعلام میدارد شوروی اهمیت «خاور میانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکاو اروپای غربی را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی است که بخواهیم عملیش کنیم. و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را که بیانگر منافع اقتصادی دوجانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته را دامن بزنیم.»**

**—افشای گرباچف از زبان خودش**

است که بخواهیم آنرا عملی کنیم. و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را دامن بزنیم، مناسباتی که بیانگر منافع اقتصادی دو جانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته است.»

البته هیچکس نمیتواند ادعا کند که این روابط «دوجانبه»، روابطی برابر هستند. خود گرباچف اینرا تشخیص میدهد که «شکاف (بین ملل ستمگر و ستمدیده- مترجم) بجای کمتر شدن، عمیقتر میشود.» بنابراین اوایدهٔ «نظم نوین اقتصاد جهانی» را متذکر میشود که در گفتگویش با میتران رئیس جمهور فرانسه مطرح کرد: «برای آنکه چرخ واحد اقتصادی بطور مؤثری حرکت کند، تضمین درآمد شاغلین امری الزامی است. این درآمد علیرغم کم بودنش باید کافی باشد. سرمایه دار مجبور به چنین تضمینی است. چه با اینکار سود امروز و فردایش را ضمانت میکند. این حقیقت ساده را سرمایه داری غرب در مناسباتش با مستعمرات پیشین خود نمی خواهد درك کند.»

این قیاس حقیقتاً جالب است. این بحث خود سرمایه داری است که سرمایه داران برای منافع خودشان مجبورند معیشت کارگران را فراهم کنند. این کارل مارکس نیست، بلکه آدام اسمیت است که سخن میگوید. بحث مزبور نه برای سرنگونی بردگی مزدی بلکه برای حفظ موجودیت آن است. وآنگاه که این دروغ در مورد کشورهای جهان سوم بکار رود،هزاران بار رذیلانه تراست چراکه میخواهدماهیت مناسبات امپریالیسم با کشورهایی که در چنگال سرمایه انحصاری خارجی هستندرا پرده پوشی کند.این دروغ پردهٔ ساتری است براینکه مافوق سود امپریالیستی دقیقاً ازقبل فقرو نکبت توده ها در کشورهای تحت سلطه بدست می آید و اگر در کشورهای امپریالیستی بهبودی دراستاندارد زندگی بعضی کارگران حاصل گشته، برپایه همین مافوق سودهاست.

اما این موضوع، یعنی فلاکت سه چهارم بشریت ،برای گرباچف چندان اهمیتی ندارد و بهمین دلیل خیلی سرسری به آن میپردازد. و تقریباً همان قدر وقت صرف آن میکند که برای امضای یك کارت تسلیت لازم است.

برای گرباچف طبیعی است که زمان بیشتری را صرف پیچیدن نسخه های معاملاتی ویژه برای «تثبیت» دم و دستگاه موجود جهان کنونی نماید.

در عین حال که آمریکا به شوروی این اجازه را میدهد که درون برخی حاکمیت ها مثلاً رژیم نیکاراگوئه نفوذ کند و یا در برخی کشورهای دیگر مثل مکزیك و آرژانتین، در خارج حاکمیت آن کشورها از نفوذ معینی برخوردار باشد، اما آمریکای لاتین متعلق به آمریکاست: «تبلیغات و نیروهای دست راستی در آمریکا منافع شوروی را درآمریکای لاتین چنان تصویر میکنند که گویا شوروی قصد به جریان انداختن یك سری انقلابات سوسیالیستی در آنجارا دارد .اراجیف محض! اعمال چند دهه ما ثابت میکند که ما قصد چنین کارهایی را نداریم.» او حتی به آفریقا کمتر از این مقدار میپردازدو در حالیکه منافع شوروی در رابطه با چندین رژیم آفریقائی و نیز بندهای ویژه اش با کنگره ملی آفریقا در آفریقای جنوبی را مورد تایید قرار میدهد، اما اساساً سلطه غرب را مسلم فرض میکند. شورویها دراین مناطق عمدتاً در پی ایجاد موقعیتهایی برای آینده اند.

اما در خاورمیانه ،گرباچف، امکان رخنه و نفوذ شوروی در شکافهایی را هرچند نه بطور یقین می بیند: «ما کمر به بیرون راندن آمریکا از خاور میانه نبسته ایم. این واقع بینانه نیست. اما آمریکا هم نباید در صدد دستیابی به اهدافی غیر واقع بینانه باشد.» شوروی چه پیشنهادی رااز آستین بیرون

میکشد؟ حفاظت از پایگاه امپریالیسم غرب در منطقه: او اصرار می ورزد که در ازای شرکت بیشتر شوروی درخاورمیانه ، اوتنها نیرویی است که میتواندموجودیت اسرائیل را تضمین کند. افغانستان هم که در دایره نفوذ شوروی است: ((دخالت آمریکا موجب تأخیر در خروج سربازهای ما میشود.)) عین همین استدلال را آمریکا در مورد ((دخالت شوروی)) برای توجیه دخالت ارتش آمریکا در آمریکای مرکزی بکار میبرد.

وقتی گرباچف از((واقع بینی)) صحبت میکند، به معنای عقب نشینی نیست، بلکه تهدید و دعوتی است به مبارزه ای بی محابا. او، یکشب در میان، امپراطوری تحت رهبری ایالات متحده و رهبری آمریکا برامپریالیستهای دیگر رادر مناطقی که از دید گرباچف فوری ترین و قابل دسترس ترین مناطق استراتژیك اند، به مصاف میطلبد.

او اول از ((منطقه آسیایی اقیانوس آرام)) نام میبرد که شامل ((شوروی، آمریکا، هندوستان، چین، ژاپن،ویتنام، مکزیك و اندونزی ...کانادا، فیلیپین، استرالیا و زلاندنو)) میباشد. گرباچف اعلام میدارد که اتحاد جماهیر شوروی ((یك کشور آسیایی)) است و میباید ((با احتساب این امر)) منافعش در نظر گرفته شود. ((ما مخالف آنیم که این منطقه قلمرو کسی شود.)) اما این منطقه فعلاً قلمرو کس دیگری است. او نمی خواهد این ((تقریباً نیمی از جهان)) در چنك آمریکا و متحدینش، از جمله ژاپن باشد. درست به همان دلایل که در جنك جهانی دوم ژاپن با سلطه آمریکا و بریتانیا برقطعه کوچکتری از اقیانوس آرام مخالفت نمود.

دومین منطقه، اروپاست که بیشترین توجه گرباچف را در این کتاب به خود اختصاص داده: ((اگر جهان نیاز به مناسبات نوین دارد، قبل از همه اروپا نیازمند آن است.)) ((برخی در غرب سعی میکنند شوروی را جدا ازاروپا حساب کنند.)) ولیکن ((ما اروپایی هستیم.)) (در واقعیت امر، شوروی از لحاظ جغرافیایی، هم اروپایی و هم آسیایی است. ((ما)) در اینجا بمعنای روسهاست. ولی او درباره جغرافیا صحبت نمی کند.)

در اینجا اویك استعاره مجرد رابا پیشنهادات فروتنانه ای ترکیب میکند. گرباچف اروپارا یك مجتمع آپارتمانی مشترك فرض کرده و یك مدیحه سرایی طولانی از ((خانه اروپایی مشترکمان)) سرمیدهد (خانه ایکه آمریکا درآن سکونت قانونی ندارد). او اخطار میکند که ((هر آپارتمان در این <خانه اروپایی> حق دارد خود رادر مقابل هجوم دزدها حفظ کند، امااین حفاظت باید به گونه ای صورت گیرد که اموال همسایه اش از بین نرود)) -یعنی وقوع هرجنگی در قاره اروپا برای صاحبخانه های اروپائی مهلك خواهد بود. تنها ((به اتفاق همدیگر و بطور دسته جمعی است که اروپایی ها میتوانندخانه خودرا نجات دهند)) یعنی بادر نظر گرفتن کامل حق بزرگترین صاحبخانه، ((و در مقابل حریقهای مدهش و سایر بلایا خانه خودرا امن تر و روبراه تر نگاه داشته و نظم کامل را برقرار نمایند.))

برخلاف ادعای گرباچف، آمریکا اروپا را ((ندزدیده است.)) آنها دلدادگانی هستند که برای منافع مشترکشان باهم گریخته اند. گرباچف صرفاً در اینجا چاپلوسی امپریالیسم اروپا را میکند تا بلکه دلش را بدست آورد یا حداقل محبت قشر معینی رادر این کشورها بخود جلب نماید. بهمین خاطر است که ((روشنفکران اروپای غربی)) را بخاطر دفاع از ((فرهنك اجدادی اروپایی)) در مقابل ((یورش)) فرهنك آمریکایی مورد تحسین قرار میدهد. یورش که چیزی بیش از یك ((عیاشی بدوی از خشونت و پورنوگرافی)) نمی باشد. ( امکان دارد آمریکا شاگرد اول باشد، اما اروپا صد سال قبل از رامبوی آمریکایی بود که بردگی آفریقائیان، قتل عام سرخپوستان، کشتار آسیایی ها و در مجموع جنك، ترور و کشتار دسته جمعی را آغاز نمود.)

گرباچف در حال حاضر از اروپا تقاضا نمیکند که شریك نخراشیده اش، آمریکا را طلاق دهد، بلکه صرفاً در پی شل کردن برخی پیوندها بین بعضی از کشورهای اروپایی وآمریکاست تا بواسطه چرخش مستقیم تر آنهابه جانب شوروی، بتواند نفوذ خودرا در اروپای غربی افزایش دهد. او هم امروز و هم فردا را در نظر میگیرد. با اظهار تأسف از تقسیم اروپا بعد از جنك جهانی دوم، هم آنرا برسمیت میشناسد و هم ادعای دیرباز تقسیم مجددآن را عرضه میکند. (برای مثال، وی تقسیم آلمان بعد از جنك جهانی دوم را برسمیت میشناسد و در عین حال بزیر سئوال میبرد. مثل اینست که بگوید، آلمانِ من پایدار است و آلمانِ شما مدتها در اشتیاق الحاق مجدد بسر میبرد.)

شیوهٔ او ترکیبی است از کمی ایجاد انگیزه ومقدار زیادی تهدید.. اوازیکسو فرانسه مسلح به سلاح هسته ای و ((شأن و عظمت ملی)) بریتانیا را ((درك میکند))، اما از طرف دیگر ((این واقعیت آشکاری است که اگر جنك هسته ای آغاز شود، این سلاح ها تنها دعوتی برای ضربه زدن خواهد بود و هیچ کاربرد واقعی دیگری ندارد.)) او به اروپا اخطار میکند که اروپا بخشی از ناتو است و اگر ارتش آمریکا مانند حمله هوائیش به لیبی، یکی از کشورهای عضو پیمان ورشو را مورد حمله قرار دهد، ((این دیگر یك جنك است! و در عصر سلاح هسته ای، مسئولیت چنین اموری بینهایت افزایش یافته است.)) او دوباره اخطار میکند، ((حتی در یك جنك غیر هسته ای نیز بسیاری از راکتورهای اتمی اروپا میتواند بمباران گردد و اروپا از صحنه زمین محو شود.))

او هشدار میدهد که شوروی و آمریکا با برخورداری از ((زرادخانه عظیم نظامی، از جمله زرادخانه هسته ای)) ، ((جدی ترین واقعیت امروز جهانند.)) اروپای غربی بهتر است منافع آن ((واقعیت جدی)) راکه در بیخ گوش خودکه در همسایگی اش قرار دارد برسمیت بشناسد، درغیراینصورت خانه اش به آتش کشیده خواهد شد.

البته نباید نتیجه گیری کرد که چون نیرومندترین استدلال گرباچف برای تشریك مساعی با اروپا، سلاح هسته ای است، پس شوروی در تلاش برای فتح اروپا میباشد. شوروی در موقعیتی نیست که بتواند مثل آمریکا ، پیوندهای اقتصادی اش را با اروپای غربی رشد دهد، اما در صدد برقراری مناسباتی است که فرقی با آن ندارد. او توضیح میدهد، (( دولتهای اروپای شرقی مثل شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دارای پیوندهای گسترده باجهان سوم هستند و میتوانند با یکی کردن تلاشهایشان توسعه این روابط را تسهیل نمایند. بطور کلی ، اینها ضرورتهای یك سیاست اروپای بزرگ و قوی است که توسط منافع و الزامات اروپا بمشابه یك کلیت ادغام شده تعیین گردیده است.))( گرباچف عین همین تصویر را در اشاره به ((امنیت)) آسیا بکار میبرد ، ((خانه ای بسازیم که هرکدام از ما در ساختن آن شریك باشیم)).)

گرباچف در برخورد به آن ((واقعیت جدی)) دیگر (آمریکا) پیشنهاد مشابه ای اگرچه بایك روحیه ((واقع بینانه)) دارد. او میگویدیکبار از گاری هارت پرسیده، ((آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمی تواند سیاست دیگر بجز سیاستی که اکنون تعقیب میکند اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها توانایی های زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد.)) برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع می کند. چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند، مانند کسی که نداند کجا نانش توی روغن است؟

باردیگر، همان ((نظم اقتصادی نوین)): چرا آمریکا سرعقل نمیاید و با ((کشورهای در حال رشد)) بهتر برخورد نمیکند؟ این تقریباً فراخوانی است غیر مستقیم به برخی نیروهای وابسته به امپریالیسم در اینگونه کشورها که اگر آمریکا خودش سر عقل

نباید ممکن است شوروی وی را سرعقل بیاورد ۰ اما بنیادی تر آنکه این فراخوانی به خود امپریالیسم آمریکا یا حداقل برخی امپریالیستهای آمریکائی است۰ شوروی میل ندارد آمریکا را وادار به «ضرراقتصادی» نماید۰ آمریکا بتنهایی نمیتواند با «انبار باروت» ملل تحت سلطه مقابله کند۰ اگر آمریکا می داند «کجا نانش در روغن است» ، پس چرا «دست در دست ما نمیگذارد؟» نان نزد امپریالیستها در روغن است و شوروی به اندازه کافی «واقع بین» هست که بگذارد آمریکا نان خود را داشته باشد ۰

تصور یك «خانه مشترك »عمیقاً حقیقت دارد۰ شوروی در صدد«قطع» استثمار غرب ازکشورهای تحت سلطه نمی باشد، بلکه بدنبال سهم بیشتری از استثمار است ۰ آنچه شوروی بمصاف می طلبد ریاست آمریکا بر «مجتمع آپارتمانی»جهانی امپریالیسم است که نه تنها شامل ساختمانهای آپارتمانی بلکه نواحی وسیع عقب مانده جهان که بویژه برای مالکین غایب بسیار سودآور است، را نیز در بر میگیرد. اما « آخرین چیزی که بخواهیم عملی کنیم» ویران کردن کل عمارت ارتجاعی است ۰ معنی این استعاره، «مجتمع آپارتمانی» ،چیز دیگری جز تقسیم مجدد جهان در حین حفظ مناسبات امپریالیستی نمی تواند باشد ۰

آیا امکان ندارد، بویژه در آستانه جنك یا در گرماگرم آن ،برخی از امپریالیستهای اروپایی بجای اینکه در موقع بیرون راندن همسایه روسی، خود نابود شوند بفکر حفظ خانه وباغچه های خود بیفتند؟ یا حتی پیشنهادات گرباچف، بویژه تحت شرایط خطیر، گوش شنوایی در میان برخی ازامپریالیستهای آمریکایی پیدا کنند؟

بنظر میآید گرباچف مارااز اعتقاد به یك چیز منع میکند و آن «نظریه سنتی» مبنی براینست که جنك ادامه سیاست با ابزار دیگر است۰ گرباچف می گوید هرکس هنوز براین نظر پافشاری کند« بطور مأیوس کننده ای از مرحله پرت» است و در پی جنك افروزی میباشد۰ شاید علت اصرار گرباچف برسراین موضوع این باشد که باهر چرخشی ( حتی باچرخش صفحات کتاب گرباچف) پی نبردن به اینکه جنك میان دو بلوك (حتی جنك هسته ای) ادامه چه سیاستی است کار دشواری است۰

**«یك شوروی غنی تر و قدرتمندتر»**

برای اینکه بفهمیم گرباچف واقعاً درباره جنك جهانی چه میگوید، باید اظهارات مختلف و ظاهراً متضاد اورا کنار هم بگذاریم۰ چون او در حالی که دل رقبای شوروی را بلرزه در میاورد، نقش کبوتر صلح راهم بازی میکند ۰

«اصل بنیادین دیدگاه سیاسی نوین ما بسیار ساده است: جنك هسته ای نمی تواندابزاری برای نیل به اهداف سیاسی ، اقتصادی، ایدئولوژیکی یا هر هدف دیگری باشد۰ این استنتاج حقیقتاً انقلابی است چون دیدگاه سنتی جنك و صلح را طرد میکند ۰» این آن سوی لبخند گرباچف در برخورد به مسئله جنك جهانی است۰ و منظورش این است که شما، یعنی اروپای غربی، ژاپن و حتی آمریکا، نمی توانید در جنك باما به اهدافتان دست یابید ۰

روی دیگر سکه دندان قروچه اوست: «عده ای میگویند که پیشنهادهای صلح ما در عرصه بین المللی، ازاهداف جاه طلبانه پرسترویکا در داخل کشور آب میخورد ۰اما این جزساده کردن بیش از حد قضیه نیست.»۰ این هشدار او در اول کتاب بود۰تقریباً درآخر کتاب او دوباره روی این موضوع تأکید میکند : «ما برای صلح گدایی نخواهیم کرد۰ مابه مصافها تا کنون بیش از یکبار پاسخ داده ایم و بازهم پاسخ خواهیم داد۰» این گفته چه معنی بغیر از براه انداختن جنك و کسب پیروزی در آن میتواند داشته باشد؟

جنك هسته ای تقصیر آمریکا خواهد بود،چون مسابقه تسلیحاتی را «آمریکا دامن میزند»۰ اما در این مسابقه شوروی میتواند برنده شود۰گرباچف تعریفهای دقیقی از فائق آمدن سریع شوروی برخرابیهای جنك جهانی دوم میکند۰ و از سوی دیگربا نکته بینی میگوید، درآن زمان «در سرزمین آمریکا، حتی یك بمب فرو ریخته نشد و حتی صدای یك گلوله هم از جانب دشمن به گوش نرسید۰» «شوروی در شرایط بسیار سختی سراز جنك جهانی دوم بیرون آورد ۰۰۰۰با این وجود در بازسازی خرابیها، در استحکام بخشیدن به توان اقتصادی و با اطمینان بعهده گرفتن وظایف دفاعی مان موفق شدیم۰ آیا این درسی برای آینده نیست؟»

گرباچف مینویسد، غرب «قبل از همه ازشراین توهم خود را خلاص کند که شوروی بیشتر از غرب به خلع سلاح نیازمند است و اندکی فشار میتواند ما را وادار به دست کشیدن از اصل برابری تسلیحاتی نماید۰ ما هرگز چنین نخواهیم کرد۰» آقای گرباچف، چرا نمی کنید؟ مگر اینکه درست مثل رقبا، هدفتان هژمونی برجهان باشد ۰

گرباچف مینویسد، « اهداف سیاسی مهمتر از اهداف اقتصادی است۰» در اینجا اشاره او «عادی سازی روابط آمریکا وشوروی » است و میخواهد اینرا بگوید که شوروی صرفاً برای پول نیست که باغرب وارد معامله میشود ۰ او راست میگوید همین امر در مورد پرسترویکا صادق است: اهداف مطرح شده توسط گرباچف از حد یك بازسازی اقتصاد

> **«در جریان پرسترویکا ما غلبه بر این نارسائی را آغاز نموده ایم۰ بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، در محیط کار و خانه در گرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت زنان به مأموریت ناب زنانهٔ آنها امکان پذیر شود۰»**

## -افشای گرباچف از زبان خودش

داخلی فراتر میرود؛ این اهداف به همان اندازه که ابعاد بین المللی دارند، ارتجاعی اند ۰

گرباچف با حرفهایش خود را افشاءمیکند ۰ هدف او یك شوروی «غنی تر و قدرتمندتر» است – یك ماشین غنی تر و قوی تر برای باز تولید گسترده سرمایه در فاز امپریالیستی اش است تاانباشت سرمایه با به قربانگاه فرستادن انسانها از طریق این ماشین آدمخوار و نابود کنندهٔ جهان، در سطوح قاره ای به پیش رود۰ رهایی پرولتاریای شوروی و آزادی مردم جهان در گرو نابود کردن این ماشین و ماشینهای مخرب دیگر که متعلق به خداوندگاران امپریالیستی است، میباشد ۰

یکبار دیگر به این سؤال برگردیم که این کتاب برای چه کسی نوشته شده است۰ باید اشاره کرد که کل رسانه های غربی برخورد ملایمی به گرباچف داشته اند ۰ این مطبوعات تحسین از گرباچف را با اتهامات عوامفریبانه برسر اینکه چگونه مردم شوروی را بزور به زندگی در آنجا واداشته اند، مخلوط کرده اند ۰ هیچ کاوش واقعی و هیچ تحلیلی درباره رابطه میان اقتصاد و سیاست او وجود ندارد۰ در این مورد غرب، لطف گرباچف را پاسخ میدهد، زیرا آنان در پنهان کردن نیروهای محرکه و خصلت نظام امپریالیستی منافع مشترك دارند۰ اگر چه گرباچف خصم مرگبارشان است، اما برادرشان نیز میباشد ۰

گرباچف طرفدار منافع امریالیسم روسی و علیه بقیه است ؛ او در چنان موقعیت تاریخی ویژه و پیچیده ای در خدمت منافع امپریالیسم خود است که به تدابیر و زبان خاصی نیز نیاز دارد۰ اما روح او روح سرمایه شخصیت یافته است۰ ★

بورکینا فاسو ... بقیه از صفحه ۴۲

اقداماتی نظیر واردکردن رب گوجه فرنگی بجای تعمیر کردن کارخانه از کارافتاده کنسرو رب گوجه در نزدیکی بوبو دیولاسو مسلماً بنفع آنها بوده است.

نمونه دیگری از استقلال را میتوان در بخش صنایع سبك مشاهده نمود. شرکتهای فرانسه‌ای (با ۸۰٪ سرمایه فرانسوی) که قدمتشان اساساً به دوره استعمار بازمیگردد تحت پوشش کاستن از واردات گسترش یافتند. فی الواقع،با واردکردن اسیدهای روغنی جهت تولید روغن و صابون است که با کالاهای تولید شده از karite توسط پیشه وران به رقابت برخاسته و آنها را از میدان بدر میکنند،و با واردکردن وسایل ضروری جهت ساختن نوشابه های غیر الکلی، و تهیه آبجوی اروپایی با هزینه ای معادل ۵ هزاربرابر هزینه یك صد لیتر دولو(آبجوی بومی تهیه شده از ذرت خوشه ای) است که این فعالیت اقتصادی که تحت تکفل امپریالیستهاست از مواد اولیه بومی استفاده نکرده، به میزان زیادی از نفرات شاغل کاسته، و در آمد مهم و اگر چه ناچیز دهقانان را نابود میسازد، در حالیکه محرك بوجودآمدن هیچگونه فعالیت اقتصادی فرعی دیگر بجز بار و مشروب فروشی نمیگردد! در حقیقت،کاستن از بار مالیات ها بر این شرکتها باعث میشد تازمانیکه دولت به این کمپانیها معافیت مالیاتی میداد، دهقانان می‌توانستندبا برداشت محصول و هنگامیکه مقدار پولی بدستشان میرسد، بجای آبجوهای بومی، آبجوهای اسم و رسم دارتر گازداربزنند.(۸)

علاوه برکمکهای کشورهای امپریالیستی (آمریکا، آلمانغربی، دانمارك و هلند،و بیشك فرانسه)، بانك جهانی، صندوق بین‌المللی پول، جامعه اقتصادی اروپا و سایر کانالهای دولتی، ولتای علیا را شناور نگاه داشته اند، آنقدر که بسیاری از پروژه های ((توسعه کشاورزی)) را آغاز کنند اما تمامش نکنند، آنقدر که جلوی رشد قحطی زدگی گسترده رابگیرند، آنقدر که کنترل خود را بر آینده کشور حفظ کنندو عدم توسعه یافتنش را تضمین کنند (برخلاف برخی کشورهای دیگر مانند نیجریه و آفریقای جنوبی که از نظر منابع طبیعی غنی بوده و دارای موقعیت استراتژیك می باشند).

صندوق بین المللی پول سیاست ((تجارت آزاد)) را اعمال داشت. این سیاست بمعنای خانه خراب کردن دهقانان بواسطه وارد کردن غلات ارزانتر، و بدین ترتیب وابسته تر نمودن بورکینا فاسو بود. غالب این ((کمکهای)) مخرب جهت چرندیاتی از این قبیل بود: ساختن ادارات مجلل برای نمایندگان صندوق بین المللی پول، یا باز پرداخت ۴۲ میلیون دلاری که ((سازمان اغذیه و کشاورزی سازمان ملل متحد)) برای پروژه‌های ساختمانی ارائه داده بود و یك سوم آن کاملا صرف تهیه نیازمندی هائی از قبیل ژنراتور جهت تهویه هوا برای کارشناسان ایتالیائی بود که حاضر نبودند دهقانان بورکینایی را برای کاراستخدام کنند.(۹) کمك های متعاقب قحطی ۸۵-۱۹۸۴ بسیار دیر رسید و بهای غلات در سال بعد سقوط نمود- یعنی اینکه این کمکها گرسنگی مردم را در موقع لزوم رفع ننمودبلکه با ورودبیموقع خود بازار محلی را بخاك سیاه نشاند..... آیا تصادفی است؟(۱۰)

سانکارا در ابتدای انقلاب طی ((بیانیه سمتگیری سیاسی))، ((امپریالیسم که در اشکال مختلف خود میکوشد با باصطلاح کمکهای خود که تنها ابزارهایی در جهت وابسته کردن ما هستند، استثمار کند....)) را بشدت تقبیح نمود. خواهشهای التقاط گرایانه اش طی مصاحبه ای هنگام دیدارش از سازمان ملل متحد در ۱۹۸۴ صادقانه ترند: ((ما میتوانیم از کمکهای کشورهای پیشرفته استفاده کنیم و به آنها نیاز داریم. اما این کمکها تا کنون سخاوتمندانه نبوده و در حال حاضر قطع شده‌اند. فرانسه کمك میکند. و کمکهای آمریکا بطرزاستهزاآمیزی کم بوده است بویژه هنگامیکه ثروت و مکنت این کشور را مشاهده کنید. همینطور ما باید در مورد این کمکها محتاط باشیم چرا که ما نمیتوانیم آنها را بقیمت بمخاطره افکندن استقلالمان قبول نمائیم،و در تحلیل نهایی، ما میدانیم که باید بخودمان متکی باشیم.))(۱۱)

سانکارا سه روز پس از نخستین سخنرانی مهمش در مورد سیاست خارجی در اکتبر ۱۹۸۳، که طی آن نیکاراگوئه، مبارزه در السالوادور، و جبهه پولیتساریودرجمهوری دمکراتیك عربی صحرا را مورد حمایت قرار داده، و اشغال گرانادا توسط آمریکا را تقبیح نمود، نمایندگان ویژه ریگان یادداشت تهدید آمیزی را از سوی دولت آمریکا به او تسلیم داشتند مبنی بر اینکه بورکینا که در مورد مسائل آمریکای مرکزی ((چیزی نمیداند)) اگردرامور این منطقه دخالت کند ((کمکها و قراردادهای همکاری مورد تجدید نظر واقع خواهند شد.))(۱۲)

مسئله ایکه سانکارا با آن روبرو بود عبارت بود از ساختن یك راه ((ضد امپریالیستی)) درون یك دستگاه دولتی بورژوایی به ارث رسیده که کاملا به کمکهای امپریالیستها وابسته بوده و تحت انقیاد مناسبات امپریالیستی میان ستمگران و ستمدیدگان است. این امری غیر ممکن بود. بنابراین، بجای اینکه کمکهای خارجی بمثابه انعکاسی از این مناسبات تلقی شوند، دولت سانکارا سعی در اصلاح آنها کرد. این نکته بخوبی از سخنان دبیر کل کشوری کمیته های دفاع از انقلاب نمایان است: (( آنها کمك را برای مرسدس بنز استفاده میکردند، و ما برای بیل، کلنك، و گاری دستی استفاده میکنیم....))

در حقیقت، اگرچه سانکارا قول داده بود((برنامه توسعه مردمی)) را در جهت نیل به بسیاری اهداف کوچك که ((بورکینا فاسو را به مزرعه ای بزرگ تبدیل کند....))بکار گیرد؛ اما فی الواقع اولیت را (همانگونه که شورویها در اینگونه کشورها انجام میدهند) به تزریق سرمایه گذاری در چندین پروژه بزرگ ساختمانی داد که فکر میکرد جلب توجه کمك دهندگان را کرده و برای او اعتبار و اعتماد ضروری را بهمراه میاورد. غالب آنها به پروژه های فاجعه آمیزی تبدیل شدند، مثل ((پروژه آبیاری سورو))، که عبارت بوداز ساختمان یك سد بر روی رودخانه سیاه ولتا که بکمك آن بتوان دوبار در سال برداشت نمود.سانکارا برای به اتمام رساندن این پروژه (بکمك بولدوزرهای فرانسوی) پیش از نخستین سالگرد مهم انقلاب (چهارم اوت ۱۹۸۴)، بودجه دولت را خالی کرد. ساختمان این سد بموقع به اتمام رسید، آب جمع شده و کانالیزه گردید، اما یك ریال هم برای خرید وسایل آبیاری جهت استفاده از آب باقی نمانده بود و در نتیجه آب بخار شد. بجای گسترش زمین های زراعی و اتکا به مردم در ساختن و استفاده از ابزار ارزانقیمت برای آبیاری کردن، نتیجه این پروژه آن شد که خزانه دولت تهی شود و زمین زراعی کاهش یابد.(۱۳)

ساختمان راه آهن تامباثو در شمال نمونه دیگری از یك پروژه صنعتی کاملا غیرضروری جهت توسعه مستقل اقتصاد بورکینابود. دراین پروژه از مردم خواسته شد که به ((نبرد خط آهن)) بپیوندند و برای استخراج معادن دست نخورده منگنز،طلاو بوکسیت، راه آهنی بطول ۳۰۰ کیلومتر ایجاد کنند.

پس از ساختمان ۳۵ کیلومتر از این راه آهن، بودجه ته کشید. و هنگامیکه بانك جهانی به بهانه اینکه این پروژه بسیار پرهزینه است از دادن کمك جهت اتمام آن سرباز زد؛ این پروژه نیمه کاره تعطیل شد.

### وابستگی غیر متعهد

فرانسه از بقدرت رسیدن سانکارا، و بویژه موضع بین المللی او، بسیار خشمگین شده بود. چرا که بورکینا فاسو همواره دروازه مهم نفوذ فرانسه در غرب آفریقا بود.(اگر

چه علیرغم آب و هوای بد بورکینا فاسو و تصمیم فرانسویان مبنی بر عدم رشد نیروهای مولده این کشور، فرانسه به اندازه کافی از بورکینا فاسو سود حاصل کرده ،اما این کشور هیچگاه کانون مافوق سودهای فرانسه در امپراطوری غرب آفریقایش نبوده است۰) بهر حالت فرانسه هرگز با خطر خروج از آنجا روبرو نبوده است، اگر چه هر از گاهی مجبور بوده نیشی نوش جان کند۰ اما همانگونه که لوموند مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷ مینویسد، سیاست فرانسه این بوده که ((انقلابیونی را که مرتباً از غلظت انقلابیگریشان کاسته میشود، از خود نراند۰)) در جهت دیگر سانکارا قرار داشت که چپ و راست در مورد قوه مخرب امپریالیستها که جنگلهایمان را به آتش میکشند سخن میگفت،و از سوی دیگر برای گرفتن پول بیشتر دستش را با سماجت درازمیکرد۰

یکی ازخنده دارترین جوانب این چنین خصلتی، ((تصادف )) دیپلماتیکی بود که میان سانکارا وپرزیدنت فرانسوامیتران طی مجلس رسمی شام در اواگادوگو در نوامبر ۱۹۸۶ رخ داد۰ سانکارا میهمان ((سوسیالیستش)) را دعوت کرد که حرف و عملش را یکی کند۰ او فرانسه رامتهم کرد که برای خاتمه جنك ایران و عراق یا جنگهای منطقه ای در چاد وصحرا کاری صورت نمیدهد۰ سانکارا، میتران را به خاطر استقبالش از ساویمبی راهزن (رهبر سازمان اونیتا در آنگولا) و پیتر بوتا جلاد آفریقای جنوبی تقبیح نمود۰ میتران گیلاسش را به سلامتی دوستی فرانسه و بورکینا بالا برد و پاسخ داد: ((سروان سانکارا روحیه ای جوان و تند وتیز دارد اما بیش از حد کله شق است۰ اگر به ما احتیاج داشتید، خبرمان کنید واگر نداشتید ما از خیرش خواهیم گذشت۰)) (۱۴)

در حقیقت فرانسویها از نظر سیاسی و غیره برای ((تثبیت مجدد)) اوضاع تلاش کردند: سوسیالیستها از همان ماه مه ۱۹۸۳ یعنی هنگام دستگیری سانکارا برای جلوگیری از به قدرت رسیدنش، محموله های تسلیحاتی بزرگی برای ژان باپتیست ئوئدرائوگو فرستاده بودند۰ یك سال بعد، دولت سوسیالیست در اعتراض به اعدام هفت تن از کودتاچیان، از قبول مرد شماره ۲نظامی بورکینا، ((پلیس کمپائوره)) جهت مذاکره در مورد کمکهای فرانسه امتناع ورزید۰

مضاف براین، شایع بود که جنك سه روزه مرزی با مالی در۱۹۸۵ (برسر نوار باریك آگاچر) که طی آن سیصد نفر کشته شدند، به تحریك فرانسه که در آن موقع رابطه اش را با موسی تائوره رئیس جمهور مالی تجدید و تحکیم کرده بود، به وقوع پیوست تا از پشتوانهٔ نظامی سانکارا نیز یك ارزیابی بدست آید۰ (۱۵)

وسرانجام کودتای اکتبر ۱۹۸۷ که منجربه سقوط سانکارا شده اتفاق افتاد. چندین منبع خبری تائید کرده اند که این کودتا ((با کمك ابزارکنترل از راه دور و از خارج به پیش رفته است)) –از طریق روابط حسنه میان هوپوئت بوانی رئیس جمهور ساحل عاج (یکی از وابستگان عالیرتبه امپریالیسم فرانسه در غرب آفریقا) و سروان بلیس کمپائوره (جانشین سانکارا) که قول همکاریهای نزدیکتر با پاریس را به مثابه بخشی از برنامه ((تصحیحات اش مطرح کرده است۰ همسر کمپائوره، یك دورگه فرانسوی – ساحل عاجی بوده و دختر خوانده رئیس دولت ساحل عاج است۰ همانگونه که هفته نامه نوول آبزرواتور مینویسد، بلیس را ((بطور خلاصه،اشخاص معتبری توصیه کرده‌اند)) و ((بدون کمك فعال ساحل عاج هر گونه تحول سیاسی غیر ممکن است۰)) (۱۶)

سانکارا تلاش در جهت ایجاد کشورهای مشترك المنافع فرانسه را بایکوت کرده و مکرراً ((حالت بالکان دادن)) به آفریقا را طی جلسات کشورهای غیر متعهد و سازمان وحدت آفریقا تقبیح نموده بود۰ او از شرکت در اجلاس فرانسه– آفریقا در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ امتناع ورزیده و آنها را ((قیود تشکیلاتی میراث دوره استعمار)) خواند و اجلاس جداگانه خود را با قذافی برپاداشت۰

رابطه لیبی– بورکینا چگونه بود؟ دو کشور با هم روابط متقابل داشتند و تسلیحاتی که لیبی در اختیار بورکینا قرار میداد (شامل تانکهای روسی، سکوهای پرتاب موشك و بویژه کلاشینکف) و ذخائر فرانسوی ارتش بورکینا را در سطح لازم تکمیل مینمود، مهمترین بخش این روابط بود۰ این تسلیحات ظرفیت عملیاتی بورکینا را بنحو قابل ملاحظه ای بالا برده و به ((بازسازی)) ارتش نومستعمراتی کمك مینمود۰ در سطح دیپلماتیك،سانکارا درخواست قدیمی قذافی مبنی بر ((ادغام دو کشور)) را مؤدبانه رد کرد و حتی برخی منابع میگویند که تلاشهای سانکارا در مورد ایجاد وحدت میان آفریقای عرب و آفریقای سیاه، بعد از عدم استقبال رسمی قذافی از وی در طرابلس بیشتر به سوی همکاری با الجزایر معطوف گردید۰ نخستین دیدار رسمی وی از جمهوری دمکراتیك عربی صحرا نیز با همین هدف انجام گرفت۰

در حقیقت، نزدیکترین پیوندهای سانکارا با رژیم رالینك در غنا بود که آنهم بطور مشابه‌ای از طریق کودتای نظامی به سر کار آمده بود۰ دو کشور در نوامبر ۱۹۸۳ قرارداد دفاع متقابل امضا کرده و حتی مانورهای نظامی مشترك اجرا کردند۰ بنظر میرسید که این اتحاد بمذاق دوستان وفادار فرانسه در گابن و ساحل عاج خوش نیامد، و در بعد منطقه ای آن هم احتمال بوجود آمدن یك محور هوادار شوروی از طرابلس تا اواگادوگو و آکرا دورنمای خشنود کننده‌ای بروی فرانسه و یا کل امپریالیسم غرب نمیگشود۰

سانکارا به کوبا و شوروی سفر کرد،اما متذکر شد قصد ندارد مسکو را در رقابت با پاریس قرار دهد۰ او روش متضادی در مقابل شوروی و بلوك شرق درپیش گرفت و مبارزه بر سر این مسئله در میان محفل و هواداران وی غالباً بسیار شدید بود۰ ایجاد رابطه با شوروی به امید کاهش وابستگی به فرانسه بود،اما خود همین امر وابستگی دولت را در مدار معینی تثبیت نمود۰

کمکهای شوروی، مثل سایر موارد در آفریقا، از کانال رژیمهای ((غیرمتعهد)) هوادار شوروی میگذرند۰ کوبا که در رشته محصولات کشاورزی صادراتی بی اهمیت شایستگی زیادی احراز کرده و بمثابه نومستعمره شوروی سالها تجربه اندوخته است، به بورکینا فاسو پیشنهاد ساختن کارخانجات قند و شکر داد۰ غنا و کوبا در ساختمان فرودگاه کمك کردند، لیبی ۱۰ میلیون دلار کمك کرد و سایر کمکها نظیر آهن و سیمان برای ساختن سینماهای عمومی دراوگادوگو و بوبودیلاسو از سوی آنگولا، موزامبیك، رومانی، و کره جنوبی سرازیر شد۰

از سوی دیگر، سانکارا اعلام داشت که نیروهای شوروی باید از افغانستان خارج شوند، و از ایجاد روابط دیپلماتیك با آلبانی پشتیبانی نمود۰

چین هم بنوبهٔ خود،ابزار ۱۰۰ حلقه چاه را بعنوان بخشی از کارزار مقابله با کمبود آب، و نیز چندین میلیون دلار جهت ساختمان ((استادیوم چهارم اوت)) و چندین بیمارستان،در اختیار بورکینا فاسو قرار داد۰ علیرغم کلیه این ((کمکهای دوستانه)) از سوی منابع غیرغربی، سانکارا تداخل آنچه خود مبارزه برای کسب استقلال از فرانسه نومستعمره چی میخواند با ((حساسیتهای پوستی)) امتناع میورزید۰ در پاسخ شگفتی دوستان از تماس سریع سانکارا با دولت ژاك شیراك (هنگامیکه ((جناح راست)) در مارس ۱۹۸۶،اکثریت پارلمانی را در فرانسه بدست آورد) و مطمئن ساختن او از مقاصد بورکینا، سانکارا بشوخی گفت: ((حتی اگر ژان ماری لوپن بقدرت میرسید، یك روزه هیئتی به پاریس میفرستادیم و روابطمان را

با فرانسه حفظ میکردیم!» (۱۷) (لوپن رهبر نئوفاشیستهای «جبهه ملی فرانسه» است.)

### علیه آپارتاید و ستم بر زنان

دولت سانکارا و دوستانش سعی داشتند که پایتخت بورکینا فاسو را به مرکز مهم دیدارهای سیاسی، فرهنگی و ورزشی آفریقا تبدیل کنند. اواگادوگو هنرمندان و روشنفکران را بخود جذب کرد، و قبله رهبران سوسیال دمکرات و رویزیونیست، از یاسر عرفات گرفته تا دانیل اورتگا گردید. کنسرتهای رگه در استادیوم جدید برپا شدند، و فستیوال فیلم پان آفریکن در اواگادوگو، واقعه فرهنگی آفریقای سیاه شد و هنرمندان بسیاری را گرد آورد و جمعیت زیادی از آن استقبال نمود. رژیم با برپا داشتن کنگره ها و تظاهرات بر اعتبار خود بمثابه نوعی کانون ضدآپارتاید افزود. یك گروه راك اندرول زنان بنام «کبوتران صلح» در راستای مبارزه سانکارا جهت فراگیر کردن «رهائی» زنان بوجود آمد.

مسئله ستم بر زنان به تنهائی میتوانست نمایانگر سرنوشت راه بورکینا باشد، بویژه اینکه تبلیغ شده بود که رهائی زنان و انقلاب در گرو یکدیگرند، و این مسئله باعث پیدایش امیدهای قلابی و مخالفتهای شدید شده بود. سانکارا و شرکا بهمان شکلی که به تضادهای طبقاتی بنیادین در بورکینا فاسو برخورد میکردند – با عبارت پردازیهای چپ و مبارزه جویانه اما ماهیتاً راست (اکونومیستی و غیرقابل حصول) که هرگز بر توده و مبارزات توده متکی نیست – به مسئله زن نیز بهمین شیوهٔ رویزیونیستی برخورد میکردند. یك زن میگوید: «بنظر میرسد که انقلاب برای زنان و مردان شهرنشین است، نه برای ما».دیدگاهی که رهائی را از طریق تولید اقتصادی دنبال میکرد قادر به فهم وجود مناسبات ستمگرانه میان مرد و زن نبود(چرا که بسختی میتوان نتایج گستردهٔ تجارت زنان بمثابه کالا که کماکان پابرجاست،یا مرگ زودرس آنها که ناشی از کار است،و حق اظهار نظر نداشتن در مورد ازدواج و مسائل سیاسی،یا ختنه زنان جهت تضمین سلطه جنس مذکر را نادیده گرفت). اما از آنجا که شیوهٔ برخورد آنان به انقلاب در روستاها با هدف نابود کردن کلیه مناسبات تولیدی کهن نبود، قادر به مقابله با موانع غیرقابل اجتناب و واقعاً موجود و رها کردن توده های زنان از بند نبوده و در برابر پدیده های معینی فلج میشدند: مقوله هائی نظیر دفاع زنان از چندهمسری؛ زیرا که برای زنان این طریقی بود که میتوانستند بار کار طاقت فرسا را تقسیم کرده و با رها شدن از چنگ بارداری پی در پی برای «حفظ نسل» اندکی فرصت استراحت بدست آورند. از آنجا که رژیم نمیتوانست سیاست پرولتری حل مسئله زن بمثابه بخشی از رها کردن نیروی زنان (و مردان) در خدمت ریشه کن ساختن مناسبات ارتجاعی کهن میان انسانها را به اجرا درآورد، سیاستهایشان به تصویب قانون نامه‌هائی دال بر حقوق زنان تنزل یافت؛ تصویب نامه هائی که در غیاب تحول واقعی به همان پوچی «غیر قانونی بودن» سیستم کاست در هند، میباشند)، و اینها را با «برنامه های عملی» که رهائی زنان را ابتدا به مثلا افزایش تعداد کشتها و حفر چاهها منوط میساخت، ممزوج میکردند. فی الواقع، این دیدگاه وجه دیگری از «تئوری نیروهای مولده» رایج در میان همه رویزیونیستهاست که رشد نیروهای مولده را بعنوان کلید پیشرفت جامعه میبینند و نه مبارزهٔ انقلابی توده ها را.

### سرنگونی سانکارا

اقشار شهری که از اقدامات سانکارا حمایت میکردند، بتدریج از برنامه او رویگردان شدند. آنها بویژه کمتر و کمتر از تحمل تدابیر اصلاح گرایانه وی که رفاهشان را کاهش میداد (اگرچه این رفاه در مقایسه با رفاه همین اقشار در کشورهای ثروتمند اندك است) سرباز میزدند.

شاغلین دولتی و سایرین از شرکت منظم در جلسات سیاسی و کار داوطلبانه در مناطق روستائی امتناع ورزیدند و بسیاری تحصیلکرده ها بدنبال مشاغل پردرآمدتر به کشورهای همسایه رفتند.

پابپای همه اینها، مبارزهٔ سیاسی درون خود «شورای ملی انقلاب» فزونی یافت، و

سازمانهای چپ برای استفاده از موقعیتی که بعلت اضمحلال حمایت از سانکارا پیش آمده بود، مجدداً صفبندی کرده بودند. اتحادیه های صنفی با حمایت حداقل دو تن از اعضای محفل نظامی حاکمیت سانکارا شروع به فعالیت مخالفت جویانه کردند. پس از یك اعتصاب در بهار ۱۹۸۴ سانکارا ۱۲ هزار معلم را اخراج کرده و افراد کمیته های دفاع از انقلاب را بجای آنها بکار گمارده، و وزیر «اتحادیه میهنی برای توسعه» [LIPAD] را به اتهام اینکه قصد وابسته کردن بورکینا به شوروی را داشته و در کمیته های دفاع از انقلاب اعمال نفوذ کرده، از کابینه اخراج نمود.

اول ماه مه ۱۹۸۷،پس از اینکه ۴ کنفدراسیون معظم اتحادیه های صنفی خواست مشترك بازگشت به «آزادیهای دمکراتیك» را مطرح کردند، ۳۰ تن از رهبران شاغلین حقوق‌بگیر دولت دستگیر شدند؛ منجمله رهبر «اتحادیه میهنی برای توسعه» هوادار شوروی؛ حتی گزارش شده که یك جناح قصد اعدام او را داشته است. رویزیونیستهای به‌اصطلاح میانه رو «اتحادیه مبارزات کمونیستی» که هوادار چین هستند نیز از دولت پاکسازی شدند. شکاف درون شورای ملی انقلاب افزایش یافت، بطوریکه اتحادیه ها و «کمیته های دفاع از انقلاب» در مقابل هم قرار گرفتند.

سانکارا در تلاش برای جلوگیری از منشعب شدن سریع گروه های انقلابی و متحد نگاهداشتن آنها، خواستار گسترش شورای ملی انقلاب و ایجاد یك حزب واحد شد. بسیاری از رهبران ارتش، منجمله بلیس. کمپائوره جبهه را به حزب واحد ترجیح میدادند. از طریق افزایش تشنجات و توطئه‌چینیها، مقدمات کودتا چیده شد.سانکارا کماکان در میان جوانان و محصلین محبوبیت داشت،اما هرچه بیشتر تلاش میکردتا مهر «مستقل» خود را بر حوادث بکوبد، با دست وپا زدن در دریای دعواهای رفرمیستی و امید داشتن به ظهور یك گرایش انقلابی متحد، بیشتر پایه غیرپرولتری نازکی که انقلابش را برآن بنا نهاده بود، شروع به لرزیدن و فروریختن میکرد.

هنگامیکه کمپائوره به ریاست جمهوری رسید، «شورای ملی انقلاب» را منحل کرده و یك «جبهه توده ای» بوجود آورد و قول داد که معلمین اخراجی را بسر کارشان باز گرداند، و با حفظ اهداف انقلاب، «تصمیماتی» را به پیش برد. نظر رسمی دولت اواگادوگو مبنی بر این است که سانکارا یك فرد ایزوله و اتوکرات بود که تلاش میکرد صدای چپ که او را بقدرت رسانده بود خفه سازد. در حالیکه کاملاً محتمل است که کمپائوره استفاده از شعارهای «چپ» را مفید تشخیص داده و ادامه دهد، اما صعود جنایتبارش به قدرت نقطه پایان وحشیانه ای بر تجربه بورکینا فاسو و بازگشت به قبول «معقولتر» واقعیت استعمار نوین بود.

هر رژیم انقلابی راستین که با وظیفه سنگین ریشه کن ساختن مناسبات ستمگرانه کهن در بورکینا روبرو باشد، موانع بینهایت مشکلی بر سر راه خواهد یافت. متعاقب سرنگونی سانکارا، مطبوعات بورژوائی از او بعنوان «دردسر» فرانسه در غرب آفریقا که نتوانست برسر کار بماند، یاد کردند.

مسئله این نیست که سروان سانکارا شکست خورد، بلکه اینست که «انقلاب» او محکوم به شکست بود.

دهقانان بستر و پایه عمدهٔ حمایت از هرگونه تحول انقلابی واقعی در کشورهائی نظیر

بورکینا فاسو هستند، سانکارا تلاش نمود آنها را بسیج کند اما نتوانست بر آنها اتکا نماید، او میخواست از چنگال امپریالیستها بیرون آید، اما در راس یك دستگاه دولتی ارتجاعی نشست که توسط خود امپریالیستها بوجود آمده بود. این واقعیت که او بدست همان ارتش نومستعمراتی که خود او زمانی در آن خدمت کرده بود سرنگون شد، یکبار دیگر نشان میدهد که هیچ چیز دیگری نمیتواند جایگزین نابودی دستگاه دولت توسط توده های انقلابی بنشیند -تو گوئی که پرولتاریا در این زمینه کم تجربه داشت!

کسب قدرت نسبتا بی دردسر سانکارا در ۱۹۸۳،در حقیقت حاکمیت دولتی قبلی و نظام اجتماعی کهن را اساساً دست نخورده باقی گذاشت،علیرغم این امر،امپریالیستهای غربی نسبت به این تلاش در انحراف حاصل کردن از راه نومستعمراتی سنتی، بی تفاوت نبودند؛ مضاف بر این، نیازهای کلی آنها در اوضاع کنونی جهان توطئه چینی های سیاسی و مالی آنان را شتاب بخشید و آنان پس از لاس زدن کوتاه مدت با سوسیال دمکراسی آفریقائی، برای عادی کردن اوضاع به صحنه وارد شدند.

اجرا این سناریو به قیمت فشرده تر شدن چنگالها بر گلوی ستمدیدگان، این حکم را تقویت میکند که هیچ طبقه اجتماعی دیگری غیر از پرولتاریا نمیتواند منافع انقلابی راستین ستمدیدگان را نمایندگی کند و هیچ میان بُری برای رهائی از امپریالیسم وجود ندارد و تنها یك راه موجود است و آنهم راه سخت و مصاف طلبانه جنك خلق و مبارزهٔ آگاهانه توده هاست.

**منابع تکمیلی**

اسرار آفریقا، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷، ((پایان کار بورکینا فاسو))

چهارراه آفریقا، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ (اواگودوگو، ارگان هفتگی دولت خلق)

آفریقای جوان، شماره ۱۳۹۹ .(۲۸ اکتبر ۱۹۸۷)، شمارهٔ ۱۴۰۰ (۴ نوامبر ۱۹۸۷)، شمارهٔ ۱۴۰۱ ( ۱۱ نوامبر ۱۹۸۷) شامل مصاحبه هائی با توماس سانکارا هستند.

لوموند، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴ اکتبر ۱۹۸۷

لوموند دیپلماتیك، فوریه ۱۹۸۵، نوامبر ۱۹۸۷، مقالاتی از پاسکال لازابه، مارس ۱۹۸۴ مقاله ای از ژان زیگلر

بازارهای مناطق حاره و مدیترانه، ۱۶، ۱۰، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷

غرب آفریقا، ((بسوی اتکا بخود))، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۵؛ ((پیشرفت بسوی غلیان))، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷

**یادداشتها**

۱) گاردین، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷

۲) آفریقا- آسیا، شمارهٔ ۳۱۸، ۱۲ مارس ۱۹۸۴، ص ۲۱

۳) نقل شده در ((آفریقای ژنو)) ۲۴(۱)،۱۹۸۶، ص ۳۹

۴) ژان زیگلر، ((پیروزی شکست خوردگان))،(پاریس: سوویل، ۱۹۸۸) ص۱۹۲

۵) زیگلر بررسی جالب از سنن قبایل و زندگی زنان در بخش چهارم

۶) رجوع کنید به فصل چهارم از رنه دومون، بنام آفریقا من محکوم میکنم (پاریس: پلون، ۱۹۸۶)

۷) نقل شده در زیگلر، ص ۱۷۶ و ۲۲۶

بوناوئتور ترائوره: مقاله ای در لوموند دیپلماتیك، مارس ۱۹۸۴

۹) دومون، ص۶۰و۶۱

۱۰) به نقل از مصاحبه با متخصص کشاورزی فرانسوی بنام رنه دومون

۱۱) نقل شده در نیوزویك،((ما باید به خودمان متکی باشیم))، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۴

۱۲ زیگلر، ص۱۶۳

۱۳) بر اساس تجربیات دست اول رنه دومون

۱۴) آفریقا انترناسیونال،۱۹۹: نوامبر ۱۹۸۷، ص ۱۶

۱۵) رجوع کنید به پیر انگلبرت، انقلاب بورکینا(پاریس: هارماتن، ۱۹۸۶) ورهایی آفریقا، ویژه نامه ولتا، سپتامبر ۱۹۸۴.

۱۶) رجوع کنید به نوول ابزرواتور، ۲۹ اکتبر۱۹۸۷،و زیگلر، ص۱۵۷ . گفته شده است که کمپائوره به حزب ((اتحاد میهنی برای توسعه)) هوادار شوروی نیز نزدیك بوده است.

۱۷) سنن آدریا میرادو، سانکارای شورشگر،(پاریس: آفریقای جوان، ۱۹۸۷) ص ۲۱۴

☆

---

امپریالیسم ... بقیه از صفحه ۱۷

هیچ ربطی بخودشان ندارد. اخبار وقایع دهشتبار جنك صرفاً در چند حمله در صفحات میانی روزنامه ها نقش میبست: جنك خلیج، ((جنك فراموش شده)) بود.

پروسه هفت ساله جنك نشان داده که رژیم خمینی با هیچیك از جناحهای آن مانع تلاش آمریکا و شوروي در پر کردن ((خلاء قدرت)) نشده اند. دو مانع مهم باعث شد که رژیم ایران نتواند براحتی بزیر قبای این یا آن بلوك بخزد. نخست، خیزش انقلابی و ضدامپریالیستی، و دوم، رقابت شدید میان دو بلوك، بدون شك ایران هیچگاه واقعاً در پی قطع ارتباط با غرب نبود، و این اتحاد شوروی بود که با هرگونه رجعت تعیین کننده آمریکا به ایران مخالفت ورزید، در واقع ماسك نه شرقی، نه غربی رژیم خمینی همواره مفهوم هم غربی، هم شرقی داشته است.

هرچند حساسیت اوضاع خلیج و مشخصا جنك ایران و عراق نوعی احتیاط کاری را به هر دو بلوك تحمیل میکرد، اما فشار بحران عمیق جهانی لزوم برداشتن گامهای بلندتر و مؤثرتر برای پر کردن خلاء قدرت را در مقابلشان قرار داد- پیش از آنکه حریف پیشدستی کند. هر دو بلوك با چهره ای حق بجانب برنامه های قمارگونه و مانورهای پر مخاطره را بعنوان استراتژی در پیش گرفتند.

**خلیج: کانون تضادهای بین المللی**

زمستان ۱۳۶۴ قوای جمهوری اسلامی طی یك حمله غافلگیرانه شبه جزیره فاو را به اشغال خود درآورد . این واقعه ای غیرمنتظره برای ارتش عراق بود و تعجب ناظران بین المللی را نیز ظاهراً برانگیخت، بعد از این عملیات که والفجر۸و۹ نام گرفت، مقامات ایرانی در پیامهای سال نو ایرانی با اطمینان از سال ۶۵ بعنوان سال پیروزی بر قوای عراقی و خاتمه جنك صحبت کردند. آنطور که در اواخر پائیز ۱۳۶۵ یك مقام بلندپایه عراقی طی مصاحبه ای با نشریه آمریکائی واشینگتن پست مطرح ساخت: ((ایالات متحده در مورد نحوه آرایش و تحرك قوای ایران در این دوره به ما اطلاعات غلطی داد که باعث پیروزی ایران شد.)) البته در همانحال، مقامات آمریکائی و اسرائیلی جهت جلوگیری از شکست احتمالی یا تضعیف شدید عراق در جنك، طرق حفظ موازنه را نیز در نظر گرفته بودند: ((در یکی از آخرین جلسات پیش از آغاز سفر به تهران پیشنهاد شد که مسئله فروش اقلامی از سلاح و تجهیزات نظامی به عراق مورد بررسی قرار گیرد تا تعادل نیروها -که ممکن بود با تحویل موشك و وسائل نظامی به ایران بهم بخورد- حفظ شود.)) (۷)

در نخستین روزهای سال مسیحی ۱۹۸۷ عملیات کربلای ۴ و ۵ جمهوری اسلامی از جبهه جنوبی بقصد نزدیك شدن به بصره و محاصره شهر آغاز گردید. جمهوری اسلامی با موشکهای ضدهوائی تاو که بتازگی از آمریکا خریداری کرده بود راه را بر ضدحمله هواپیماهای عراقی سد کرد و با موشکهای

تازه ارسال شده از چین، مراکز مسکونی را زیر آتش گرفت. در این هنگام بسیاری از رسانه های غربی از امکان خاتمه جنگ با پیروزی ایران و سقوط حکومت صدام حسین صحبت کردند. در عین حال کنفرانس فوق العاده سران کشورهای اسلامی در کویت (بفاصله چند کیلومتر از محل درگیریها) تشکیل شد و از نیروی دریائی آمریکا برای حفظ امنیت کنفرانس طلب کمک نمود! مقامات آمریکائی حتی امکان بمباران خطوط اول نیروهای ایران در صورت بخطر افتادن جدی بصره را مطرح کردند و تحلیلگران امپریالیستی صحبت از امکان شروع دور نوینی از بن بست در روند جنگ نمودند.

تهاجم به بصره متوقف ماند. توازن قوا میان ایران و عراق حفظ گشت. جنگ خلیج در شکل تبادل آتش توپخانه طرفین، حملات هوائی علیه نفتکشها و کشتیهای تجاری، و نیز پاره ای عملیات پراکنده در جبهه شمالی ادامه یافت.

اما بازیگرانی «جدید» از پشت پرده بروی صحنه آمدند و مستقیماً به نقش آفرینی پرداختند. این گسترش حضور نیروها بیانگر آن بود که شدت یابی نبردها در جریان عملیات کربلای ۴ و ۵ نه نقطه اوج جنگ خلیج بلکه تنها پیش درآمدی برای صحنه های انفجاری آتی است. نیروی دریائی آمریکا و شوروی در مدیترانه تحرک نوینی را آغاز کردند. ناوهای هسته ای آمریکا منجمله یک ناو هواپیمابر از سواحل اسپانیا بسوی لبنان بحرکت درآمده و ناوگان ششم آمریکا در نزدیکی تنگه هرمز موضع گرفت. یک رزمناو دیگر پایگاه سابیک در فیلیپین را بقصد غرب اقیانوس هند ترک کرد. زیردریائیهای شوروی در آبهای دریای عربی ظاهر شدند و ناو هواپیمابر کیف KIEV در مدیترانه به گشت پرداخت که این مسئله ای غیرمنتظره برای کارشناسان نظامی غرب بحساب میامد. یکی از سخنگویان پنتاگون در عین حال که این اقدامات را عادی جلوه میداد، اظهار داشت: «ما کاری میکنیم که همه ابزارهای ممکن را برای استفاده در دسترس داشته باشیم»!

امپریالیستهای غربی و شرقی همزمان از لزوم «حفظ امنیت» خلیج و «آزادی تردد» کشتیهای تجاری در آبهای منطقه دم زدند. در عین حال بلوک غرب عراق را تشویق به ضربه زدن به نفتکشهای حامل نفت ایران نمود. نشریه اکونومیست چاپ لندن در مقالات پی در پی اجرای این نسخه را به عراق پیشنهاد کرد. از طرف دیگر، مرتجعین حاکم بر چین کنونی با رضایت آمریکا موشکهای کرم ابریشم را در اختیار جمهوری اسلامی نهادند و ایتالیائیها نیز حکومت تهران را از لحاظ مین تأمین نمودند! از بهار ۱۳۶۶ به بعد سیر وقایع خلیج شتابی نوین بخود گرفت. حفظ «بن بست» دیگر در دستور کار امپریالیستهای آمریکائی نبود و آنها بیشتر در پی حاد کردن اوضاع و کشاندن تحولات بسطحی دیگر بودند.

نخست در بهار ۶۶ حکومت ارتجاعی و سرسپرده کویت از آمریکا و شوروی و انگلستان تقاضا نمود که کشتیهای تجاری این کشور را در آبهای خلیج تحت پوشش حفاظتی نیروی دریائی خود قرار دهند.

شورویها موافقت خود را فوراً با این خواسته اعلام داشتند. کابینه ریگان ضرورت حمایت از دولت دوست، یعنی کویت، را در مقابل «خطر توسعه طلبی و جنگ افروزی ایران» اعلام داشت. سپس بعد از آنکه ناو جنگی آمریکائی استارک در ۲۸ اردیبهشت همانسال مورد اصابت یک راکت عراقی قرار گرفت، دولت ایالات متحده جهت «حفظ امنیت و آرامش خلیج و منافع خود» تصمیمش مبنی بر تحت الحمایه قرار دادن کشتیهای کویتی و افراشتن پرچم آمریکا بر فراز آنها را اعلام نمود. درگیریهای محدود، حملات مشکوک به کشتیهای جنگی و تجاری مختلف، برخورد چند کشتی آمریکائی و روسی و انگلیسی به مین، توجیهات جدیدی برای حضور گسترده تر قوای امپریالیستی در منطقه ایجاد کرد. همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام نمود «هر یک از نیروهای گوناگون بمثابه عضوی از دو بلوک متخاصم، منافع امپریالیستی مشخص خود را دنبال میکنند. هدف آنها کنترل خلیج بوده و این نقطه به نوبه خود میتواند برای کنترل برجهان کلیدی باشد.» طرحهای زورآزمائی مشخصاً بخشی از تدارک همه جانبه دو بلوک در مقیاس جهانی بقصد برپائی جنایتی بمراتب عظیمتر از جنگ خلیج علیه بشریت است: یعنی جنگ سوم برای تجدید تقسیم جهان. بعلاوه امپریالیستهای آمریکائی با سپردن مسئولیت مشخص به دولت ترکیه در ارتباط با حفظ منافع بلوک غرب در منطقه، ارتش این کشور را بمثابه بازوی جنوبی ناتو در شرق ترکیه فعال کردند. در حال حاضر شعاع عملیات این ارتش بدرون خاک عراق، مرزهای ترکیه و ایران گسترش یافته است. توافقنامه دولتهای عراق و ترکیه اجازه ورود تا شعاع ۵۰ کیلومتر در خاک عراق را به قوای ترکیه داده است. **بدین طریق آمریکا ظرفیت نظامی خود را افزایش میدهد و برای تضمین پیروزی در مداخله نظامی مستقیم محتملش در منطقه خلیج تدارک میبیند.**

بنابراین آمریکا از بحران خلیج برای ساختن و پرداختن ارتشی پراهمیت از دول دست نشانده اش در منطقه سود میجوید. ملک حسین بارها پیشنهاد استقرار یک «نیروی حافظ صلح» خاورمیانه ای را در مرزهای ایران و عراق بدنبال «تحمیل صلح» به طرفین متخاصم مطرح کرده است. اخیراً مصر ۱۵ هزار سرباز را به ایجاد نیروی دفاعی برای حکومتهای حوزه خلیج که در معرض کشیده شدن بدرون جنگ قرار گرفته‌اند، اختصاص داد. حسنی مبارک و ملک حسین اوائل دسامبر در قاهره پیرامون ایجاد چنین نیروئی به بحث نشستند. (۹) این پیشنهاد با استقبال دول عرب حوزه خلیج روبرو شد و «مصر درگیر گسترش چشمگیر حضور نظامیش در این کشورها گشت.» (۱۰)

**آینده خلیج، و آینده طرفین متخاصم**

جنگ خلیج از همان ابتدا این پتانسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق را در تقابلی که خود آنرا «گسترش افقی جنگ» میخوانند رویاروی قرار دهد. امپریالیستهای آمریکائی با این هدف محرک جنگ خلیج شدند که بتوانند چنگال خونینشان را دوباره در ایران فرو برند. سوسیال امپریالیستهای شوروی نیز از زاویه پیشبرد منافع خود در ایران و عراق از چنین جنگی حمایت کردند. پروسه جنگ اساساً بمثابه تابعی از رقابت درون امپریالیستی به پیش رفت و بنوبه خود به تشدید این رقابت یاری رساند. این واقعیت که هردو بلوک امپریالیستی با هر دو طرف جنگ موتلف بودند، چیزی از درستی تحلیل فوق نمیکاهد. و این مسئله که هر دو کشور از جنگ برای خدمت به منافع ارتجاعی خویش سود جسته اند نیز واقعیت فوق را کمرنگ نمیکند.

از آغاز جنگ راههای متعددی برای «پایان بخشیدن» به این جنگ از جانب امپریالیستها و دول منطقه به ایران و عراق پیشنهاد شد. عراق خود «راه چاره» را در «بین المللی کردن» جنگ از طریق حمله به تانکرها و تأسیسات نفتی ایران و درگیر کردن رژیمهای منطقه در آن میدید، و ایران حملات دیوانه وار را با هدف متزلزل کردن موقعیت حکومت عراق و قانع کردن امپریالیستها به اینکه در جنگ بیشتر جانب ایران را بگیرند و دست از حمایت از عراق بشویند، دنبال میکرد. امپریالیستهای غرب و شرق نیز در عین حال که اقدامات مشخصی را جهت مقاصد منطقه ای خود به پیش میبردند، خلیج را به انبار باروت بدل ساخته و در واقع اعلام کردند که گره تضادهای جنگ خلیج بخشی و تابعی از گره بزرگتری است؛ و این گره بزرگتر فقط به همان سبکی که اسکندر گره گردیان را گشود باید باز شود. این تنها راه

چاره برای بازیگران بحران خلیج است. اوضاع کنونی جهان به آنها حکم میکند که برای دفاع از منافع امپریالیستی و ارتجاعیشان درست در لبه گرداب خلیج کشتیهای خود را بحرکت درآورند. بی جهت نیست که همه سخنگویان غرب و شرق خلیج را کانون تضادهای جهان مینامند و همگی احتمال وقوع جنك جهانی سوم را از همین نقطه میدهند. همانطور که بوریس پیادیشف سخنگوی وزارت خارجه شوروی بمناسبت درگیریهای اخیر خلیج گفت: ((اگر در پرده اول نمایش تفنگی بچشمتان خورد، مطمئن باشید که در پرده سوم قرار است شلیکی انجام پذیرد.)) آری هر دو بلوك امپریالیستی بخوبی مراقب آینده ای که فعالانه تدارکش را میبینند هستند. برای آنها و همه حکومتهای ارتجاعی جهان ادامه یا پایان جنك بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد. آنچه برایشان مهم است میزان خدمت هر تحول به نیازها و اهدافشان است و بس. این منافع استراتژیك امپریالیستهاست که جهت گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند -خصوصاً در منطقه ای حیاتی مانند خاورمیانه. تحت چنین شرایطی حتی اگر وقفه ای در جنك پدید آید، آتش بسی به طرفین درگیر تحمیل شود و یا حتی اوضاع بگونه ای پیش رود که به خاتمه جنك ایران و عراق بیانجامد، خاموشی شعله های جنك تنها تظاهری از تشدید تضادهائی خواهد بود که آغازش را باعث شدند. و خاتمه این جنك نه بیانگر ثبات که نشاندهنده شکنندگی اوضاع در کل منطقه خواهد بود.

**سازندگان تاریخ کیانند؟**

افراد سطحی نگر در وقایع خلیج تنها میتوانند طرحها و دعواهای قدرتهای امپریالیستی، ملایان و شیوخ و امثالهم را ببینند و این همان چیزی است که مرتجعین خود بدنبال قبولاندنش به مردمند؛ یعنی اینکه روی نقشه منطقه فقط تصویر ارتجاع نقش بسته و سرنوشت خلقهای این نقطه از جهان را مرتجعین تعیین میکنند. اما این واقعیت ساده که رژیم ایران و هر حکومت دیگری در منطقه بزور سرنیزه حاکمیت خود را بر توده ها اعمال میکند خود خلاف این ادعا را اثبات مینماید. سالهای طولانی سلطه و استثمار امپریالیستی کل منطقه را به آتشفشانی جوشان بدل ساخته که قدرت انفجارش یکبار در مورد رژیم شاه بنمایش درآمده است. امروز دهانه های انفجار درست دماغه رزمناوهای هسته ای قدرتمند امپریالیستها را نشانه رفته اند. وقتی انفجار فرارسد، این ناوها میباید اجساد سران و سربازانی که در راه ((منافع ملی)) و تحت پرچم ((آزادی و دمکراسی)) تلاش کرده اند را به خانه باز گردانند و شاهان و شیوخ و ملایانی که جان سالم بدر برده باشند را نیز راهی تبعیدگاه کنند. هرچه امپریالیستها به استقرار نیروی نظامی بیشتری در منطقه بپردازند گور خود را عمیقتر حفر کرده اند، و شاید به آن اندازه عمیق که بتواند تمامیشان را در خود جای دهد! این گفته ای بیحساب نیست. واقعاً این امکان وجود دارد که بتوان جنك خلیج را به جنگهائی انقلابی بدل ساخت.

این امر برای انقلاب ایران چه معنائی دارد؟ وخامت شکست انقلاب و غلبه ضدانقلابیون کماکان بر قلب ومغز توده های ستمدیده ایران سنگینی میکند و آنان را از یورش به در صف اول مبارزه سیاسی انقلابی باز میدارد، اما هم اینك در میان توده ها این سئوال مرکزی مطرح شده که چه نیروئی و چگونه میباید مراسم تدفین جمهوری اسلامی را برپا دارد؟ خشم ونفرت نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بوضوح در کوچه و خیابان نمایان است. شعله های انتقام در قلب اکثریت ستمدیدگان زبانه میکشد. تشدید جنك ایران و عراق باعث حدت یابی و تعمیق مبارزات پنهان و آشکار توده ها گشته است. تظاهرات بسیاری که غالباً جنبه خودبخودی داشته بدنبال بمبارانهای وحشیانه شهرهای ایران توسط نیروی هوائی عراق، براه افتاده و نه فقط جنك بلکه خود رژیم جمهوری اسلامی را نشانه رفته است. شعارهای مرگ بر خمینی، مرگ بر جمهوری اسلامی بر دیوارها منقوش است. با فرارسیدن شب دیگر تصویر سالمی از سران حکومتی بر در و دیوار باقی نمیماند. علیرغم حملات وحشیانه پاسداران به کارگران، اعتصابات در کارخانه ها گسترش یافته و فرار از جبهه ها عمومیت پیدا کرده است.

آتش جدال میان انقلاب و ضدانقلاب همچنان زبانه میکشد و در مرکز آن مبارزه انقلابی در کردستان قرار دارد. برای ستمدیدگان ایران، جنك انقلابی در کردستان نشانه ای از قدرت نهفته انقلابی آنان و تصویر روشنی از استیصال جمهوری اسلامی در مواجهه با اراده توده های ستمدیده است. جای تعجب نیست اگر در جریان مذاکرات ماه مه ۱۹۸۶ میان هیئت نمایندگی آمریکا و جمهوری اسلامی، کردستان موضوعی مهم از ((منافع مشترك)) طرفین اعلام گشت.

استیصال فزاینده جمهوری اسلامی را میتوان از چرخشهائی که اخیراً در تبلیغات ایدئولوژیك رژیم صورت گرفته نیز دریافت. آنها برای مدتی کوشیدند با استفاده از تهییج ناسیونالیستی حول ((دفاع از میهن)) توده ها را بسیج کنند، اما از این طریق کاری از پیش نبردند. امروز تبلیغات ناسیونالیستی توسط خمینی و کارگزارانش با هدف متحد کردن سران ارتش و سلطنت طلبان سرنگون شده مقیم خارجه صورت میپذیرد. اینك رفسنجانی آشکارا به مردم اعلام میکند که: ممکن است از ما خوشتان نیاید اما بگذارید اول علیه دشمن خارجی متحد شویم، بعداً به تسویه حساب میان خود خواهیم پرداخت. جنك خلیج که زمانی بکار مستحکم کردن و یکپارچه کردن صفوف مرتجعین میامد اینك به عامل بی ثباتی آنها بدل گشته است و این امر خصوصاً بواسطه آگاهی توده ها نسبت به خصلت ارتجاعی این جنك است. جنك مانند اره ای در ماتحت رژیم خمینی است که آنرا به هر جهت حرکت دهد، نتیجه ای جز پاره پاره شدن نخواهد داشت. دستگاه اجتماعی و اقتصادی ایران عمیقا حول جنك شکل گرفته و هرگونه تغییر جدی در روند جنك کل جامعه را بلرزه درمیاورد و بحران جمهوری اسلامی را تشدید میبخشد؛ وهر شکلی ازخاتمه جنك - هرچنداینك درافق نمایان نیست - بحدت یابی تضادهای حکومت باتوده هاوتضادهای درون حکومتی خواهدانجامید. درهر حال،رژیم گور خودرا میکند.

جنك خلیج زمینه افشاگری عظیمی را از مانورهای بین المللی امپریالیستی فراهم ساخته و عرصه تمرین انترناسیونالیسم پرولتری را برای ستمدیدگان پدید آورده است. نه تنها فرصت پیشبرد مبارزه علیه حکام ارتجاعی خودی برای توده ها مطرح شده، بلکه آنها از این طریق میتوانند ضربات سنگینی بر دشمنان کل بشریت که اینك متفرعنانه در خلیج مستقر شده اند نیز وارد آورند. این وظیفه بدست پرتوان ارتشهای سرخ کارگران و دهقانان که تحت درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه دون بصحنه میایند متحقق خواهد شد!

**پانویس ها**

۱) زبیگنیو برژنسکی، قدرت و اصول- ص ۴۵۴ انگلیسی
۲) نقل شده در کتاب تهدیدی از سوی شرق؟ نوشته فرد هالیدی (لندن، نشر پلیکان) ص ۲۷ انگلیسی
۳) برژنسکی، همانجا، ص ۴۵۳ و ۵۶۸-۵۶۹
۴)همانجا، ص ۴۸۴ و ۸۹-۴۸۸
۵)همانجا، ص ۵۰۰
۶) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورك تایمز ۱۹۸۶) ص ۲۱ انگلیسی
۷) کمیسیون تاور
۸) هرالد تریبیون، ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷
۹) همانجا، ۱۱ دسامبر ۱۹۸۷
۱۰) همانجا، ۲۷-۲۶ دسامبر ۱۹۸۷

★